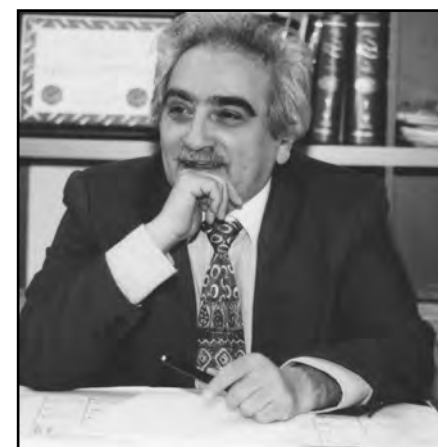




«تغییر رژیم
در ایران
ربطی به
اوباما ندارد»

فقط مردم!





تخم لقی که «حزب توده» - در متن قرار داد سرسپردگی با دولت شوروی توی دهان مشتی ابله شکست - از جمله آن را وظیفه حزبی اعضای خود قرار داد دکان «قوم سازی» در قسمت های مختلفی از ایران بود که دست به نقد از آذربایجان که زیر چکمه روس ها بود، «فرقه دمکرات» راه انداختند و حزب توده نیز شعبات حزبی خود را به عنوان این که آذربایجان یک کشور دیگر است، در تمام شهرهای این استان تعطیل کرد و بعد جریان دولت مستقل سیدجعفر پیشه وری و غلام یحیی پیش آمد و بعد ماجرای فرار به آن سوی «ارس» و زوزه کشان در بیشه ارباب. که دست به نقد ارباب نیز از فرط غیض و غضب، بانی این شر را (که نزدیک بود شوروی را لقمه چپ آمریکاکند!) معدوم کرد (گفتند پیشه وری در تصادف اتومبیل مرده است)

چوب به مرده نزنیم! (که اما هنوز این جریان وراثی دارد که ابلهانه در سودای جدایی آذربایجان از سرزمین مادری خود ایران هستند. اما به تازگی شنیده ایم در نشست چند نفره ای در یکی از تلویزیون ها (گویا باید مال افغانی ها باشد که ساعتی از آن را هم به کمونیست ها اجاره می دهد) صحبت از «خراسان بزرگ» کرده اند (یعنی استان خراسان ایران) و آن را جزوی از افغانستان خوانده اند این که ایران حقیقی همین منطقه

است! و ایرانیان باید بروند کشکشان را بسابند و به همان منطقه فارس و سایر استان های مرکزی اکتفا کنند و ایران را به صاحب اصلی آن به افغانستان بسپارند!! زکی!

می گفت کسی که به ما نریده بود کلاغ کون دریده بود، و حال باید نغمه شوم «تجزیه طلبی» - که استعمارگران غربی برای ما به راه انداخته اند - از این طرفی ها هم بشنویم. یعنی در ادامه همان «جهان وطنی اسلامی» که قرار بود با انقلاب اسلامی جای دولت و سرزمین ایران را بگیرد و چند کشور و منطقه عربی را در خود جای دهد که دیدید چگونه گوزید به الک آخوندها که بابت آن، حکومت اسلامی هم پول فراوانی از کیسه مردم ایران ریخت و پاش کرده بود (نمونه اش «حزب الله لبنان») و پی در پی انفجارها و عملیات تروریستی، اقدام به کودتا برای این که «جهان وطنی اسلامی» را در منطقه جا بیندازند و مسلم این که اگر جوانان ایران و جنبازی و فداکاری آنان نبود - که قهرمانانه صدام حسین را از گه خوردنش بابت حمله به خاک ایران پیشیمان کردند - هنوز ریش آخوندها توی کون رهبر بعثی عراق بود و چه بسا «خوزستان» را هم بلعیده و یا به عنوان «عربستان» جزو همین امارات معلول زیر تیغ خود نگهداشته بود. می دانیم که از مدت ها پیش (از ۱۹۷۷ میلادی) در نقشه های عراق، نقشه استان خوزستان ما هم به طور رنگی آمده بود و بر اساس همین خیالات رنگی نیز صدام حسین به خاک ایران حمله کرد و می بینیم هنوز که هنوز است عرب ها از خلیج فارس ما دست بردار نیستند و دهانشان کج و معوج می کنند و از «خلیج العربیه» می گویند که یک بار سازمان ملل توی دهانشان زد. همان سازمان مللی که روزی محمود مجل حاکم فرمایشی ولایت فقیه احکام آن را «ورق پاره» نامیده بود - و هنوز که هنوز از قطعنامه ها و کنوانسیون ها و قوانین بین المللی طفره می رود و جاخلی می دهد - و بعد سایر مجامع بین المللی و در هفته های اخیر فدراسیون فوتبال آسیا که فقط خلیج فارس را به رسمیت شناخته است. در این جریان گرچه هموطنان آذربایجانی چند بار توی دهان این «جوجه تجزیه طلبان» زده اند که وانمود می کردند برای آموزش زبان ترکی غش و ریشه می روند ولی باز ادعاهای مزدوران ضد ایرانی را می شنویم که می گویند: که نه فقط در آذربایجان که در سراسر ایران ترک ها از حرف زدن به زبان خود محرومند و ستمگران فارسی به آنها مجال نمی دهند که زبان و فرهنگ ملی خود اشاعه دهند و فارس ها همچنان به «ظلم» خود ادامه می دهند.

جالب این که علاوه بر «جرم» هایی که برای

هر لحظه به شکلی بت عیار درآید!

«رضا خان قلدر» تراشیده اند و از لجبازی به او «شاه» نمی گویند! تحمیل زبان فارسی به سایر اقوام را هم افزوده اند و این که: «قاجارها ترک بودند نمی گذاشتند فارس ها ستمگر زبان خود را به ایرانیان ترکمن و مازندرانی و

کردستانی و آذربایجانی و سمنانی و گیلک تحمیل کنند». آنچنان که در یکی از کتب (ورق پاره هایی که با سریشم به هم چسبانده اند) و به نام کتاب تجزیه طلبان ترک آمده است: «آن چه با آمدن پهلوی ها (رضاخان میرپنج و پسرش) عاید مردم آذربایجان شد گذشته از استبداد و خفقان سیاسی، ستم ملی بود که از ملی گرایی افراطی فارسیان سرچشمه می گرفت، سیاست شوونیستی و انحصار طلبانه رژیم پهلوی بر این بود که همه مردم ایران را یکباره و یکپارچه فاسی زبان کند و از آنها یک ملت واحد بسازد».

بیخودی نبوده که میان این همه سلطان و پادشاه و قبله عالمی که توی تاریخ و حتی زیر دماغ این اقوام و «پدر جد این تجزیه طلب ها» بوده اند که از سر مردم مناره می ساخته اند و ننه آنها را به پشت خرما ده طاقباز می خوابانده اند که خرنر بر آن در سپوز! ولی هر چه فحش و تهمت لای ریش و گیس والدینشان هست نصیب آن «پدر و پسر قلدر دیکتاتور» می کنند و ملاحظه می فرمایید که تمامی هم ندارد: نه این فحش ها و نه آن ادعاهای «تجزیه طلبانه»:

هر لحظه به شکلی بت عیار درآید
هر دم به لباس دگران یار!! برآید

بگذارید از ایران بروند!

می گفت صد تومان می دادم که پسر یک شب بیرون از خانه نخواهد حالا چه یک شب چه صد شب؟! حکایت ایرانی هاست. وقتی هفت، هشت میلیون ایرانی هر کدام به فراخور حالشان از ده سال، پانزده سال تا ۳۵ سال در غربت، دور از خانه پدری شب را به روز می رسانند... برای حکومت چه غم اش باشد که ۱۷۶ نفر ایرانی در زندان های مالزی هستند. چند نفری در اتاق مرگ آنجا در انتظار اعدام اند، ۴ هزار نفر در بازداشتگاه های موقت اندونزی به سر می برند چند صد نفر از آنها در بانکوک توی هلفدوننی هستند و همه آنها به اتهام قاچاق مواد مخدر...؟! به غیر از عده ای که می خواسته اند در دوردست های اقیانوس به کشوری پناهنده شوند و غرق شده اند و جنازه اشان را کنار اقیانوس انداخته اند! گیریم در فاتحه خوانی همه آنها در نیویورک با حضور «حسن روحانی»، مجلس شامی برپا می شود و به ۸۰۰ نفر ایرانی چلو و خورش قیمه می دهند و حلوا می خورند و شله زرد نداری!

وقتی چندین و چند ده هزار نوجوان ما نمی توانند درس بخوانند و باید برای کمک به سفره خانوادگی قید میز و نیمکت مدرسه را بزنند و برای خودشان در ناهار بازار بیکاری در ایران، کاری پیدا کنند! در این میان حالا ۷۱۲ نفر از دارندگان مدال های المپیاد علمی جهان از کشور خارج شده و یا امسال ۳۵۰ نفر از برترین آزمون سراسری کشور از ایران رفته باشند؟! ۳۵ سال است که حکومت اسلامی نشان داده به «نخبگان» احتیاجی و اعتنائی ندارد که با رفتن آنان از ایران از شرشان راحت و از قطع توقع اشان نفس راحتی می کشد و بهتر می تواند سربقیه ای را که ادعای «نخبگی» می کنند، دهه به دهه زیر آب کند. در نهایت خیلی های دیگر بروند که مثل خیلی واردات خارجی از بلاد اسلامی آدم وارد می کنند؟! رژیم اسلامی رسواتر، بدنام تر، آلوده تر، کثیف تر و لایق هزار و یک بد و بیراه و فحش و دشنام بیشتر از آن است که از این جور چیزها ککش بگذرد که به قول معروف کشکش بخوان و پشمش بدان!...

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند / گر تو نمی پسندی تغییر ده فضا را/.

● درباره ی روی جلد به صفحه ۶ مراجعه فرمائید!



حال و احوال...

آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟! سخن شما:

ایدئولوژی غیر قابل مصرف!
- «شما مگر چه منبع قابل مراجعه و مطمئنی هستید که به طور قاطع اعلام کنید که دوران مارکسیسم/لنینیسم به پایان رسیده است؟ در حالی که همچنان کمونیسم یک ایدئولوژی مترقی و نجات بخش جهانی است».

● ما خودمان را «منبع» نمی دانیم ولی شوری سابق منبع اصلی و اروپای شرقی سابق و سایر کشورهای کمونیستی نمونه های قابل مراجعه ای هستند که با همه فجایع حکومت در کشورهای کمونیستی و بخصوص کرملین نشینان مرتکب شدند، نتوانستند، کمونیسم را حتی برای مردم کشورهایشان قابل قبول نمایند.

می فرستندتان آلاسکا!

- «به زودی با ساخت و پاخت جمهوری اسلامی و آمریکا شما به اصطلاح اپوزیسیون شاه طلب را به آلاسکای فرستند که در آنجا برنامه تلویزیونی و نشریه ضد رژیم راه بیندازید».

● در آن صورت بایستی یک طشت یخ از آنجا برایتان به اینجا فرستاد که شما کونتان را در آن بگذارید که سوزش آن بخواهد!
دکترای سیاسی!

- «هفته گذشته همه مطالبتان (به جز چند شعر و دو پاورقی) همه سیاسی بود بعد از ۷۵ شماره سیاسی خوانی پس کی دکترای سیاسی ما را می دهید؟»

● اینجا که دکترای فروشی خیلی آسان به دست می آید، مهم آن درجه ای است که خودتان به صلاحیت و آگاهی سیاسی خودتان می دهید.

کم ظرفیتی یا عقده؟

- «هفته نامه «کیهان» لندن چه تخم دو زرده ای کرده بود که تعطیل آن را «فاجعه ملی» جازدید!

● تو قدر آب چه دانی که درکنار فراتی؟!

گپ و گفت:

۱ - با تغییرات در حکومت اسلامی شما نیز باید در روش خود، آن روابطی را با «روحانی» نداشته باشید که فرضاً با دولت رفسنجانی و احمدی نژاد داشتید.

- ما خواستار تغییر در اساس حکومت مطلقه ولی فقیه و استبدادی حاکم بر ایرانیم نه حسین برو و حسن بیاید؟!
xxx

۲ - اراجیف عده زیادی از عقب افتاده ها و ورشکسته های سیاسی که مردم

آنها را تحریم کرده اند، منعکس نکنید بگذارید در انزو و انفس اشان بند بیاید!

- اینها به هر جان کدنی و حتی گدایی باشد به حیات گیاهی و روز مرگی خود ادامه می دهند!

xxx

۳ - از حالا ترتیبی در وضع مالی مجله بدهید که خدا نکرده به سرنوشت نشریه ملی «کیهان لندن» دچار نشوید.

- بستگی به همت هموطنان دارد در اشتراک و رونق تک فروشی مجله و صاحبان مشاغل و شرکت ها که با دادن آگهی به ما کمک نمایند.

xxx

● **وزارت کار در صدد زیر ابرو برداشتن مشکلات کارگری نیست،**

که می خواهد چشم کارگران را کور کند!

تغییر واژه «کارگر»؟!

اطلاعات رژیم به دروغ - گریزی نیز به نظام گذشته زده است بادروغ شاخداری که در آن دوران «فعله» و «عمله» را جایگزین واژه «کارگر» ساخته بودند! در حالی که همان زمان به جای کلمه «عمله» واژه «کارگر ساختمانی» به کار برده می شد و حتی از دهان مردم واژه «سپور» افتاده بود و به آنها «رفتگر» می گفتند چون بعضی از عوام «عمله و سپور» را در حد یک فحش تنزل داده بودند!

کارگران ما صبورترین و نجیب ترین و انسان ترین کارگران دنیا هستند و ما می بینیم که در اروپا و آمریکا حتی کارگران فروشگاه ها (چه برسد به واحدهای بزرگ تر) یک قدم در مورد عقب افتادن دستمزدشان و یا حقوق انسانی اشان کوتاه نمی آیند و زمین و زمان را به هم می ریزند. حتی با پلیس و مأموران انتظامی دست به یقه می شوند و اقدام به تخریب می کنند.

یکی از این آخوندها - که مثل سایر همپالگی هایش مثل خر در لای و لجن بی عرضگی و بی لیاقتی امور مملکت و اداره کارخانه های متعدد کشور مانده اند - گفته بود با این همه درآمد نفت چه احتیاجی بود که ماکشورمان را مانند کشورهای غربی «صنعتی» کنیم و این همه کارخانه در کشور باشد که مرتب برای مردم و دولت «مسأله» ایجاد کنند. این نیروی کارگری باید در کشاورزی فعال می شد و می توانستیم گندم و جو و حبوبات به دنیا صادر کنیم!!

واقع این که ترس از جنبش کارگری چنان است که حکومت می داند روزی ضربه شست آنها، کاخ چپاول و ثرویشان را زیر و رومی کند که دست به این گونه ترفندها زده اند.

معاون وزیر کار به جای تأمین زندگی کارگران به فکر تغییر نام «کارگر» است که هر کارگری در هر شرایط کاری که هست به آن افتخار می کند و بدبختی را نگاه کند که وزارت کار حتی به فکر زیر ابرو برداشتن (معطلات کارگران) هم نیست که در صدد است تا چشم آنها را کور کند!

تا به حال شنیده بودیم که در جمهوری اسلامی وقتی از حل بسیاری از «مسائل» عاجزند و هر چه به مخ نداشته اشان فشار می آورند نمی توانند جوابی برای «مسئله» یا «مسائلی» لاینحل خود پیدا کنند، خیلی راحت صورت مسأله را پاک می کنند.

وزارت کار که ماه هاست با مسأله حقوق کارگران (نه حقوق اساسی و انسانی) آنها بلکه پرداخت «دستمزد» اشان روبرو است که در بسیاری از کارخانه ها تا ۲۴ ماه یعنی دو سال دستمزد ها به تعویق افتاده است و سرمایه داران بخش خصوصی و مدیران کارخانه های دولتی نمی توانند و یا نمی خواهند حقوق کارگران را بپردازند، نشسته اند در «اتاق فکر» خود - که در اغلب موارد و بسیاری از مسئولین این اتاق فکر «مستراح» آنان است - که واژه «کارگر» را تغییر بدهند و عنوان دیگری در معرفی این طبقه از هموطنان ما به کار ببرند حالا «زحمتکشان» پیشکش آنها. معاون کار آفرینی وزارت کار که چنین فکری در اتاق بویناک تفکرات ایشان بیرون زده است، می گوید عده ای از جویندگان کار خواهان تعویض برخی عناوین شغلی، و شیک شدن این عناوین از جمله واژه «کارگر» هستند.

قضیه اینجاست که رژیم از واژه «کارگر» می ترسد و گرنه کسی که کار می کند با هر ابزار و آلات و ادواتی برایش فرق نمی کند و این که معاون کار آفرینی وزیر کار تصورش «کار با بیل و کلنگ» است که شیک نیست. تا به حال شاهد بوده ایم که برای هموطنان ماکه کار می کرده اند (در کارخانه های بزرگ یا در کارگاه های کوچک) عنوان «کارگر» هیچ خجالت آور نبوده است. گیریم گاهی یک پسوند مانند کارگر صنعتی، کارگر فنی، کارگر چاپخانه به کار می برده اند.

خبرگزاری رسمی رژیم «ایلنا» که خزعبلات «شیک سازی واژه کارگر» را عنوان کرده - طبق دستور وزارت

۴ - فکر نمی کنید عده ای از خواننده های شما علاقه به چاپ داستان های پلیسی و جنایی در مجله دارند؟!

- آمریکا انبار کتب و رمان های اونجوری است که شما می فرمایید! تلویزیون هایشان را هم ملاحظه می کنید مثل آب خوردن یا آدم می کشند و یا دنبال قاتل می گردند!

خارج از محدوده؟!

بی تدبیری!

● او با ما هم مثل خمینی نمی تواند بگوید ما رابطه با جمهوری اسلامی ایران را می خواهیم چه کنیم؟

- زمانی «جیمی کارتر» نظیر این جمله را در مورد کشورمان به کار برد که: رابطه با نظام شاهنشاهی ایران را می خواهیم چه کنیم و هنوز آمریکا و مردم ایران دارند چوبش را می خورند!

مسافر داریم تا مسافر؟

● چرا دستجات مختلف ما اپوزیسیون برعکس دوران احمدی نژاد حسن روحانی به آمریکا کوتاه آمدند؟

- لابد آنها هم فهمیده بودند وقتی احمدی نژاد به نیویورک می آید یعنی به نوعی ورود آیت الله خامنه ای ولی این یکی را دیدند که مشتتش باز شده که مثل خاتمی یک «تدارک چی» است!

طمع زیادی!

● بسیاری از هموطنان با این جریان «سوکردن» در هر جریانی افتضاحش را در آورده اند.

- نمی دانند که زرنگی زیاد جوانمرگی می آورد!
راهنمایی رژیم!

● همان عده از ملی / مذهبی ها، توده ای های سابق و کمونیست های فرصت طلب و بند و بست چی رژیم شاهنشاهی که به بدنه رژیم چسبیده اند از سرمان هم زیاد است و دیگر نویسنده ها و مفسرهای ایرانی و رسانه های فارسی زبان در خارج، راه و چاه نشان حکومت اسلامی ندهند!

- اینها که سهل اند اگر ائمه اطهارشان با واگن های معجزه امام زمان هم بیایند، حکومت اسلامی را نمی تواند نجات بدهد!

ماوقف:

«ماهستیمی»ها

● اول مهر تولد دخترم «عسل» بود که سال هاست تولد او محفل گرمی برای حضور فامیل و دوستان بوده است ولی امسال او به واسطه فوت عمویش ترجیح داد که با همسرش از شهر خارج شود و مراسمی نداشته باشد. اما در همین شب فرزندان دوست مبارزمان «محمود کازرونی» برای پدرشان شمع تولد روشن کرده بودند و شرکت ما در این مراسم به واسطه حضور فعالان سرشناس «ماهستیم» بود که دعوتشان کرده بودند تا در کنار پدرشان باشند که جناب «کازرونی» از «ماهستیم»های پرو پا قرص و از فعالان این نوع مبارزه است مبارزه ای که همه موضوعات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی را در برمی گیرد: از مبارزه با استبداد تا تلاش در راه آزادی، حقوق بشر، محیط زیست، حقوق شهروندان، زنان، کارگران، کودکان و تساوی زن و مرد...!

جالب این که شاید برای اولین بار در جهان باشد این نوع مبارزات سیاسی تحت عنوانی غیر از عناوین کمونیسم، سوسیالیسم، دموکراسی، عدالت، رنجبران، زحمتکشان و... توسط ده هامیلیون ها ایرانی دنبال می شود که در واقع همه حقوق اساسی انسان ها را در برمی گیرد.

شب عاشورای رژیم

● به امید روزی که رژیم به تقلید از حضرت سیدالشهدا یک شب برق تهران را به کلی قطع کند تا آخوندهای حکومتی - از رهبر گرفته تا امام جمعه یاخچی آباد - با خیال راحت از ایران خارج می شوند!

هجری قمری!

● آنقدر که این اعراب از غرض و مرض پایی نام «خلیج فارس» می شوند که آن را تغییر بدهند و یک اسم مجهول روی آن بگذارند نمی دانم چرا مثل تمام مردم دنیا فکر برای «سال قمری» خودشان نمی کنند که ماه های سالشان عین هو این که توی بازی «چرخ چرخ عباسی» افتاده باشد مرتب جایجا می شود از بهار به پاییز و از تابستان به زمستان می رود و اول سال آنها هم که محرم است و شیعیان ها

بابت دهه محرم و عاشورا و تاسوعای آن بیشتر سرگیزه می گیرند که وقتی روضه خوان ها وسط سرمای زمستان از گرمای صحرای کربلا و بستن آب به روی «امام حسینیان» روضه می خوانند که اشک به دیدگان جماعت بیاورند، ولی عزاداران نمی دانند که باید گریه کنند یا خنده اشان بگیرد!؟

خدا پدر آن فرهنگستانی های دوران رضاشاهی را بیامزد که به امریه او برای اسامی عربی حمل ثور و جوزا (در بهار)، سلطان، اسد و سنبله (در تابستان) و میزان، عقرب، قوس (پاییز) جدی، دلو و حوت (در سه ماه زمستان) دوازده اسم فارسی انتخاب کردند و یک کوشش دیگر برای رهایی از عرب بازی رایجی که از ۱۴۰۰ سال پیش به ایرانیان تحمیل شده بود... و اما دیگر این فکرش نکرده بودند که بابت مذهب، گیر هیولای حکومت اسلامی خواهند افتاد!

شامپانی حلال!

● می گویند وقتی آخر شب وقتی حسن روحانی (فریدون) با آخوند هیئت اعزامی به نیویورک دوتایی با یکدیگر سالانه سالانه «شامپانی» می زدند، حضرت حجت الاسلام رو کرد به رئیس جمهور و گفت: اینم از شانس ماست که در صدر اسلام عقلشان به «شامپانی» نرسیده بود و گرنه این یکی را هم حرام می کردند!

تکثیر امام زاده سازی

● مدیرکل اوقاف و امور خیریه لرستان اعلام کرد که: این استان نیز دارای ۱۰۰ امامزاده است که در کرامت همایش بزرگداشت امامزادگان که اواخر ماه گذشته برگزار شد برای اولین بار مسلمانان لرستان به فیض زیارت امامزاده های مرمت شده نایل گردیدند! نامبرده همچنان برای منار دزدی و امامزاده سازی آینده (چاه) راکنده و کیسه گشادی هم دوخته و گفته که همراه با سفر امام رضا به ایران و به شوق ولایتعهدی ایشان عده زیادی از امامزاده ها همراه ایشان و یا پس از آن به ایران آمده و مقیم شده اند که بایستی مزارگمنام آن شناخته و مشخص شود!؟ لابد به زودی سازمان اوقاف و امور خیریه - در ترویج سیره و فرهنگ ائمه - به وزارتخانه مبدل خواهد شد و انشاالله در جمهوری چهار سال بعدی «حسن

روحانی» تعداد بیشتری به امامزاده ایران اضافه می گردد.

کاشفان اسلامی

● این طور که «امامزاده» در ایران کشف می شود خدا رحم کرد ایرانیان از جمله کاشفین بیماری ها و یا داروی ضد آنها نبودند مانند سل که به اسم «باسیل / دوکخ» معروف شده و گرنه به نحو و نوعی حکومت ها با بستن چند لقب «سید» و «حاج آقا» و «حجت الاسلام و آیت الله» اسامی آن را به جهانیان اعلام می کردند: حضرت آیت العظمی سیدعوضعلی «کاشف» عوارض نفخ معده یا عود کردن بواسیر. همین طور در کائنات نام یک ستاره مکشوفه را می گذاشتند: ستاره حاج امام قلی جندق آبادی!

امامزاده حافظ شیرازی

● امام جمعه یکی از شهرهای فارسی پیشنهاد کرده است که: «حافظ» یکی از شخصیت های روحانی و مذهبی است نظیر بزرگانی چون ابن بابویه و حضرت عبدالعظیم و مردم او را دارای کراماتی می دانند که قرآن را از حفظ می دانسته و در چندین روایت می خوانده، کاشف هر رازی بوده و لازم است به جای مزار طاغوتی، برای «حضرت شمس الدین محمد حافظ شیرازی» بنایی نظیر امامزاده ها (لابد باگنبد و مناره و کفش کن و سقاخانه) ترتیب داد. باز هم ناز نفس حافظ که دست این ریاکارانی که چون به خلوت می روند آنکار دیگر می کنند را، خوانده بود و به مردم سفارش کرد که:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب / چون نیک بنگری همه تزویر می کنند /.

اختلاس مالی و جنسی

ئی یک عضو تحقیق و تفحص از «بنیاد شهید» می گوید غیر از این که رد پای اختلاس مالی در بنیاد شهید پای بسیاری از روسا و مدیران کل در میان است، به مفاسد خاص دیگری نیز آلوده می باشند به طوری که اوضاع خیلی خراب تر از آن است تصور می کردیم!

البته این بنده قصد اسائه ادب به «خانواده معظم شهدا» ندارد. ولی بعضی مدیرکل ها و رؤسای بنیاد شهید یک اختلاس بزرگ مالی می کردند و می رفتند پی کارشان ... ولی بعضی از آنها «اختلاس جنسی» اشان چند ساعت به چند ساعت و چپاول صیغه ای مداوم بوده است!

تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه های تهران

امام و رابطه با آمریکا

اکبر هاشمی رفسنجانی گفت: امام موافق حذف «مرگ بر آمریکا» بودند. -حتی با یک ویرگول (،) خواستار رابطه با آمریکا شده بودند و آن شعار معروف را به دست هاشمی رفسنجانی دادند که «ما رابطه با آمریکا را می خواهیم، چه کنیم؟».

رشته پول چاپ کنی

روزنامه «شرق» نوشت: ۵۰ هزار میلیارد تومان رکورد تاریخی احمدی نژاد در چاپ اسکناس بود.

-حالا با این «جرم» می خواهند ۵۰ میلیارد تومان به او پول بدهند که دانشگاه دایر کند که رشته «پول چاپ کنی» هم داشته باشد!

معمای شاه؟

روزنامه «خراسان» نوشت: صدا و سیما سریال تاریخی «معمای شاه» را به نیمه رسانده است.

-جمهوری اسلامی شاه را به اعدام محکوم کرد که دیگر جای «معما» باقی نگذاشته است؟

حاکمیت دزدان!

روزنامه «تهران امروز» نوشت: افشای حیف و میل میلیاردها تومان در تأمین اجتماعی.

-پس بفرمایید «علی بابا و چهل دزد بغداد» در ایران حکومت می کنند نه جمهوری اسلامی!؟

خودسرهای خودی!

رئیس جمهور گفت: در برخورد با گروه های خودسر تردید نمی کنیم.

-دست به نقد دهان سردار «نقدی» را ببندید و دست بسیجی های کله خر زیر فرمانش را...

دانشگاه دلالی...

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: دانشگاه آزاد بزرگ ترین دستاورد علمی / فرهنگی انقلاب اسلامی است.

-هم چنین بزرگ ترین طرح دلالی و جیب بری به ابتکار هاشمی رفسنجانی.

بهروری با نقشه!

روزنامه «صنعت» نوشت: بهروری، نقشه راه ندارد.

-اما برای نابودی «تأثر شهر» گام های دیگری با نقشه راه انجام می گیرد.

چشم حسود کور!

روزنامه «حمایت» نوشت: عصبانیت رژیم صهیونیستی از ندای صلح طلبی ملت ایران.

-ملت ایران ده ها قرن است با یهودیان دوستی دارد و سالیان دراز با دولت اسرائیل.

واردات بنجل

روزنامه «اقتصاد پویا» نوشت: ارزش مبادلات بازرگانی ایران با جهان ۳۷/۹ میلیارد دلار است.

-۳۰ میلیارد دلار آن واردات بنجل های چین کمونیست به ایران است!

مقام و جایزه!

روزنامه «کیهان» نوشت: خیانت فتنه گران ۸۸ به ملت و انقلاب فراموش شدنی نیست.

-بابت آن فتنه گری احمدی نژاد، هم پست ریاست جمهوری تقلبی اش را، گرفت و هم صدها میلیارد دلار هم جایزه بلاهت رژیم!

معجزه مایحتاج!

روزنامه «ابرار» نوشت: در آغاز دولت حسن روحانی، ذخیره برخی کالاها ی اساسی برای مصرف مردم کمتر از یک هفته بود.

-باز جای شکرش باقیه که این «تأمین کالاهای اساسی» را به حساب معجزه «امام زمان» و چاه جمران نگذاشتند!

بخارات معده

روزنامه «گسترش» نوشت: وزیر صنعت و معادن پیش بینی کرد که ۸ میلیارد دلار سرمایه گذاری خارجی در ۴ سال آینده است.

-شتره گفت خوابی که من در مورد «پنبه دانه» دیده بودم، بخارات معده بود!

تلگرافی:

جواد ظریف:

-ماله کش آقا!

وعده های روحانی:

-باد هوا!

آرزوی رهبر:

-سازش با آمریکا!

ائمه جمعه:

-جمع کلاغا!

حکومت اسلامی:

-کنفدراسیون گداها!

هدف اصلاح طلب ها:

-هم خدا هم خرما!

«قسم رنج»



شهرام همایون روزنامه نگار

گیری؟ غم پاییزی با همه ی تلخی اش نوعی سکر هم همراه دارد درد می کشی اما دردی پر از لذت درست مثل لذت یک هم آغوشی سیر. خاطرات، در پاییز که طبیعت خود را برای خواب، یا بهتر باشد بگویم مرگ آماده می کند، زنده می شوند، خاطره درخت، خیابان، برگ های زرد، بادهای عصبانی همه و همه ی آنچه که مربوط به دوران کودکی و جوانی است تازه می شود آن خیابان ها، جوب ها، مغازه ها، اسم ها، مردمان، پاسبان ها، بقال ها، آموزگاران، دوستان و رفقا... و بیش از همه خانه ی خوب و گرم و امن پدری!

یک آن تصمیم می گیری که باید رفت. رنج رفتن را، با همه ی خطراتش، در ذهن مرور می کنی می روم هرچه بادا باد...؟! تازه اما، این سؤال در ذهن ات جان می گیرد: کجا؟ آن خیابان ها، آن جوی ها، آن مغازه ها، آن مردمان، آن پاسبان ها، آن پدر، آن مادر، عمو و عمه و خاله و... کجا هستند؟ شهر من کجاست؟ آنجایی که حسرتش را می خورم کجاست؟ آیا اصلاً شهری، جامعه ای با مشخصاتی که در ذهن دارم وجود دارد؟

آدم ها، که سراغشان را می گیرم یا نیستند دیگر، یا اگر که هستند، آن گونه نیستند. اگر باشند از آن جثه سالم و هوش سرشار و چهره ی پر نشاط حالا دیگر، اندامی تکیده، تا شده که گرد پیری بر سر و رویشان نشسته و اگر هم دچار فراموشی نشده باشند به سختی اسم ات را به یاد می آورند. و این تازه در حالی است که بسیاری از کسان هم نشانی واحدی یافته اند لزومی به پرسش از نشانشان نیست. آنها سال هاست که در گورستان، هم نشین هم اند و پاییزشان زمستان شده است.

خیابان ها، دیگر شکوفه و ژاله و بهارستان نیست شهید عبدالله و شهید میثم شده اند. پاسبان هایی شما را نمی داند. اما من بیشتر در پاییز به شمارش سال های دوری از وطن می پردازم و یکی یکی این سال ها را در ذهن پی می گیرم. دلتنگ می شوم، دلم می گیرد و بغض ام گاه بی اختیار و ناگهانی خیس می شود درست مثل باران پاییزی که بی جهت می آید اما زود نمی رود. پاییز باشد، در غربت باشی و به سنین پاییزی عمر هم رسیده باشی و ترس از زمستانی که در راه است و خواهی نخواهی تو را به فکر خط پایان می رساند آن وقت است که پریشان می شوی چرا که فقط در ایام حیات از هوای وطن محروم نبودی بلکه هنگام بی نیازی از هوانیاز، باید در خاک غربت آرام بگیری، می

که همه شاعر بودند و گاهی فقط آنها را می دیدی که علیرغم اسلحه ی بر کمرشان، لبخند از لبانشان دور نمی شد حالا لباسی دیگر برتن کرده و پاسدار شده اند و درجه اشان به اندازه ی اخم اشان، بالا رفته است.

حالا دیگر گویی جرائم شوم، منحصر به سرقت از خانه ی فلانی نمی شود پرونده ها بیشتر مربوط است به قتل پدری به دست فرزند، یا مردی که همسرش را کشته... حالا دیگر آن روحانی مهربان مسجد را هم نمی توانم توی محله امان پیدا کنم، او توی مجلس نشسته و با خشم فریاد می زند: مرگ بر آمریکا!

ما سه گروه شدیم. گروهی امان، آنجا ماندند. روز به روز تغییر را پذیرفته اند و با آن خو گرفتند. انگار از آغاز جهان، در آن شهر شور و عشق و نشاط ممنوع بوده و همگان در عزای عمومی و اشک ریختن و بر سر کوفتن آزاد آزاد بوده اند.

دو گروه دیگر آمدیم اما، از شهرمان، از وطنمان، یکی از این دو گروه ایران را - وطنشان را - همانجا، دم مرز به خاک سپردند و شدند آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی و راحت راحت شدند یکبار برای همیشه، جمعه هاشان شد یک شنبه و نوروزشان کریسمس. حقیقت را پذیرفتند اینها توانستند وطن را، وطن جدید

را، زود ببابند و چه خوب، و اما ما - گروه سومی ها، که همه روزهایمان جمعه شد و همه ی فصل هایمان پاییز. آنها که ماندند، ماندند و آنگونه شد. اینها که آمدند و اینجایی شدند، و ما اما...؟! سال هاست با خاطره ی وطنی زندگی می کنیم که دیگر نیست، شهری که نیست، پدر و مادری که نیستند، عاطفه ای که نیست و مهربانی که زودتر از پاییز به زمستان رسیده است.

راستی را شهر من کجاست؟ دلم باید برای کجا تنگ شود؟ به کجا باید بازگردم؟

به کجا بازگردم؟!!



مهرباطل برپیشانی حکومت ظلمت، پلیدی وماجراجویی!

حکومت اسلامی با تسلط بر ابزار سرکوب و خشونت، موجودیت خود را برملت ایران تحمیل کرده است!



دکتر شاهین فاطمی

مفسر و تحلیل‌گر سیاسی و استاد دانشگاه

● **تغییر رژیم در ایران**
ربطی به او باما ندارد!
● **جز سقوط جمهوری**
اسلامی راهی برای
حل مشکلات ایران
و منطقه نیست!

محور پلیدی!

در تهران جشن گرفته اند! چونکه «پرزیدنت او باما» گفته است آمریکا قصد تغییر رژیم در ایران را ندارد! معلوم نیست چه مطلب تازه ای در این پیام یافته اند. «تغییر رژیم» در ایران تنها زمانی به وقوع خواهد پیوست که ملت ایران هم اراده کند و هم از عهده آن برآید. آنچه جمهوری اسلامی خواستار آن است «پشتیبانی آمریکا» است.

آنها سرانجام دریافته اند که اربابان روسی چندان قابل اعتماد نیستند. نه تنها آمریکا بلکه هیچ دولت و قدرتی در جهان نخواهد توانست از زوال نظام جمهوری اسلامی پیشگیری کند.

حکومتی که نطفه آن در ظلمت و بحران جان گرفته و جز ایجاد آشوب و ترور و وحشت کاری از آن ساخته نیست با صلح و صفا و آرامش بیگانه است. نخست ایران را ویران کردند و سپس به افغانستان، عراق و لبنان و سوریه پرداختند. تروریسم را در سراسر منطقه و حتی اروپا و آمریکا گسترش دادند. مخالفان سیاسی ایرانی خود را گروه گروه در خیابان ها و در زندان ها به قتل رساندند

و زنجیره قتل ها و جنایاتشان به ماورای مرزهای ایران رسید.

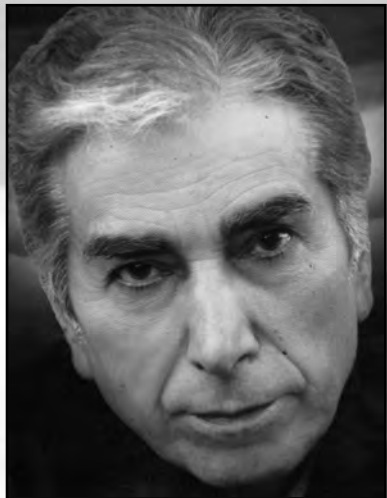
برای کشتن روشنفکران، نویسندگان و دگراندیشان، آدمکشان حرفه ای را به میدان آوردند و بیشرمانه برای انجام این جنایت ها میلیون ها دلار جایزه تعیین کردند. پس از گذشت بیش از سه دهه از این بلای خانمانسوز و گسترش تروریسم حکومتی در سراسر منطقه و سایر نقاط جهان سرانجام مردم و حکومت های غربی از خواب غفلت بیدار شدند و برپیشانی «محور پلیدی» مهر باطل زدند. امروز تروریسم و تروریست ها در هر لباس و در هر کجا شناسایی شده اند و هر روز دایره عمل آنها تنگتر می شود. آنچه طی چندماه اخیر روی داده است همانند واکنش های زنجیره ای یکی پس از دیگری شرایط را برای جمهوری اسلامی مشکلتر کرده است. سوای فشار تحریم ها و قطع بخش بزرگی از درآمد نفت، در صحنه بین المللی هم جمهوری اسلامی ناچار به قبول خفت و عقب نشینی شده است.

از افغانستان تا فلسطین و از عراق تا لبنان و سوریه همه جا نقشه های جمهوری اسلامی و عوامل آن یکی پس از دیگری نقش بر آب شده است. هر کجا مردم با موفقیت به پای صندوق های رای رفته اند و توانسته اند به شیوه دموکراتیک به اهداف خود نزدیکتر شوند میخ دیگری بر تابوت رژیم جمهوری اسلامی کوبیده اند.

دلسوزی دروغین رژیم!

آیا می توان تصور کرد که در شرایط متلاطم امروز خاورمیانه، جمهوری اسلامی خواهد توانست همچنان پا بر جا باقی بماند؟

پاسخ این سؤال برای سران حکومت در تهران کاملاً روشن است و دلیل اصلی این همه اخلال در عراق، افغانستان، لبنان، سوریه و روند صلح میان اعراب و اسرائیل دقیقاً با پاسخ این سؤال مرتبط است. مسأله پیروزی یا شکست آمریکا نیست، برای جمهوری اسلامی اصل مهم تداوم تنش در منطقه و عقیم ماندن کوشش های مردمی برای استقرار



علیرضا میبدی

**چه می شد
اگر**

**سرزمین من
رباعی کوچکی بود
که تو آن را**

**می سرودی!
می خواندی!
و من اما**

در زمزمه زلال تو

**میهن گمشده ام را می یافتم
چه می شد**

اگر اتوبوسی از راه می رسید و

مرا وسط چهارده سالگی

پیاده می کرد:

در ایستگاهی روبروی امجدیه

در یک بعد از ظهر خوشحال

دمکراسی است. اگر آنها در امر صلح میان اعراب و اسرائیل اخلاص می کنند یا برای فلسطینی ها کشتیهایی پر از اسلحه و مهمات می فرستند، دلیل آن اعتقاد به اصالت مبارزات مردم فلسطین نیست. اگر اندکی دلشان به حال مردم آن دیار می سوخت این چنین به آشوبگران و تروریستها کمک نمی کردند. برای جمهوری اسلامی صلح میان اعراب و اسرائیل مترادف با مرگ رژیم آخوندیست. آنها بیجهت دایه دلسوزتر از مادر نشده اند، آنها می دانند اگر این زخم دیرینه در منطقه التیام یابد دیگر جایی برای حکومت های فاسد و دیکتاتوری در منطقه نخواهد بود.

امروز در حالی که همه جهانیان چشم امید به مذاکرات میان ابوماذن و نتنیاهود دوخته اند، جمهوری اسلامی بیش از هر کشور دیگری در منطقه مشغول خرابکاری و تحریک عناصر افراطی و تروریست علیه دولت خودمختار فلسطین است.

دوروی یک سکه!

جمهوری اسلامی نمی خواهد و نمی تواند شاهد گسترش صلح و دمکراسی در منطقه باشد زیرا موجودیت حکومت اسلامی در تضاد آشکار با این اهداف است.

این پیامی است که باید هر چه شفافتر و رساتر به اطلاع افکار عمومی غرب به ویژه مردم اروپا برسد. مسأله ملت ایران با این نظام، تنها مسأله سلاح های اتمی نیست، مسأله اصلی «مشروعیت نظام» است.

انرژی هسته ای اگر زیر کنترل یک حکومت مردمی و مسئول باشد جایی برای نگرانی باقی نمی گذارد. این همه نگرانی و هیاهو به علت ماهیت ماجراجوی حکومت جمهوری اسلامیست. باید با کمال صراحت و شفافیت به جهانیان فهماند که جز تغییر رژیم چاره دیگری برای حل مسائل منطقه وجود ندارد.

اما انجام این مهم تنها منوط به اراده و همت ایرانیان است. تازمانی که این نظام غیرمشروع با تسلط بر ابراز سرکوبی و خشونت موجودیت خودش را بر ملت ایران تحمیل می کند، همواره باید جهانیان در انتظار ماجراجویی منطقه ای و جهانی باشند. خشونت درون مرزی و ماجراجویی در صحنه های خارجی دو روی سکه رژیم



بررسی بخشی از مشکلات زنان ایران!

افسردگی زنان شاغل و روزمرگی زنان خانه‌دار!



فریبا داوودی مهاجر

«آمار نشان می‌دهد افسردگی در میان زنان شاغل بیش از همه گروه‌های اجتماعی به چشم می‌خورد و سوال هم همین جاست. که چرا یک مادر فداکار، عاشق و از خود گذشته چرایش از زنان شاغل افسرده‌است؟ چرا زنان خانه‌دار احساس تنهایی و یکنواختی میکنند و چرا بسیاری از این زنان زندگی را کسالت بار میدانند؟ بدون شک کار بدون دستمزد، نداشتن استقلال اقتصادی، نداشتن مشارکت اجتماعی و احساس بی تأثیری و قدر ناشناسی و نادیده گرفتن شدن... از جمله علل بروز افسردگی در میان زنان خانه‌دار است. کاری که ۲۴ ساعته است و تمامی ندارد. از مرخصی و حقوق و مزایا هم خبری نیست و مهمتر آنکه بازنشستگی برای زنان خانه‌دار بی معنی است. این زنان معمولاً در کنار نابسامانی‌های اجتماعی

و قانونی و مشکلات محیطی دچار انواع اختلالات عصبی و روانی شده و بخصوص فرزندان بیش از دیگر اعضا خانواده از تبعات این افسردگی و اضطراب متأثر می‌شوند. در حالی که این زنان توان مدیریتی بالایی دارند. زنانی که در نظر دیگران فعالیت اقتصادی مولدی ندارند و تأثیری بر درآمد زایی خانواده ندارند. زنانی که تمام تلاش خود را برای موفقیت دیگر اعضا خانواده بکار می‌گیرند اما هرگز این تلاش‌ها به چشم نیامده و بهایی به آن داده نشده است و واکنش‌های اجتماعی نیز به زنان خانه‌دار به گونه‌ای ست که انگار زنان خانه‌دار نسبت به زنان شاغل در اجتماع از درجه دوم اهمیت برخوردارند. در حال حاضر، ۱۹ میلیون زن خانه‌دار بدون برخورداری از بیمه و برخورداری از حمایت مالی دولتی و امکان بازنشستگی در کشورمان زندگی می‌کنند و مطابق قانون کار در ایران خانه‌داری شغل محسوب نمی‌شود.

زنانی که در خانه هاکار میکنند و فرسوده میشوند اما از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیستند و زنان خانه‌دار خود بهتر از دیگران میدانند که زحمات آنها نه تنها به رسمیت شناخته نمی‌شود بلکه تضمین کننده آینده آنها در دوران پیری هم نیست و چه بسا در این دوران آنها نیازمند و محتاج اطرافیان شده و شان و اعتبار خود را از دست بدهند و این در حالی است که این زنان در ملالتی تدریجی در دوران جوانی و

چون نیک‌بنگری همه ترویر می‌کنند!

اوضاع و احوال حکومت اسلامی: همچنان در به همان پاشنه می‌گردد!



محمدعلی مهرآسا
تحلیل‌گر مسائل
سیاسی و اجتماعی

خواهد کشید. حکومت ایران ۳۵ سال است به ملت خود و دیگر کشورها به روشنی دروغ می‌گوید؛ و فریب و ریاسرهم‌بندی می‌کند. اگر خامنه‌ای فتوا می‌دهد که اسلحه اتمی در آئین ما حرام است، بی‌شبهه مکر می‌کند و دروغ می‌گوید. زیرا در اسلام ربا و تنزیل به صورتی تند و شدید حرام اعلام شده است. اما بانک‌های ایران با بانکداری اسلامی شان بهره‌ی بالای بیست درصد از ارباب رجوع دریافت می‌کنند؛ و به صاحبان حساب پس انداز نیز ۱۸٪ بهره سالانه می‌پردازند ... همچنین در شرع مصطفی نوشیدن و خرید و فروش مشروبات الکلی نیز حرام است؛ اما برادران سپاه پاسداران خود واردکننده انواع و اقسام نوشابه‌های الکلی از اروپا و دیگر کشورها بوده و تجارت هر نوع مشروب حرام، در مذهب پولسازی شان روا است و ادامه دارد. آن گونه که دوستانی که به ایران مسافرت می‌کنند در بازگشت از رواج مشروب خواری داستانها دارند؛ و می‌گویند در مهمانی‌ها پیش از هر پذیرائی از شما می‌پرسند چه نوع مشروبی میل دارید؟ زیرا صاحب خانه و میزبان تمام انواع آن را به آسانی خریده و در اختیار دارد... پس یقین داشته باشیم تحریم بمب اتمشان نیز همانند مشروبات الکلی خواهد بود.

مگر رشوه و دزدی در دین اسلام حرام نیست؟ پس چرا ایران به بزرگترین مرکز دزدی و ارتشا و اختلاس تبدیل شده است؟ مگر روسپیگری حرام نیست؟ پس چرا روسپی‌ها در خیابانها به راحتی در پیش چشم مأموران انتظامی در جولانند؛ و حتا چندی پیش سخن از صدور کارت شناسائی و تندرستی برای روسپی‌های فعلاً موجود، زینت بخش جراید پایتخت بود؟

مطمئن باشیم سران حکومت اسلامی ایران از هر قماشش، کلاهگذار و خدعه‌بازند؛ و نه از دروغ گوئی شرم دارند و نه از حرام‌خواری ابائی؛ و نه مال حلال را اهمیت و اعتباری می‌دهند. در یک جمله به سران حکومت اسلامی از هر نوع، اصلاح طلب و اصولگرا؛ و معمم و مکلایش نمی‌توان اطمینان کرد! عطاالله مهاجرانی «اصلاح طلب روشنفکر نمائی» که از دست استبداد رهبر به کشورهای غربی پناه برده است، در تازه‌ترین فرموده‌اش اظهار داشته: «... خامنه‌ای شایسته‌ترین شخص برای رهبری است. شیوه‌ی رهبری او تحسین برانگیز است...»

این اظهار نظر یا دروغی است برای بخشش‌گوینده و برگشتش به میهن؛ و یا ناشی از اعتقاد و ایمان مهاجرانی به فردی مستبد و خودخواه و لاشعور!

«بازگشت حسن روحانی از سفر نیویورک معلوم شد که به هر حال در و روزه همچنان بروی همان پاشنه می‌گردد و معلوم شد «نرمش قهرمانانه» مقام رهبری شاید در نخستین وهله توصیه‌ای بوده که رئیس دولت کوتاه‌باید و جای امیدواری را تنگ نکند و چراغ سبزی از خود نشان دهد، در لحظات آخر و به هنگام وداع با حضرت رهبر، مورد تجدید نظر مقام رهبری قرار گرفته و خامنه‌ای در گوش نوچه اش گفته است: «... من چیزی برای خوشحالی و خوش آیند این مردم گفتم؛ مبادا تو تصور کنی که نیت درونی من نیز همین است و این شعارها باید به واقعیت منجر شود؛ مواظب باش دست از پا خطا کردن بد عاقبت خواهد بود!»

به هر حال هیچ نکته‌ی تازه‌ای در سخنرانی روحانی به گوش نرسید؛ توفیری با انشاهای احمدی‌نژاد نیز نداشت و به یقین تحریم‌های اقتصادی از بین نمی‌رود. و آمریکا برای چندمین بار دریافت «رئیس جمهوری» در حکومت ولایت فقیه اگر چرخ پنجم در شکه نباشد، چیزی بیشتر از همان مقامی که خاتمی برای خود اعلام کرد، یعنی یک مباشر و مأمور خرید نیست.

اگر سخن از اعلام انصراف تهیه و تولید اسلحه اتمی می‌رود، دلیلش چشم‌پوشی از موضوع نیست؛ به این دلیل است که در حال حاضر پول و بودجه به حد کافی در خزانه کشور وجود ندارد، و اصولاً خزانه خالی است. یعنی بودجه کشور نیز با کسری سرسام‌آوری روبه‌رو است و تمام وزارتخانه‌ها بویژه وزارت بهداشت و آموزش و پرورش با کمبود نجومی بودجه دست بگیرانند. به طور قطع و یقین وقتی تحریم‌ها نیز بر طرف شود و دلار کافی وارد کشور گردد، هوای یار دو باره در خاطر حزین معشوق‌گرفته افشانی خواهد کرد و اندیشه‌های زهرآلود دو باره به سوی بمبی که به زعم ملاها سبب نابودی اسرائیل می‌شود، پُر

میان‌سالی در معرض بسیاری از بیماری‌های اعصاب و روان قرار دارند. زنانی که بیشتر ساعات عمر خود را در خانه می‌گذرانند. کارهایی تکراری که آنها را در معرض روزمرگی و کسالت قرار می‌دهد و دردهای جسمانی ناشی از اعصاب را بر جسم آنها سوار میکند، آن هم در

شرایط بد اقتصادی امروز که مردان ناگزیر هستند دو و حتی سه شیفته کار و فعالیت کنند. بسیاری از زنان خانه‌دار به مرور زمان دچار کاهش قدرت تصمیم‌گیری و خود باوری، وابستگی اقتصادی به مرد و کمبود اراده، خستگی مداوم و بی‌اعتنایی نسبت به امور بیرونی می‌

شوند و این احساس بی‌ارزشی نیز به مشکلات روحی آنها دامن می‌زند. به این ترتیب زنی که باید در زندگی احساس شادابی و مفید بودن کند خود غمگین‌ترین عضو خانواده میشود که معمولاً درباره این غم و احساسی که سالها با آن درگیر است حتی باشوهرش سخن نمی‌گوید.»

محمد ملکی- نویسنده و اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب ۱۳۵۷



کشتار انسان‌های بی‌دفاع! مردم نبایستی در برابر جنایات سکوت کنند!

سال شاهد بودیم این شتر جلوی خانه‌ی همگان خواهد خوابید. من به همه گروه‌ها، احزاب، جمعیت‌ها، سازمانها و ... هشدار می‌دهم در نظام ولایی این حادثه‌ای نیست که منحصر به یک گروه و دسته باشد. همه باید فریاد خود را علیه این چنین آدم‌کشی‌ها بلند و بلندتر کنند که این کار وظیفه و رسالتش بردوش همگان، از هر دین، مذهب، گروه و اندیشه است. اگر نجنبد، فردا نوبت شماست، اینجادیگر مسئله‌ی باخداوبی خدا مطرح نیست، مسئله کشتار انسانهای بی دفاع است. یک وظیفه‌ی همگانی، اعتراض به جنایات انجام شده است. همه از خدائیم و به سوی خدا می‌رویم، مسئله چگونه رفتن است.»

بعضی از ورزشگاه‌ها را گرفتند آنها را پر کردند، شرایط بدی بر مردم حاکم است، مردم از یک طرف از طرف خود حکومتشان بمباران شیمیایی می شوند. از طرف دیگر سپاه از جمله قاسم سلیمانی و فرمانده سپاه قدس و ... هم در کار کشتار بی‌نظیر اشرف مستقیم یا غیرمستقیم نقش داشته است. من به نام یک ایرانی ملی و مسلمان که اعتقاد کامل به عدالت حاکم به نظام آفرینش دارم انزجار و نفرت خود را از این اعمال جنایتکارانه ابراز می دارم و پیروزی مردم در سوریه و ایران، و ننگ و نکبتِ ظالمان را امری حتمی میدانم. اما از هر قوم و قبیله و فرقه هرگز نبایستی در برابر این جنایات سکوت کنند. سکوت شما تأیید جنایت است. مطمئن باشید آنگونه که در این ۳۵

این حوادث چنان آتش به جانم ریخت که شرمم آمد با سکوت در برابر این کشتار نام «انسان» بر خود نهم. کاری از من پیرمرد مریض ساخته نبود جز نوشتن این یادداشت با دستهای لرزان و چشم‌های گریان و بغض درگلو. توانی ندارم جز اینکه اگر خفهام نکنند و بمانم تا آخرین نفس به انتقاد از عامل یا عاملین این رذالت‌ها بپردازم و به وظیفه‌ی ملی و انسانی خود عمل کنم. دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که کشتار سوریه با بمب‌های شیمیایی صورت گرفته؛ اکبر هاشمی رفسنجانی و در مراسم سالگرد آیت الله صالحی مازندرانی در شیرگاه علناً علیه مواضع حکومت اسلامی نسبت به سوریه سخن گفت. مردم سوریه بیش از ۱۰۰ هزار کشته و ۸ میلیون آواره دادند، در داخل و خارج زندانها پر از مردم، زندانها جا ندارند،

«از خود می پرسم: من کیستم انسانم؟ دیوم؟ ددم؟ خدایم؟ شیطانم؟ راستی من کیستم؟ و چه رسالتی بر دوش دارم؟! چندی پیش با مشاهده فیلم مستندی از قتل عام بیش از هزار و چهارصد زن و مرد سوری که حدود ۴۰۰ نفر آنها کودکان خردسال بودند و به دستور حاکمان جنایتکار بوسیله‌ی بمب شیمیایی کشته شده بودند حال درستی نداشتم، یکی دو روز از این جنایت نگذشته بود که رسانه‌ها فیلم بمب‌اندازی به یک مدرسه را نشان دادند که در آن حداقل ده کودک خردسال سوریه‌ای تکه‌تکه شده بودند. و بالاخره صبح روز ۱۰ شهر یور تماشاگر صحنه‌های کشتار فجیع جمعی از هموطنانی که به ناچار مجبور به پناهندگی شده بودند (پناهجویان بی سلاح).

سعید قاسمی نژاد - تحلیل‌گر مسایل سیاسی و چهره مبارز

اثر فشار خارجی بر حکومت! آخوندهای حاکم بر ایران تنها یک زبان را می‌فهمند: زبان زور!



و با رهبری جرج بوش با تمام توان به منطقه خاورمیانه آمده بود؛ دوباره نوبت تسریع برنامه هسته‌ای و گردن‌کشی در برابر جامعه جهانی رسید و با جریان عراق و افغانستان، تلاش خود را در منطقه متوقف کرد. در دوران «باراک اوباما» و در زمانی که او دست دوستی به سوی ایران دراز کرد پاسخ جمهوری اسلامی ایران، افزایش بی‌سابقه سرعت برنامه هسته‌ای، افزایش فعالیت‌هایش در منطقه از جمله سوق دادن شیعیان عراق به قبضه کردن تمام قدرت، سوق دادن حزب الله به اسقاط دولت نزدیک به غرب، حضور گسترده در یمن، گسترش فعالیت‌ها در آمریکای لاتین و آفریقا، سامان دادن فعالیت‌های تروریستی در اروپا، آسیای جنوب شرقی و حتی برنامه ریزی برای ترور در واشنگتن بود و تنها پس از اینکه در یک سال اخیر دولت آمریکا تحریم ایران را در صدر لیست اولویت‌های استراتژیکش قرار داده، شاهد آن هستیم که حکومت اسلامی تشخیص داده است که نیاز به یک چهره نرم‌خوتر و متعادل‌تر بین المللی دارد و وفق عقب نشینی ایران بر سر برنامه هسته ایش پدیدار شده است. کوتاه آنکه تمامی شواهد تاریخی حاکی از آن است که جمهوری اسلامی تنها به زور است که پاسخ مثبت می‌دهد. تحولات تا همینجا یک بار دیگر نشان می دهد که آخوندهای حاکم بر ایران تنها یک زبان را می فهمند و آن زبان، زبان زور است. اگر جمهوری اسلامی نسبت به جامعه چنین چهره ای نرمی نشان نمی دهد و تغییر حکومت در داخل کشور نیز تنها با وارد آوردن فشار طاقت فرسا بر روحانیون حاکم، امکان پذیر خواهد بود.»

در جنگ ایران و عراق و پس از بازپس گیری خرمشهر به آیت الله خمینی پیشنهاد صلح و پرداخت غرامت داده شد، اوزیر بارنرفت و خواهان سرنگونی صدام شد. در نهایت ایران تنها وقتی زیر بار صلح رفت که ایالات متحده مستقیما وارد عرصه مقابله با حکومت اسلامی شد. با به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی جامعه جهانی به ایران روی خوش نشان داد، ماحصلش گسترش فعالیت‌های تروریستی حکومت ایران، تمرکز جدی بر برنامه پنهان هسته ای و کشتار بر جسته ترین مخالفانش در خارج از کشور شد. در آمریکای لاتین، حیات خلوت ایالات متحده، به کشتار یهودیان پرداخت. در نتیجه این اقدامات بود که سفرای اروپایی از ایران خارج شدند. با خروج سفرای اروپایی از تهران و احساس خطر جدی بود که حکومت زیر بار آغاز دوران اصلاحات رفت. و در همین دوران، اصلاحات محمد خاتمی شکل گرفت و همزمان حکومت به سرعت برنامه هسته ای خود را پیش می برد و تنها زمانی در این برنامه عقب نشست که آمریکا پس از واقعه یازده سپتامبر

پیش از انقلاب) به جیمی کارتر رییس جمهوری وقت آمریکا نوشته: «شما اینها را می خواهید، ما می توانیم اینها را برای شما تامین کنیم». عباس میلانی علاوه بر ذکر این نامه می نویسد: «در داخل ایران هم سفارت آمریکا نامه ای به وزارت امور خارجه آن کشور ارسال کرد و در آن نوشت آن روحانیانی که شاه آنها را ارتجاع سیاه معرفی می کند، این طور نیستند و می توانند یک وجه دموکراتیک داشته باشند. یک دلیل قضیه این بود که سفارت آمریکا در آن زمان با امثال مهدی بازرگان در ایران در تماس بود. سفارت آمریکا فکر می کرد که می توان با تیپ مهدی بازرگان صحبت کرد، غافل از اینکه اگر مذهبی ها به قدرت برسند، از تیپ مهندس بازرگان نخواهند بود.» اما جمهوری اسلامی وقتی دولت کارتر به شاه بیمار ایران اجازه داد تا برای انجام معاینات پزشکی وارد خاک آمریکا شود، درخواست استرداد شاه را مطرح و در پاسخ به عدم استرداد شاه به سفارت آمریکا حمله کرده و ۴۴۴ روز دیپلمات‌های آمریکایی را گروگان گرفت

«می دانیم دولت کارتر در جریان پیروزی انقلاب بود و در انتقال آرام و بی دردسر قدرت به آیت الله خمینی نقشی موثر داشت. مهمترین نقش دولت کارتر که از طریق ژنرال هویر صورت پذیرفت، اعلام «بی طرفی ارتش» به عنوان عامل ثبات و ایستادگی احتمالی در برابر قدرت گرفتن کمونیست‌ها بود. «بی طرفی ارتش» در واقع منجر به سقوط بختیار و پایان زود هنگام وبی دردسر او شد. بر اساس اسنادی که از سفارت خانه ها و یا وزارت امور خارجه دو کشور آمریکا و انگلیس منتشر شده است، از حدود سپتامبر ۱۹۷۸، یعنی چهار ماه قبل از انقلاب، آنها تصمیم گرفتند که شاه دیگر ماندنی نیست و نمی توان او را در قدرت نگه داشت و در فکر این بودند که توافقی با اپوزیسیون پیدا کنند و اپوزیسیونی را بیابند که جای شاه را بگیرد. مسئله آنها این بود که دولتی بر سر کار بیاید که تمامیت ارضی ایران را حفظ کند، نفت را به غرب بفروشد و جلونفوذ شوروی را بگیرد. در نامه ای که متن کامل آن در هیچ جا منتشر نشده، آیت الله خمینی در نامه ای (یک ماه و چند روز

تلاش برای ابد مدتی حاکمیت اسلامی!!



اسماعیل نوری علا

اصلاح طلبان اسلامیت برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی رژیم‌اشان، چشم‌هایشان به خارج است!



آینده ایران نه در دست رئیس‌جمهور آمریکا و نه هر رهبر کشور دیگر جهان که در تصمیم مردم ایران است!

● نظام سکولار دموکراسی مدام در سراسر جهان تحقق می‌یابد و کشور ما نیز نمی‌تواند از آن مبرا باشد!

● «دموکراسی دینی» پدیده عجیبی است که هم با دموکراسی و هم سکولاریسم تنافر دارد!

● حرکت‌ها باید در دیوار استبداد حکومت اسلامی رخنه ایجاد کند و ما این رخنه را به شکاف مبدل کنیم!

دو جناح مستأصل!

این روزها دو جناح حکومت مستأصل اسلامی، قطعاً برای نجات کلیت حکومت‌شان از فروپاشی، به توافق رسیده‌اند. «بنیادگرایان» عقب کشیده‌اند و برای «مصرف داخلی»، به غرزدن و مزاحمت‌ها و آزارهای همیشگی‌شان برای مردم اکتفا می‌کنند و منتظرند تا از «بحران جاری» بگذرانند تا بار دیگر به سیاست‌های ایران برانداز خود ادامه دهند.

«اصلاح طلبان» نیز به جلوی صحنه آمده‌اند تا، با استفاده از رغبت جهانی برای حل و فصل مسالمت آمیز مسائل مناقشه برانگیز جهانی، آرایش تازه‌ای به چهره‌ی عجزه حکومت بدهند و عمر بیشتری برای حاکمیت برآمده از جهل و جنون خود بخرند؛ مسلماً با این امید که خیال بنیادگرایان برای بازگشت به جلوی صحنه را نیز ناامید ساخته و حاکمیت خود را «ابد مدت!»

بتوانند استقرار خود در دولت را استمرار بخشند. یعنی همه‌ی چشم‌هایشان به خارج است و آنچه می‌کنند و می‌گویند ربط چندانی به وضعیت مردم ایران ندارد.

از همین جهت نیز هست که یکباره روحانی و خاتمی دست به قلم می‌برند و در «نشریات غربی» مقاله می‌نویسند و سازمان‌های اصلاح طلب و متفکرین و نویسندگان طرفدار آنان مشغول نامه‌نویسی به اوپاما و مردم آمریکا و غرب

چندان میسر نیست. اما آنچه کاملاً مشهود است شتاب «اصلاح طلبان اسلامیت تازه به دولت رسیده» و همپیمانان‌شان در داخل و خارج کشور برای آغاز حل مشکلات سیاسی و اقتصادی گریبانگیر رژیم‌شان است، با این امید که در صورت پشتیبانی بین‌المللی و، در نتیجه، کسب رضایت داخلی - و نیز فتور در کارشکنی‌های رهبر و جناح سازنده‌ی دولت‌های موازی قدرتمند و ریشه‌دار در سپاه -

کنند. اینکه این بازی «حضور و غیاب و مبادله»ی ارکان قدرت، برای ادامه‌ی حکومت، تا کی ادامه خواهد یافت و آیا اصلاح طلبان به آرزوی خود خواهند رسید و حکومت قاصم‌الجباری کنونی را برای مدتی دراز به حکومت نکبت موسوم به «رحمانی» تبدیل کرده و به سوی «ترکیه شدنی بدون سکولاریسم» پیش خواهند رفت یا نه، پاسخی کنونی ندارد و پیش‌بینی در مورد آن

اند، و مرتباً در گوش رهبران جهان تکرار می‌کنند که «فرصت» به دست آمده را نباید از دست داد چراکه، بقول خاتمی در مقاله‌ی انگلیسی‌اش، «فرصتی استثنایی برای ایران و غرب پدید آمده است» و تا آنورگرم است باید نان را چسباند؛ بی‌آن که برای مردم توضیح دهند که جز چند باد هوا که از دهان علی خامنه‌ای و شیخ حسن روحانی، در ظل عنوان «نرمش قهرمانانه»، خارج شده، چه اقدام فرصت آفرینی از سوی حکومت صورت گرفته است که همگان از آن بی‌خبرند.

در واقعیت اما تجربه نشان داده است که «نرمش» رژیم همواره تنها تا جایی است که آن را «تقویت» کند و نه اینکه به «تضعیف» آن بیانجامد. اما از آنجاکه حکومت هادر خلاء زندگی نمی‌کنند و در محاصره‌ی شرایط بین‌المللی و داخلی اند، می‌توان تصور کرد که «نرمش» هائی نیز می‌توانند وجود داشته باشند که در نهایت چرخه‌ی اوضاع را از کنترل رژیم خارج کنند. و تشخیص اینگونه چرخش‌های لغزنده که به سود مردم تمام شوند برای مخالفان راستین حکومت اسلامی اهمیت اساسی دارد.

اما، در میانه‌ای که جبهه‌های اصلاح طلبان و انحلال طلبان بیش از همیشه از هم مشخص و متمایز می‌شود، آشکار است که از یکسو «اصلاح طلبان» فعلاً سوار بر خر مرادند و، از سوئی دیگر، «انحلال طلبان» هنوز گفتگوی گسترده‌ی خود را با هم آغاز نکرده اند و لذا نمی‌توانند در اوضاع جدیدی که پیش آمده نقش مؤثری برای خود قائل باشند.

اظهار عجز قهرمانانه!

اما این دلیلی بر نومیدی نیست. اگر تاریخ دو بیست ساله‌ی اخیر جهان نشان داده است که «مقصد» همه‌ی جوامع بشری رسیدن به حاکمیت ملی، آزادی و قوانین سکولار دموکرات است و هنوز نشانه‌ای از تعطیل این روند در میان نیست، هر سکولار دموکراتی - هر چقدر هم جایگاهی حاشیه داشته باشد - می‌تواند یقین کند که آینده‌ی کشور مانیز همینگونه خواهد بود. و این همان معنای تحولات تاریخی جوامع بشری است که زیر عنوان «فلسفه‌ی تاریخ» یا «جبر تاریخ» مورد بحث قرار می‌گیرد.

اگر «کارل مارکس»، «مضمون تحولات جوامع بشری» را در «جنگ طبقاتی برای رسیدن به جامعه‌ی بی طبقه» می‌دانست و هنوز این فرض در حد فرض باقی مانده است، و اگر «ماکس وبر» فلسفه‌ی تاریخ خود را بر فرض «خردپذیر شدن تدریجی جهان» گذاشته بود و هنوز چنان جهانی - جز در کشورهای پیشرفته - رخ ننموده است؛ رسیدن به سکولار دموکراسی اما تجربه‌ای است که مداوماً در سراسر جهان متحقق می‌شود و کشور مانیز نمی‌تواند از آن مبرا باشد.

باری، در میانه‌ی وضعیت جدیدی که پیش آمده، چاره‌ای جز این نیست که مخالفان واقعی انحلال طلب حکومت اسلامی نیز، از دیدگاه ویژه‌ی خود، به «ارزیابی» این به اصطلاح «فرصت» و این مضحکه‌ی موسوم به «نرمش قهرمانانه»، که

نرمش‌اش بوی سازش‌های حقیرانه‌ی ضد منافع ملت ایران را می‌دهد و قهرمانی‌اش همواره در میدان دروغگوئی و فریبکاری مزورانه شکل گرفته است، بپردازند نرمشی که سخنان حسن روحانی در سازمان ملل بعنوان نمونه‌ی آشکاری از این اظهار عجز در کلماتی وقیحانه و دروغ پردازانه محسوب می‌شود.

اما، در برای هر موردی، برای «ارزیابی» (که از «ارزش یابی» می‌آید و به نوعی «سنجش» اشاره دارد)، چاره‌ای جز در دست داشتن «سنجه» ای معتبر نیست. در یک مسابقه‌ی دوی میدانی «خط پایانی مسابقه» یک سنجه است و هر گام که دوندگان به سوی این خط بر می‌دارند میزان فاصله‌ی آنها را تا خط پایانی مشخص می‌کند.

لنگان لنگان در مسیر درست!

اما، در عین حال، نمی‌توان این نکته را نیز فراموش کرد که «خط پایانی» هرگز نمی‌تواند با «وضعیت کنونی» مطابقت کامل باشد. چرا که آن خط به «آینده» مربوط است و این وضعیت به «امروز و مسیر امروز» تا آینده پراز فراز و نشیب و پست و بلند است و در این مسیر مبارزه مستمراً ادامه دارد و در طی این مبارزه هر «وضعیت لحظه‌ای» با آن «وضعیت نهائی مطلوب» سنجیده و ارزیابی می‌شود و در روند این ارزیابی است که می‌باید در جستجوی حضور یا غیاب نشانه‌هایی از آن وضع نهائی در این وضع کنونی بود.

از این نگرانی توأم با صبر گریزی نیست. می‌دانیم که حکومت سکولار دموکرات به آسانی و یک

العقیده خبری هست. پادشاهی تشریفاتی مشروطه، جای خود را به حکومت مطلقه‌ی فقیه‌ی داده است که تصور می‌شد در همان مشروطیت در پیکر بر دار کشیده‌ی شیخ فضل الله نوری به تاریخ استبداد تمام شده‌ی کشورمان پیوسته است.

پس، کار سکولار دموکرات‌های انحلال طلب کنونی نیز یافتن و معرفی کردن دوندگان کمیابی است که امروز لنگان لنگان در مسیر درست به سوی خط پایان گام بر می‌دارند؛ حتی اگر هنوز با خط پایان فاصله‌ای بلند داشته باشند. و این ورطه‌ی خطرناکی است که سکولار دموکرات ماندن را چنان دشوار می‌سازد که گهگاه بخش‌هایی از مدعیان آن با سر در این ورطه فرو افتاده و

«نرمش قهرمانانه» توصیه رهبر، «نرمش» آن بوی سازش‌های حقیرانه و ضد منافع ملی می‌دهد و «قهرمانانه» اش در میدان دروغگوئی و فریب شکل می‌گیرد!



تبدیل به زائده‌های حقیر برای اقشار خاصی از حاکمیت اسلامی می‌شوند.

جدایی مقصد و مقصود!

شانزده سال پیش، بخشی از بنیان گزاران حکومت اسلامی و دستگاه‌های شکنجه و سرکوب‌اش (که در قامت «خط امامی» ها به پبله‌ی «نواندیشی دینی» رفته و در دوم خرداد ۱۳۷۶ در ظاهر پروانگانی به نام «اصلاح طلب» بیرون آمده بودند) مدعی آن شدند که از مستی شامگاه انقلاب بهوش آمده و می‌خواهند تا از افراط‌های نابهنگام حکومت اسلامی شان بکاهند و در ایجاد «جامعه‌ی مدنی» (که از لوازم

ورق بزنید

شبه به دست نمی‌آید؛ که اگر چنین بود کار مادر همان روز پیروزی انقلاب مشروطه به اتمام رسیده بود. اما اکنون که ۱۰۷ سال از آن پیروزی گذشته همگی در دورترین نقطه از آن «وضعیت مطلوب مندرج در انقلاب مشروطه» قرار داریم؛ یعنی نه تنها پیش نرفته‌ایم، نه تنها در جاذده‌ایم، بلکه شتابان در عکس جهت «خط پایان» دویده ایم و، با هر گام، اندکی بیشتر از «وضع مطلوب» دور شده ایم؛ آنگونه که اکنون نه از تساوی زن و مرد، نه از همسانی حقوقی آحاد شهروندان، نه از آزادی بیان عقیده - چه رسد به تبلیغ آن - نه از انتخابات منصفانه و آزاد، نه از تعطیل زندان‌های سیاسی، و نه امکان داشتن اجتماعات مختلف

بر همین قیاس، اکنون هم که در مورد به اصطلاح «فرصت کنونی در سپهر سیاسی ایران» سخن می‌گوئیم باید در نظر داشته باشیم که برای «انحلال طلبان سکولار دموکرات» خط پایانی مسابقه (یا بهتر بگوییم: مبارزه) همانا استقرار یک حکومت سکولار دموکرات در ایران است و هرگونه ارزیابی نیز بر اساس دوری و نزدیکی شرکت کنندگان در مسابقه با این «خط پایانی» انجام می‌گیرد و، در نتیجه، هر گام به سوی نزدیک شدن به این خط باید مورد تشویق قرار گرفته، هر کاهلی در این راه گوشزد شده و هر مانع تراشی (حتی در ظاهر شراکت واقعی در مسابقه) باید افشا شود.

خط پایان مبارزه، استقرار یک حکومت سکولار دموکرات در ایران است!

باید توجه کنیم که طبعاً هر استقبال بین المللی از یک اقدام اصلاح طلبانه در حکومت اسلامی - حتی اگر در این برهه از زمان به نفع مردم باشد - لاجرم بر عمر حکومت اسلامی خواهد افزود. اما ما می توانیم این امید را هم داشته باشیم که اگر مردم هوشیاری لازم را داشته باشند (مثل هوشیاری مردم مصر در ارتباط با مرسی)، همزمان با حل مشکلات روزمره اقتصادی سیاسی شان قدم هایی نیز به سوی دگرگونی و تغییر حکومت بردارند.

اعتدال و تدبیر دروغین!

در این میانه، اگرچه امید چندانی به این شریک جرم دائم این حکومت، یعنی حسن روحانی و اعتدال و تدبیر دروغین اش نیست اما در نتیجه گیری قاطع و پیش بینی جزمی نیز شتاب نباید کرد. سخن سعدی یادمان باشد که «مور» گاه در «طاس لغزنده» هم فرو می افتد.

«حسن روحانی»، مثل همه ی سران حکومت اسلامی: از خامنه ای گرفته تا رفسنجانی و خاتمی و موسوی، در سراسر تاریخ حکومت اسلامی و اقدامات جنایت بارش حضور فعال داشته است، مسلماً نیامده تا حکومت اسلامی را منحل کند و سکولار دموکراسی را جانشین آن سازد و هم اکنون نیز، همچنانکه در سازمان ملل سخن می گوید، در ایرانی که اورئیس جمهورش شده جوانان کشور را دسته دسته به جوخه ی اعدام می سپارند، برای گسترش ترس عمومی، مردم را به تماشای این مراسم دعوت می کنند تا یادشان باشد که در داخل مرزهای ایران چیزی از توحش این حکومت کاسته نشده است. پس، سکولار دموکرات ها، همراه با داشتن این آرزو که شرایط جهانی بتواند در افرادی چون او تعلقی (حتی فرصت طلبانه) بوجود آورده و در «طاس لغزنده ی کنونی» از او نیز حتی «یک منجی رهایی بخش» بسازد، نباید اجازه دهند که، با تحلیل های صرفاً نومیدکننده، فتوری در اپوزیسیون داخل و خارج از کشور ایجاد شده و روند تلاش ها در راستای رسیدن به سکولار دموکراسی را کند شود. فراموش نکنیم که تا سکولار دموکراسی «خط پایانی» و سنجه ی اصلی ما برای ارزیابی «موقعیت» ها و «فرصت» ها نباشد و نشود، نه تأیید و نه تکذیب ما، هیچکدام، نمی تواند ماهیتی سکولار دموکرات داشته و در بلند مدت در سپهر سیاسی کشور مان مؤثر واقع شود. و این درست آن واقعیتی است که سکولار دموکرات های متمایل به اسلامیت های موسوم به «اصلاح طلب» یا از آن غافلند و یا غرض ورزانه از تصدیق اش می گریزند.

این «زندان خانگی»، (حصر خانگی) شان به دست اصلاح طلبان تازه به قدرت رسیده صورت گیرد و آنان بدهکار این ارادل جدید شوند. بهر حال، می خواهیم بگویم که ما سکولار دموکرات های انحلال طلب همواره ناگزیریم که هر قدم کوچک در راه خروج مردم از مصائب و در راستای گشایش جو سیاسی و کاهش رفتارهای سرکوبگرانه ی پلیسی را با دقت دنبال کنیم، و در صورت صحت، تصدیق کنیم؛ اما این سخن به این معنی نیست که مانیز باید، همچون «سکولار دموکرات های طرفدار اصلاح طلبی»، از تجربیات این سی و چهار سال گذشته پند بگیریم و همچون آنان، با هیجان های بی منطق و یا فرصت طلبی های ضد منافع دراز مدت مردم ایران، با به به و چه چه گفتن های خود مردم را از مسیر منافع شان دور کنیم.

ما انحلال طلبیم!

به نظر من، ما سکولار دموکرات ها، هیچگاه نباید فراموش کنیم که «انحلال طلبیم»؛ یعنی می خواهیم که در «خط پایانی» شاهد نابودی حکومت اسلامی و استقرار حکومتی سکولار دموکرات باشیم. پس، در همان حال که هر حرکت اصلاحی را در ابتدا به دیده ی آرزومندی می نگریم، باید به ارزیابی سود و زیان آن هم بپردازیم و آن را، برای آگاهی مردم هم که شده، مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، و اگر این حرکت ها برآستی در دیوار ستبر حکومت اسلامی رخنه ایجاد می کنند از «فرصت» های پیش آمده سود بجوئیم و این رخنه ها را به شکاف های فرو ریزنده تبدیل کنیم. در این راستا ما باید این واقعیت اساسی را نیز از یاد نبریم که - بدون جنگ - تعیین کننده آینده دیگرگونه در ایران نه آقای اوباما است و نه رهبر هر کشور دیگری از جهان. در آخرین تحلیل، این مردم ایرانند که باید، به جان، خواستار حکومتی سکولار دموکرات باشند و در راه انحلال حکومت اسلامی بکوشند. به همین دلیل هم می توان وظیفه ی سکولار دموکرات ها را مأموریتی دوگانه دانست: ما از یکسو باید مردمان را با سکولار دموکراسی، بعنوان تنها بدیل حکومت های مذهبی و ایدئولوژیک، هرچه بیشتر آشنا سازیم، چرا که بدون این آشنائی کارمان همواره در حد افشاگری واقعیت هائی که همگان از آنها باخبرند باقی خواهد ماند و، از سوی دیگر، در پی ایجاد بدیلی سکولار دموکرات باشیم که بتواند - از طریق مدد رسانی به رزمندگان داخل کشور - خلاء سیاسی پس از فروپاشی حکومت اسلامی را پر کند.

طلبانی - که دوقوهی مجریه و مقننه را در دست داشتند - تلف شد و در طی آن، تا جهان دلگرم «گفتگوی تمدن ها» ی رهبر اصلاح طلبان شود، قتل های زنجیره ای صورت گرفت، بستن «جمعی» مطبوعات اتفاق افتاد، جنبش دانشجویی سرکوب شد، قوای انتظامی به محتسبان امر به معروف و نهی از منکر تبدیل شدند و عاقبت هم خاتمی اعلام داشت که ما برای اصلاح رژیم آمده بودیم و نه برای انحلال آن، و اگر نتوانستیم در این راستا کاری انجام دهیم بخاطر آن بود که «افراطیون سکولار» می خواستند از هر رخنه ای به سود فروپاشی رژیم استفاده کنند و لذا ما به تدارکچی بودن و ماندن ریاست جمهوری اکتفا کردیم. اصلاح طلبان به این نتیجه رسیده بودند که تا اندیشه ی سکولار دموکراسی وجود دارد آنها چاره جز چسبیدن به همین حکومت اسلامی موجود ندارند و کشتن دانشجو و نویسنده و روشنفکر (این نمادهای سکولار دموکراسی) به نفع آنان نیز بوده است.

ارادل و اوباش جدید!

چهار سال پس از تسلیم اصلاح طلبان به عناصر شوریده و مجنون بنیادگرایی احمدی نژادی هم فرصتی دیگر پیش آمد. دولت ایران برانداز احمدی نژاد چنان نفرتی را در مردم آفریده بود که پیروزی مجدد اصلاح طلبان در «انتخابات!» قطعی به نظر می رسید. در آن میانه اما، میرحسین موسوی نیز که با شعارهای اصلاح طلبی به میدان آمده بود، در عین حالی که از یکسوزا گشت به «دوران طلایی امام» رامزده می داد، این واقعیت دلگرم کننده را نیز بیان می داشت که «قانون اساسی و حی منزل» نیست و می توان آن را «تغییر» داد؛ و نیز، همزمان با اینکه خارج کشوری ها را از در آمیختن با سکولار دموکرات ها بر حذر می داشت، خواستار انتخابات آزاد شده بود! به عبارت دیگر، در لابلای سطور کلام او می شد دید که این تیره از اصلاح طلبان می خواهند در مسیر درست به سوی خط پایان بدون، هر چند که قصد شان در مورد خط پایانی، جائی جدا از استقرار سکولار دموکراسی است.

اکنون، چهار سال از آن ماجرا گذشته، ناگفته نگذارم که البته تن به سازش ندادن موسوی و کروی و تحمل «زندان خانگی» از جانب آنها زمینه ساز احترامی خاص برای آنان شده است که می تواند ذخیره ای برای آینده ی عبور از حکومت اسلامی باشد؛ اما هیچ معلوم نیست که قطع ارتباط بلند مدت با جامعه در افکار و مواضع آنان چه اثری گذاشته باشد؛ بخصوص که اگر اتمام

استقرار سکولار دموکراسی است) بکوشند. برای آنانی که دست از بهبود اوضاع شسته و به کنج نومیدی خزیده بودند این خبری روح پرور بود که از حرکت بخشی از ارکان حکومت اسلامی به سوی «خط مطلوب» ما حکایت می کرد. در آن زمان، جر معدودی از متفکران - که اصولاً در جبین کشتی حکومت اسلامی نور رستگاری نمی دیدند - بسیاری امیدوار شدند که حکومت خاتمی و مجلس ششم اش از دویدن در مسیر معکوس خسته شده و چرخیده اند تا رو به قبله ی سکولار دموکراسی بدون، حتی اگر خود منکر چنین قصدی باشند. یعنی، در آن تجربه، برای آرزومندان برقراری سکولار دموکراسی در ایران تا آن زمان که «مقصد» نیکو بود «مقصود» دوندگان اهمیتی نداشت.

اما علت نومیدی پس از هشت سال «حکومت اصلاح طلبان» هم درست در همین «جدائی مقصد و مقصود» نهفته بود؛ چرا که اصلاح طلبان به تجربه ثابت کردند که هر زمان احساس کنند که «اشتباها» به سوی سکولار دموکراسی دویده اند، یامی ایستند، یامی کوشند از مسیر آمده برگردند و یادست به این توجیه می زنند که: مقصدشان نه «دموکراسی سکولار» که چیزی به نام «دموکراسی دینی» بوده است! پدیده ی عجیبی که در واقع هم با دموکراسی، به معنای امروزی آن، و هم با سکولار بسم، با هر معنایی، تنافر دارد. اما آیا آنان که آرزو داشتند خاتمی و یاران اش در طی هشت سال حکومت خود موفق شوند که چندگامی کشور انقلاب زده ی ما را به سوی خط پایانی سکولار دموکراسی حرکت دهند، در آرزوی خود حتی محق نبودند؟ و آیا حتماً باید می کوشیدند - اگر می توانستند - قلم پای این رهروان را بشکنند تا گامی به سوی مقصد بر ندارند؟

از نظر من، هیچ سکولار دموکرات انحلال طلبی، تا آن زمان که ظاهراً این حرکت بطئی به سوی جامعه ی آزاد و باز جریان داشت، علیه آن اقدام نکرد و اگر هم سخنی گفت در راستای نقد همین روند برای بهبود و تصحیح مسیر بود. اما اصلاح طلبان نشان دادند که اگر چه می دانند که آنچه آفریده اند هیولائی آدمی خواره است اما یقین دارند که حیات و قدرت خودشان نیز به جان همین هیولا بسته است و هرگاه که حرکت شان در راستای «تضعیف» هیولا، به حرکت در راستای «تحلیل» او (که معنای عملی انحلال است) تبدیل شود باید ترمز کنند.

اینگونه بود که هشت سال حکومت اصلاح

«حسن روحانی» با یک تبلیغات رسانه ای عظیم - که بدون شک مبالغ هنگفتی هزینه در برداشت - وارد نیویورک شد تا به قول خودش و آن رسانه ها (هر کدام به خیالی و وظیفه ای) دفتر روابط ایران و امریکا را ورق بزند.

همه در انتظار بودند که در راهروی یا دستشویی یا هنگام ضیافت ناهار، رئیس جمهور امریکا و ایران با هم دست بدهند و آنها روزنامه ها و مجلات خود را با این رویداد تبلیغاتی مزین کنند.

روحانی گفته بود که «اختیارات کامل»

دارد و با این اختیار به نیویورک آمده است. اما با همه این احوال رهبر حکومت برای آنکه نشان دهد که او «قیم» همه و از جمله شخص رییس جمهور است و اوست که باید تصمیم بگیرد، به روحانی «اجازه آفتابی شدن» را نداد و حتی نگذاشت که در مهمانی ناهار «بان کی مون»

شرکت کند. بهانه ای اعلام کردند که چون در مهمانی شراب سرومی شده، پروتکل دیپلماتیک حکومت این اجازه را به او نداده است!!؟

چگونه روحانی مدعی است که «اختیارات کامل» دارد و چگونه حکومت اسلامی می خواهد «تغییر رویه» بدهد؟ حکومتی که حتی نمی تواند پیش پا افتاده ترین روابط انسانی را که مثلاً دست دادن با خانم ها و نشستن در سر میزی که دیگران ممکن است مشروب مصرف کنند را تحمل کند، چگونه می خواهد با دیگران روابط عادی داشته باشد؟

اما بالاخره خبردار شدیم که آقای رییس جمهور اجازه یافتند که تلفنی با رییس جمهور امریکا صحبت کنند. این تماس علاقه دوجانبه دو رییس جمهور بود. همانقدر که روحانی مشتاق بود که

اولین رییس جمهور حکومت باشد که با رئیس جمهور امریکا دست می دهد به همان اندازه او با ما هم علاقه داشت که او هم اولین باشد. در این میان آدم ها و گروه هایی بودند که با هر خبری گرمشان می شد و چند دقیقه بعد از خبری دیگر لرزه می گرفتند.

امریکا از این احتمال تماس مستقیم با حکومت انتظار دارد که بتواند حداقل غنی سازی اورانیوم را در حد پایین وزیر بیست درصد نگهدارد و اورانیومی را که حکومت تا کنون غنی کرده به خارج منتقل نماید و حکومت اسلامی پیمان «ان پی تی» و پروتکل الحاقی آن را به تصویب برساند. حکومت اسلامی انتظار دارد که غنی سازی اورانیوم را حفظ کند و با نشان دادن فتوای رهبر بگوید که بمب اتمی نمی خواهد و ساختن و بکار

بردن آن حرام است!؟

تحریم های غرب حکومت را به «نرمش قهرمانانه» مجبور کرد و به همین منظور، روش کار خود را تغییر داد. چون این حکومت یک حکومت «امنیتی» است رفتارهای آن نیز مانند «مأموران امنیتی» هنگام بازجویی هاست. معمولاً دوبازجو، یکی خشن و بددهن و «دست بزن» دارد و دیگری مهربان و خوشرو و صورت انسانی به خود می گیرد. هر دو این دو هدفشان یکی است و آن هم گرفتن اطلاعاتی که حقیقت دارد یا اطلاعات نادرستی که برای تبلیغات به آن احتیاج دارند.

مردم به هر دو طرف دعوا مشکوکند!؟



اسلامی و با هیچ یک از اسلامیت ها روابط دوستانه داشته باشند مگر آنها برای مدت کوتاهی بخواهند برای رسیدن به هدفی «نرمش قهرمانانه» بکنند. این رژیمی است که سی و چهار سال بر پایه «دشمنی با غرب» حکومت کرده است.

حالا: چگونه می تواند نماز جمعه برگزار کند بدون مرگ بر آمریکا؟

چگونه می تواند سیزده آبان را جشن بگیرد بدون مرگ بر آمریکا؟

چگونه می تواند با آمریکا دوست باشد در حالیکه آمریکا با

اسرائیل دوست است؟ از همه مهم تر روس ها به هیچ وجه از این تماس بسیار نزدیک راضی نخواهند بود چون با از دست دادن ایران و افتادن آن به دامان آمریکایی ها، رؤیاهای چند قرنی آنها تبدیل به کابوس می شود. چینی ها نیز تحمل چنین «نزدیکی» را ندارند.

این «تلفن کردن ها و دست دادن ها و نشستن و برخاستن» ها فقط برای آنست که فشار را کم کنند و حتی اگر هم شده به یک «توافق ظاهری» برای عدم غنی سازی اورانیوم برسند همانطوری که توافق کردند و بعد زیر آن زدند و در زیر زمین کار خود را ادامه دادند.

اگر رییس جمهور آمریکا در نطق خود اعلام کرد که آمریکا به دنبال براندازی حکومت اسلامی نیست (که این یک اشتباه بزرگ بود که بزرگ ترین دموکراسی جهان در سازمان ملل متحد بطور ضمنی اقرار به دخالت در امور دیگران کند) این کاملاً درست بود زیرا حکومت امریکا خود سازنده این حکومت و خود تا به حال نگهدارنده آن بوده است.

اگر آمریکا به دنبال براندازی بود در سال ۸۸ از مردم حمایت می کرد و یا حد اقل نامه فدایت شوم به حکومت اسلامی نمی نوشت. اینها دشمنانی هستند یا دشمنانی به نظر می آیند که از هر دوستی مهربان تر و صادق تر می باشند. اما اگر این «تماس ها» و شاید «توافق ها» ذره ای از بار سنگین معیشت مردم بکاهد هیچکس نمی تواند با آن مخالف باشد.

اما این توافق ها هرگز مسئله حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی های سیاسی و اجتماعی و آزادی های دیگر (که در منشور حقوق بشر قید شده است) را به همراه نخواهد آورد و این حکومت قادر به اجرای آنها نخواهد بود و قدمی در این راه برنخواهد داشت و دیگران نیز کمکی به ما نخواهند کرد. این مشکل و مسئله ملت ایران است که خود باید آن را حل کند.

احمدی نژاد باز جوی اولی بود و روحانی این باز جوی دومی است ولی هدف همانست که از زمان رفسنجانی مد نظر بود و در زمان خاتمی ادامه یافت و احمدی نژاد هم آنرا دنبال کرد و حالا نوبت روحانی است که چند سالی سر غرب و آمریکایی ها را شیره مالیده و دوباره می خواهد شیره مالی را تجدید کند. هدف، داشتن بمب اتمی یا توان داشتن بمبی اتمی در کوتاه مدت و به خیال خود «امنیت حکومت و باج گرفتن از جهان» است.

امریکا هم که نشان داده یا به خاطر عدم شناختی که از آخوندها دارد فریب می خورد (یا می خواهد که فریب بخورد). آنچه که از گفته «ظریف» وزیر خارجه بر می آید آنها احتیاج به یک سال وقت دارند و همه این بازی های آنها و لابی هایشان برای «رسیدن به این یک سال» است. آمریکایی ها هرگز نمی توانند با حکومت

● بخش خصوصی در جمهوری اسلامی چیزی جز همان خانواده‌های مافیایی خودی نیست!

● عادی شدن روابط ایران با کشورهای جهان از جمله آمریکا و اسرائیل به سود مردم است!

● هیچ بحران داخلی با تغییر در سیاست حل نمی‌شود!



الاهه بقراط

نویسنده - روزنامه‌نگار

حالت «جوژدگی»!

نخست باید به همه توصیه کرد که طبق معمول «جوژده» نشوند و کمی با صبر و حوصله و دقت، رویدادها را دنبال کنند و نظرها را بشنوند و عمل‌ها را ارزیابی کنند. در سال‌های اخیر ما بارها شاهد این «جوژسازی» و هم چنین نقش مخرب رسانه‌ها، هم رسانه‌های جمهوری اسلامی و هم رسانه‌های خارج از کشور به ویژه آنهایی که وابسته به دولت‌های خارجی هستند، بوده‌ایم.

جوژسازی‌ای که گاه به شدت به ابتذال نزدیک می‌شود تا جایی که «دست دادن» و یک دیدار احتمالی در «راهرو»، آن هم پیش از آنکه روی دهد، و یا اصلاً روی دهد، به مضمون گزارش از نشست مجمع عمومی سازمان ملل تبدیل شده و به عنوان «نقطه عطف» و «رویداد تاریخی» در این رسانه‌های وابسته قلمداد می‌شود! این نوع ژورنالیسم و خبررسانی با هدف جوژسازی و دستکاری در افکار عمومی، به شدت غیرحرفه‌ای و غیرمسئولانه است. عین خبررسانی‌های مهیج و بی پایه تلویزیون‌های خصوصی در اروپا و آمریکا است که بیشتر به پخش برنامه‌های تفریحی سبک و سریال‌های دوپولی اشتغال دارند.

دست دادن با ابلیس!

تاریخ نشان داده است بادیکتاتورانه می‌توان وارد معامله شد، برای اینکه نمی‌شود روی حرف آنها



خدعه ونیرنگ با «نرمش قهرمانانه»!

از «نرمش قهرمانانه» بوی «خدعه» می‌آید و با دو دوزه بازی‌های حکومت اسلامی و ترفندهای آن همخوانی کامل دارد!

ساخت.

سیر رویدادها و حوادث، و شکاف در «دیوار آهنین» همان فرو ریختن دومینووار نظام‌های موسوم به سوسیالیستی همان. و این درست همان شکافی است که زمامداران جمهوری اسلامی از هر نوعی که باشند، اصولگرا یا اصلاح طلب، ذوب شده یا منتقد ولایت فقیه، از آن هراس دارند و شاید به همین دلیل نیز برعکس، یعنی با ادعای نرمش در سیاست خارجی می‌خواهند بر بحران خویش در داخل غلبه کنند.

«نرمش» و بوی خدعه!

همه اصل را بر این نهاده‌اند که منظور از «نرمش قهرمانانه» همانا عقب‌نشینی رژیم در برابر برنامه اتمی است. ولی چون از سوی وابستگان رژیم مرتب این نرمش با ورزش «کشتی» مقایسه می‌شود، می‌توان آن را چنین نیز دریافت که هدف رژیم، به خیال خودش، چیزی جز «نرمش» برای به خاک رساندن پشت حریف در فرصت مناسب نیست! (اینکه آیا جمهوری اسلامی چنین حریف قدری هست یا نه، بماند). ولی اینکه از «نرمش قهرمانانه» بوی «خدعه» می‌آید، با

نظر گرفته شده بود و هیچ قرارداد صلح و هیچ توافقی نمی‌توانست مانع وقوع آن شود. در هر دو مورد، کشورهای مهم جهان به هر دو اعتماد کردند و هنگامی به خود آمدند که دیگر دیر شده بود.

نمونه‌ای جالب از نوع دیگر اما، ظاهراً بدون معامله، به فروپاشی دیکتاتوری انجامید. و آن هنگامی بود که «رونالد ریگان» در برابر دیوار برلین گفت: آقای گورباچف، این دیوار را فرو بریزید! گورباچف البته نیامده بود تا نظام شوروی را از میان بردارد. او، خود از درون سیستم شوروی آمده بود و قصد داشت نه با «تقابل» بلکه با «تعامل» و «نرمش»، اتحاد شوروی را با جهان آن سوی «دیوار آهنین» آشتی دهد و روحی تازه در «اقتصاد برنامه» نظام سوسیالیستی بدمد که کشوری به آن عظمت را در زمینه پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی در حد یک سرزمین عقب افتاده نگاه داشته بود. گورباچف اصلاحات در سیاست داخلی را زمینه‌تغییر در سیاست خارجی قرار داد و با شعار «پروسترویکا» (علنیت) و «گلاسنوست» (شفافیت) ساختار سیاسی و اداری نظام تک حزبی شوروی را با چالش روبرو

حساب کرد. یک چیزی می‌گویند ولی، در خفا، در پی اقدام دیگری هستند. به دو نمونه از آلمان اشاره می‌کنم:

یکی از آلمان شرقی زیر حکومت کمونیست‌ها در ۱۵ ژوئن سال ۱۹۶۱ هنگامی که «والتر اولبریش» رئیس دولت وقت این جمله معروف را اعلام کرد: هیچ‌کس قصد احداث یک دیوار را ندارد! در حالی که کمتر از دو ماه بعد، در ۱۳ اوت ۱۹۶۱ همین «اولبریش» پس از دیدار با خروشچف در مسکو، دستور ساختن دیوار برلین را صادر کرد و شبانه این شهر به دو قسمت تقسیم شد و زندگی غم‌انگیز بسیاری از خانواده‌ها را که در دو سوی دیوار باقی مانده بودند، رقم زد. دیوار برلین ۲۸ سال بعد در نوامبر ۱۹۸۹ فرو ریخت. یک رویداد تاریخی که هر سیاستمداری را باید درباره هر اقدامش هزار بار به فکر وادارد.

دیگری از آلمان نازی زیر حکومت فاشیست‌ها در سپتامبر سال ۱۹۳۹ هنگامی که هیتلر با زیر پا نهادن «معاهده صلح ورسای» و همه توافقی‌هایی که انجام داده بود، به لهستان حمله و جنگ جهانی دوم را آغاز کرد. حمله‌ای که نقشه‌اش پیشاپیش در آیدنولویز راهنمای رژیم هیتلری در

بدون تغییر در سیاست داخلی هیچ نرمشی در برابر قدرتهای خارجی سودی برای مردم نخواهد داشت!

دودوزه بازیهای جمهوری اسلامی و هم چنین تاکتیک همیشه مؤثر آن مبنی بر هدف وسیله را توجیه می‌کند، همخوانی کامل دارد.

در این میان اما جمهوری اسلامی و کسانی که به وجد آمده‌اند، طبق معمول شیپور را از سر گشادش می‌نوازند. راه تنش‌زدایی در سیاست

خارجی و عقب‌نشینی‌های عاقلانه، از جمله در برنامه اتمی، از سیاست داخلی می‌گذرد و نه برعکس! در غیر این صورت، معامله‌ای که بدون تغییر در سیاست‌های داخلی ممکن است صورت گیرد، زمینه‌ساز سرکوب سیاسی گسترده‌تر و فلاکت اقتصادی بیشتر خواهد شد.

با این همه برای مخالفان رژیم جمهوری اسلامی فرصتی به دست آمده تا در دوران «ماه عسل» خامنه‌ای و روحانی ضمن استقبال از هر گونه اقدامی که به تنش‌زدایی در سیاست خارجی بیانجامد و سبب کاهش تحریم‌ها شود - که نه کمر رژیم، بلکه کمر اقتصاد کشور را شکسته است -

همچنان به طرح مطالبات سیاسی و اقتصادی در همه عرصه‌های اجتماعی بپردازند و این را به مخاطبان حکومت و رسانه‌های وابسته به رژیم و دولت‌های خارجی توضیح دهند.

اولاً، چنین وضعیتی تنها با کوتاه آمدن رژیم از نقش سلطه جویانه خود در منطقه و هم چنین عقب نشینی از برنامه اتمی ممکن است و ثانیاً، بدون تغییرات بنیادین در سیاست داخلی، از جمله در بخش اقتصاد، هر گونه نرمشی در برابر قدرتهای خارجی از جمله آمریکا، سودی برای مردم در بر نخواهد داشت بلکه فقط آن راهی را که بر منابع مالی رژیم بسته شده - که بتواند به بازوهای تروریستی خود در منطقه و جهان کمک کند - دوباره باز خواهد کرد.

حرص و طمع خانواده‌های مافیایی رژیم نیز اجازه نخواهد داد تا به جز صدقه، چیزی از آزاد شدن منابع مالی که بر اثر تحریم‌ها با کمبود و انسداد روبرو شده‌اند، خرج سازندگی کشور و رفاه مردم شود چرا که سازندگی و رفاه بدون فعالیت مؤثر و مداوم و آزادانه بخش خصوصی ناممکن است و بخش خصوصی در جمهوری اسلامی چیزی جز همان خانواده‌های مافیایی خودی زیر پوشش‌های گوناگون نیست.

برای یک اقتصاد آزاد باید بخش خصوصی مستقل را در ایران با تضمین امنیت سود و سرمایه، دوباره احیاء کرد، و این خود به قول معروف کار حضرت فیل است و در شرایط

فعلی و در چهارچوب ذهنی و عینی رژیم کنونی نیز نمی‌گنجد.

ساخت و ساز طبیعی جامعه!

نرمش در برابر مردم اما سبب‌ساز احیای سوخت و سازهای طبیعی جامعه می‌شود. این عامل است که بهترین پشتوانه برای اقتدار در سیاست خارجی و دفاع از منافع ملی به شمار می‌رود و نه ادعای داشتن رأی یک رییس دولت از سوی «مردم» که از یک سو همه می‌دانند چنین نیست و شیخ حسن روحانی در یک انتخابات آزاد به ریاست جمهوری نرسیده و گرنه رهبر رژیم از مخالفان تقاضا نمی‌کرد که بروند رأی بدهند! و از سوی دیگر با وجود ادعای داشتن «اختیار کامل» از سوی خامنه‌ای، روحانی اما این اختیار را نداشت که در یک ضیافت ناهار شرکت کند و یا به درخواست ملاقات از سوی کاخ سفید پاسخ مثبت بدهد و به دو بهانه «واهی»، «سرو مشروبات الکلی» و کمبود وقت از زیر هر دو در رفت و تنها در راه خروج از نیویورک بود که ظاهراً توانست از «اختیار تام» خود برای یک گفتگوی تلفنی با باراک اوباما رییس جمهوری آمریکا استفاده کند.

این را نیز گمان می‌کنم هر بار باید تکرار کرد که عادی شدن روابط ایران با همه کشورهای منطقه و جهان، از جمله آمریکا و اسرائیل، به سود مردم ایران است. اما صرف مذاکره برای مذاکره هیچ دستاوردی نخواهد داشت. در این مذاکره باید معامله‌ای صورت بگیرد و در این معامله جمهوری اسلامی باید دست کم از برخی مواضع خود از جمله در مورد برنامه اتمی و نقش خرابکارانه اش در منطقه کوتاه بیاید.

این در حالیست که رابطه عادی و یا حتی دوستانه با جامعه جهانی و آمریکا هیچ زمان و در هیچ کشوری سبب جلوگیری از جنبش‌های اجتماعی نشده است. اگر رژیم دینی ایران با مردم ایران نیز بر سر خواست‌های آنها وارد معامله نشود، دیر یا زود با جنبش‌های اجتماعی روبرو خواهد شد و هیچ معامله خارجی، تازه اگر صورت گیرد، نخواهد توانست مانع آن شود.

تنش‌زدایی در سیاست خارجی و عقب‌نشینی جمهوری اسلامی، از این زاویه نیز به سود مردم است که اگر چه در هیچ کشوری بحران‌های داخلی با تغییر مثبت در سیاست خارجی حل نمی‌شوند، اما این تغییر می‌تواند حرکت به سوی فروپاشی رژیم‌های دیکتاتوری و انحصار طلب را هموار می‌کند.

با دیکتاتورها نه می‌توان وارد معامله شد و نه می‌شود روی آنها حساب کرد!



دفتر حقوقی

دکتر سالومه امیرقهاری

وکیل رسمی داده‌گاه‌های
کالیفرنیا و فدرال با فوق
تخصص در امور مالیاتی

Saloumeh Amirghahari, J.D., LL.M(TAX)
Attorney At Law

● مشاوره برای انتقال پول از ایران و گرفتن جواز از سازمان OFAC

● رسیدگی به احضارنامه‌های دریافت شده از سازمان OFAC

● امور انحصار وراثت و تنظیم تراست "Trusts"

● امور تجاری و بازرگانی

● ثبت و انحلال شرکت‌ها

● حفاظت از سرمایه و اموال

● تنظیم قراردادها

● دعاوی مالیاتی با IRS و FTB

● امور مهاجرت و گرین کارت از طریق سرمایه‌گذاری E5b

310-893-9993

Los Angeles

949-387-1818

Orange County

Cell: 714-469-4722

Fax: 949-263-0005

19800 MacArthur Blvd., Suite 1000

Irvine, CA 92612-2433

Sally@amirghaharilaw.com



مرا معلم عشق تو شاعری آموخت...



دست‌افزار:

دکتر صدرالدین الهی

استاد فاشیست؟!؟

«دکتر محمد باقر هوشیار»، استاد روانشناسی و فلسفه آموزش و پرورش بود. و معلم درس ورزش (آمادگی) دبیری، یعنی آنهاکه در امتحان دانشسرای عالی در هر رشته ای از فیزیک تا ادبیات و از تاریخ تا تاریخ طبیعی قبول می شدند و قرار بود که روزی دورتر معلم شوند و سرکلاس بروند و آن ها را درس می داد که چطور با شاگرد تا کنند که درس یاد بگیرد و معلمش را دوست داشته باشد.

خود او درس خوانده آلمان هیتلری بود، با سبیلی شکل پیشوا و دلی نرم تر از خم شدن شاخه نسترن بر سایه سار چمن. به دانشکده می آمد با اتومبیل قراضه ای که خود می راند و به خانه بازمی گشت در بالاخانه ای سر چهارراه پهلوی و بروی کافه شهرداری که زیر آن بالاخانه، «بستنی فروشی خوشمرام» دایر بود با مخلوط که بستنی و پالوده را در آن با شربت و مربای آلبالو رنگین می کردند و این میعادگاه نظربازی همه جوان هایی بود که در پی دام گیسویی و هوای دل تا آنجا می رفتند و نمی دانستند که در بالاخانه این بستنی فروشی مردی زندگی می کند که فلسفه آلمانی، عشق فرانسوی و عرفان فارسی را یکجا به هم آمیخته است.

دکتر هوشیار می گفت که در ایام جوانی طلبه ای

بوده و ناگهان «رخت علم دین» برکنده و «کلاه علم یقین» بر سر نهاده. اول به هندوستان رفته و از آنجا به آلمان و در آنجا فلسفه خوانده در روزهای تلخ و پر از گرسنگی جنگ دوم جهانی در دام محبت زنی نه زیبا اما بخشنده و کریم گرفتار آمده و او را به همسری گرفته و با او مانده است.

رفقای دست چپی و توده ای ما اصلاً دوستش نداشتند چون می گفتند که «فاشیست» است و پرورده مکتب هیتلر و او در مقابل می گفت که سگ زرد برادر شغال است. و تفاوتی میان هیتلر و استالین نمی بیند.

نگاه عجیبی داشت وقتی درس می داد در کلاسی که بیش از دویست شاگرد داشت، بیشتر به هنرپیشه ای می مانست که روی صحنه هر چه در توان دارد برای جذب و جلب تماشاگر به کار می برد. در اداره کلاس و رفتار شیوه خاص خود را داشت. کلاس که تمام می شد، کلاه شاپو به دست جلودرمی ایستاد تا حاضران نام خود را بر تکه کاغذی بنویسند و در آن بیاندازند. باور به این دقیقه را که همه راست می گویند مگر آن که خلافش ثابت شود، او به ما آموخت.

پربروی غافل!

هنگام تدریس، گاه لحظاتی ساکت می شد دست به پشت می گرفت و در روی صُفّه جلومیز

استادی قدم می زد. در این حال سکوت مرگباری بر تالار شماره صد دانشکده ادبیات در عمارت نگارستان حاکم می شد. همه فقط نفس می دزدیدند که مبدا استاد به خشم آید و وای از وقتی که او فریاد می زد. اما... آن روز درست در وسط آن سکوت و آن وحشت همگان، در کلاس باز شد. یک ربعی از شروع کلاس می گذشت و اصلاً رسم نبود که دانشجویی بعد از استاد به کلاس بیاید. اما آن روز یکی از پربرویان دانشکده که چشم دلفریزش راه بر عارف و عامی می بست وارد اتاق شد. او در سکوت بود که رشته سخن را به دست گیرد و آن پری با کفش پاشنه صناعی آن روزهایی اعتنا به وضع کلاس آمد و تق تق سکوت را مثل قطره آبی که در شب از ناودان بر سنگ می چکد در تالار در هم شکست.

استاد ایستاد. با چشم حرکت او را دنبال کرد و آن پربروی سرمست از باده زیبایی رفت و رفت تا یک صندلی خالی پیدا کرد و روی آن نشست. دکتر هوشیار نخست به او خیره شد. ما یقین داشتیم که از کلاس بیرونش خواهد کرد. پیش از آن دوسه بار دیر آمدگان را به اینگونه تنبیه کرده و حتی یک پسر صورت جوشی سمنانی هم رشته مرا در رشته ادبیات از امتحان آخر سال محروم کرده بود. آن روز ما همه در فکر این

بودیم که هوشیار با این پربروی غافل چه خواهد کرد. پربرو متوجه وضع کلاس شد و سکوت استاد او را که حتی به سایه خود لبخند نمی زد وادار ساخت تا لب به لبخندی بگشاید.

دکتر هوشیار از صفه پایین آمد به طرف جایی که پربرو نشسته بود رفت. یقین کردیم که می خواهد او را به بیرون کلاس هدایت کند، اما چنین نکرد. صاف و خدنگ رو بروی او ایستاد و چشم در چشم شهلایش دوخت و گفت:

-خانم لطفاً بر خیزید!

چون پربروی دیر آمده برخاست، دوباری از سرتا پا و از پا تا سر او را به دقت گوه رشناسی صاحب نظر برانداز کرد. همکلاس پربروی ما بار دیگر لبخند زد و دکتر هوشیار دو قدم عقب تر ایستاد و گفت:

-ما شاء الله تبارک الله احسن الخالقین.

این که تو داری قیامت است نه قامت

وین نه تبسم که معجز است و کرامت

برگشت و رفت روی صفه و درسش را ادامه داد. و آن پربرو بیش از چهل سال است که چراغ روشن و تمام زیبایی خانه من است و هر بار که آن روز را به یاد می آوریم هوشیار در زندگی ما سرزنده و هشیار به ما لبخند می زند.

بارداری در ایام تحصیل!

دسته جمعی رفتیم پیش دکتر هوشیار که

وساطت کنیم. پسر و دختر قاطی هم، و به هم برآمده از ناروایی نابجایی که **دکتر صدیق اعلم** در حق یکی از همکلاسان ما کرده بود. این **دکتر عیسی صدیق** که از بابتی یکی از پیشکسوتان آموزش و پرورش نوین ایران بود و از بابتی دیگر از آن دسته از مردمان که حساب کرسی استادی و صندلی وزارت را با هم درمی آمیزند، درسی می داد به نام روش نوین و نیز تاریخ آموزش و پرورش در جهان و ایران.

کتاب هایش نمونه ای بود از سرگشتگی میان **مکتب خانه و دانشگاه** همه چیز در آن به هم آمیخته و بیرون از یک نظم منطقی یا متدولوژی علمی. سؤال های امتحانی اش اگر اسباب تأسف نبود مایه ریشخند می توانست بود. سعی داشت امتحان تست به شیوه چهار سوالی آمریکایی بکند چون مدعی بود هم «**دانشسرای عالی فرانسه**» را تمام کرده و هم «**دانشگاه کلمبیا**» را ولی تمام مدارک تحصیلی او روزی که در عرشه کشتی به ایران باز می گشته از دستش افتاده و طعمه دریا شده و ما می اندیشیدیم لابد همان ماهی که یونس پیغمبر را فرو برده آنها را بلعیده اما دیگر پس نداده است به این جهت سوال های او فرضاً از این دست بود که: «در چه سالی مدارک تحصیلی نویسنده به دریا افتاد؟» یا «نویسنده در امتحان فلسفه دانشگاه چه نمره ای گرفته است؟»

اما این دکتر هوشیار با همه استادان مدعی فلسفه و تعلیم و تربیت در آن سال ها سرناسازگاری داشت و به کتاب صدیق اعلم می گفت: **خمره العلوم!**

آن روز ما رفتیم دسته جمعی پیشش که کاری برای یک دختر همکلاسمان بکند. دختر در پاییز باردار شده و در خرداد ماه وقتی برای امتحان شفاهی به جلسه صدیق اعلم رفته بود مؤلف **خمره العلوم** گفته بود:

- شما به چه حقی در ایام **تحصیل** باردار شده اید؟ بروید من به شما نمره نمی دهم! مطلب را با دکتر هوشیار در میان گذاشتیم. خوب گوش داد. جلو آزمایشگاه علوم طبیعی دانشکده علوم بودیم که در آن یک اسکلت انسانی را برای تشریح سرپانگه داشته بودند. و هوشیار ایستاد. مدتی به اسکلت خیره شد سری تکان داد و گفت:

- عیب این آقای **خمره العلوم** اینست که نمی داند یک روز به این شکل درمی آید بروید ببینم چه می توانم کرد؟

هفته بعد در حیاط دانشکده قدم می زد که دوره اش کردیم. دکتر هوشیار هرگز به دفتر استادان نمی رفت. ترجیح می داد ساعات پیش از درس را با بچه هادر حیاط مدرسه باشد. پرسیدیم چه کرده است برگشت راست و خیره در مانگریست و گفت:

- ولش کنید ولش کنید بروید گلستان بخوانید. و ما حیرت زده که استاد چه می گوید لب بستیم و او ادامه داد:

- گلستان بخوانید. بخوانید که بفهمید سعدی هفتصد سال پیش در حق **خمره العلوم** چه گفته است؟ و بی آنکه معطل شود این دوبیت را خواند:

اگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرومایه روزگار میر

کز نی بوریا شکر نخوری

این آقا شکر ندارد خودتان و آن دختره را بی خود معطل نکنید.

توضیح داد که:

- امروز **یک معلم جوان** می خواهد درس بدهد. گوش بدهید و شلوغ نکنید و همین و والسلام! خود رفت و کنار دست دکتر هوشیار آخر کلاس نشست. سینه صاف کردم گچ برداشتم قیافه معلم به خود گرفتم که یک مرتبه از دوسه گوشه کلاس درس چند نفر با هم گفتند: **قاسم کوریه!** این اصطلاحی بود که آن روزها برای موضوعی که حقیقت ندارد و دروغ است ساخته بودند. در خرازی فروشی ها کارت هایی به اندازه کارت ویزیت چاپ کرده بودند که از این قبیل متلک ها بر آن چاپ شده بود و بچه ها در جیب داشتند وقتی گاه آن را بی آن که بخوانند به هم نشان می

بکشتی. به چه معنی؟ گفتیم: به دو معنی یکی گمان بردم که آفتاب برآمد و دیگر آن که این بیت به خاطر بگذشت: **چون گرانی به پیش شمع آید خیزش اندر میان جمع بکش** **ورشکر خنده ای است شیرین لب** **آستینش بگیر و شمع بکش** کلاس ساکت شد و من درشت هیكل ترین شاگرد کلاس را که اولین شعار را سر داده بود با اشاره انگشت از صف آخر صدا زدم و پای تخته بردم گچ به دستش دادم و گفتم که این دو بیت آخر را بنویس و معنی کن. خواندم. با خط بدی آن را نوشت. معنی اش را خواستیم، نتوانست.



در میان لبخند هوشیارانه هوشیار گفتم: - قاسم کوری کسی است که وقتی دلبر به سراغش می آید غرضه خاموش کردن شمع را نداشته باشد!

بچه ها دست زدند کلاس تمام شد. هوشیار آمد مرا بغل زد و محکم به سینه فشرد و بوسید و گفت:

- من و سعدی را زنده کردی و یادت باشد که حضرت شیخ فرموده: **استاد معلم چو بود بی آزار** **خرسک بازند کودکان در بازار**

بروقبولی معلم خوبی هستی! و من رفتم و هرگز معلمی به آن معنی نکردم زیرا **شاگرد معلم عشقی بودم** که توای شیخ بارها از آن سخن گفته ای و گناه شاعریت را به گردن آن نهاده ای: **همه قبله من عالمان دین بودند** **مرا معلم عشق تو شاعری آموخت**

دادند و آن دیگری جوابش را از جیب بیرون می کشید و عرضه می داشت. جمله بچه ها مرا در وضعی قرار داد که باید جان در می بردم به این جهت بلافاصله گفتم: **آقای جوادیه!** «**آقا جوادی**» هم چیزی بود مثل «**قاسم کوری**» و «**لوله کشی**». کلاس جا خورد و ساکت شد. بچه ها فهمیدند که ما از خودشان هستیم و من که هوای کلاس به دستم آمده بود به جای آن که درس معمول را شروع کنم یکی از زیباترین حکایات گلستان را که از بر داشتیم خواندم، **حکایتی عاشقانه و جوان فریب:**

- شبی یاد دارم که یاری عزیز از در آمد. چنان بی اختیار از جای جستم که چراغم به آستین کشته شد. **سری طیف من به جلو بطلعت الدجی!** شگفت آمدا از بختم که این دولت از کجا بنشست و عتاب آغاز کرد «**که مرا در حال که بدیدی. چراغ**



شکوه میرزادگی

● برخی از قوانین جمهوری اسلامی مانند قوانین کهن برده داری است!

ازدواج با دختر خوانده!

در بهمن ۱۳۹۱، وقتی که لایحه‌ی «حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست» به تصویب مجلس رسید در مصوبه‌ی اولیه‌ی آن ذکر شده بود که: «ازدواج با فرزند خوانده به طور کامل ممنوع است اما اگر کسی بخواهد با فرزند خوانده‌اش ازدواج کند، حضانت آن بچه از او گرفته می‌شود». در واقع، معنای دیگر این سخن آن بود که «هر مردی می‌تواند با دختر خوانده‌اش ازدواج کند ولی حضانت آن بچه از او گرفته می‌شود».

شورای نگهبان در آن زمان این ماده را خلاف شرع اعلام کرد و لایحه را [احتمالاً برای تصحیح] به مجلس بازگرداند. و اکنون، پس از یک سال و نیم، جماعتی بیمار جنسی که از هر فرصتی برای گسترش بیشتر تجاوز به زنان و کودکان در ایران استفاده می‌کنند، آن را، با معیارهای خودشان، تغییراتی داده و به این شکل به مجلس ارائه داده اند که: «ازدواج با فرزند خوانده می‌تواند با حکم دادگاه انجام پذیرد».

سالارمرادی، یکی از اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس اسلامی، که گویی از اعماق قرون وسطا رهاش کرده‌اند، به خبرنگاران می‌گوید:

«فرزند خوانده حکم فرزند را ندارد. فقه و شرع این اجازه را می‌دهد که سرپرست با فرزند خوانده ازدواج کند.» و چنین ادامه می‌دهد که: «دختری که وارد یک خانواده می‌شود در زمانی که به سن بلوغ برسد، به مردهای آن خانواده نامحرم است. مگر اینکه صیغه‌ی محرمیت یا عقدی جاری شود.»

از آن جایی که، به گفته‌ی این دسته از مسئولین و قانون‌گذاران جمهوری اسلامی، «این قوانین بر اساس شرع و فقه اسلامی» است، حتی اگر این بار هم شورای نگهبان آن را تصویب نکند، باز این خطر وجود دارد که یک سال بعد یا دو سال بعد



«دختر خوانده»ها در خطر رسمی بیماران جنسی!

هجوم تازه حکومت به حقوق اساسی انسان‌ها!

مراقب باشیم قوانین ضدانسانی، رسمی نشوند!

(که برده داری را مجاز می‌شمردند) بر شیوه‌ی زندگی و قوانین موجود، تقریباً در تمامی سرزمین‌های جهان برده داری حضوری مسلط داشته‌است.

رنسانس یا سرپر داشتن جنبش‌های فرهنگی و علمی، که در نهایت تسلط کلیسا و مذهب را از زندگی سیاسی و اجتماعی مردم غرب کوتاه کرد، امکان لغو برده داری و بیگاری را نیز بوجود آورد؛ به طوری که در کشورهای غربی ظرف دو سه سده پس از رنسانس برده داری در بیشتر کشورهای جهان به طور قانونی لغو شد.

اولین کشورهایی که برده داری را رسماً لغو کردند، عبارتند:

- انگلستان در سال ۱۸۰۷ برده داری را لغو کرد.
- در فرانسه برده داری رسماً در تاریخ بیست و هفت آوریل ۱۸۴۸ پایان یافت.
- آمریکا در سال ۱۸۶۲ قانون آزادی بردگان به

قرار می‌گیرد و معمولاً خود از طریق تهدید، ترس، زور، و یا ناچاری و فقر تن به بیگاری می‌دهد.

آن گونه که تاریخ‌های مستند و به جای مانده از آن دوران نشان می‌دهند، برده داری، یا به بیگاری گرفتن، امری زشت به حساب نمی‌آمده و به همین دلیل تنها اندک مصلحانی در آن دوره از تاریخ جهان بوده‌اند که به درک زشتی آن رسیده و علیه برده داری و یا علیه بیگاری برخاسته‌اند و یا فرمان داده‌اند (البته باز هم در حد امکانات دانش و فرهنگی که در آن زمان وجود داشته) که مشهورترین شان در غرب اسپارتاکوس (در ۷۳ سال قبل از میلاد) است که علیه برده داری برمی‌خیزد؛ و در شرق کورش (۵۵۰ سال قبل از میلاد) است که در منشور مشهور خود فرمانی در لغو بیگاری می‌دهد.

برده داری در قرون وسطی!

در قرون اولیه‌ی وسطی نیز، به دلیل تسلط ادیان

وقتی سر و صداها خوابید (همانطور که در مورد ازدواج دوم مردها انجام شد)، این قانون رسمیت پیدا کند. قانونی که، همچنانکه نشان خواهیم داد، کاملاً با قوانین برده داری مطابق است.

برده داری و بیگاری!

هیچ کشوری را در جهان پیدانمی‌کنید که در دوران باستانی تاریخ‌اش دارای نوعی برده داری و یا حداقل بیگاری رسمی نبوده باشد. همه‌ی کشورهای این دوران به برده داری مشغول بوده و یا بیگاری رسمی و قانون داشته‌اند. در این دوران، برده کسی بوده است که به زور یا تهدید، و یا بر اساس قوانین موجود، به عنوان یک کالای قابل خرید و فروش در اختیار شخص «برده دار» قرار می‌گیرد و برده دار می‌تواند از او به عنوان «یک شیئی بدون اختیار» هر نوع استفاده‌ای را ببرد. شخص به بیگاری گرفته شده هم کسی است که کار او، یا ارزش کار او، مورد استفاده و سوء استفاده

باید نواندیشان دینی قوانین مذهبی برگرفته از برده‌داری را محکوم کنند و خواهان تغییر آن باشند!

امضار رسید.

کشورهای دیگر غربی نیز به سرعت و به مرور قانون لغوبرده‌داری را امضا کردند.

در کشورهای خاورمیانه، ایران از اولین کشورهای بود که در سال (۱۳۰۷) ۱۹۲۸ قانون لغوبرده‌داری را امضا کرد. طبق این قانون منع خرید و فروش برده و ورود برده به ایران ممنوع اعلام شد. و علاوه بر توضیح متداول آن، یعنی «خرید و فروش انسان» «رفتار مالکانه نسبت به انسان» هم در این قانون در نظر گرفته شده بود.

متأسفانه، از سال ۱۳۵۸ که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم شد، بسیاری از قوانین آن بر اساس باورهای ماقبل لغوبرده‌داری به تصویب رسید که مهم ترین آن قوانین جزایی چون سنگسار، دست و پا بریدن، چند همسری، صیغه و اکنون ازدواج با دختر خوانده است.

برده‌داری نوع جدید!

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی، فرزند واقعی تنها به کسانی گفته می شود که از طریق ولادت مشروع (پدر و مادری که عقد شرعی داشته باشند) در خانواده باشند، و «فرزندخواندگی» باعث ایجاد هیچ حق فرزندی نمی شود. هر زن یا مردی می تواند تحت ضوابط و شرایطی (مثل گرفتن زن دوم و یا صیغه)، که بیشتر جنبه های مادی دارد تا شباهتگی پدر یا مادر شدن، کودکان بی سرپرست را به خانه بیاورد، و فقط شکم آن ها را سیر کند و لباسی بر آن ها بپوشاند، بدون آنکه این کودکان از امکاناتی چون ارث، و یا حرمت نکاح (به معنی محرم شدن به پدر خوانده و مادر خوانده خود) برخوردار باشند. یعنی، این کودکان، برخلاف فرزند خوانده ها که در غرب در همه چیز عیناً همان حقوقی را دارند که یک فرزند خونی داشته باشد، از هیچ امنیتی برخوردار نیستند و سرپرست های قانونی آن ها می توانند هر عملی را که برده دار بابرده اش انجام می دهد - چه جنسی و چه جانی و مالی - با او انجام دهند. حتی می توانند دخترشان را به کسانی دیگر به اسـم صیغه و غیره بفروشند.

امروز اگر چه در دنیا برده داری به پایان نرسیده و هنوز میلیون ها انسان با شکلی تازه از برده داری، که «قاچاق انسان» خوانده می شود، مورد بهره برداری های مالی و جنسی قرار دارند، اما خوشبختانه، جز در معدود کشورهایی چون ایران، برده داری از هر نوع آن به صورت قانونی و مذهبی ممنوع است.

علاوه بر آن، گروه های مختلف مدافع حقوق بشر، و گروه های وابسته به مذاهب مختلف و گروه هایی که کارشان مبارزه با قاچاق انسان است، مدام در تلاش اند تا به کودکان خیابانی، دختران بی سرپرست و کارگران در راستای مقابله با این پدیده

شوم آموزش بدهند. آن ها همچنین به دولت هایی که گرفتار «برده داری نوع جدید» هستند می آموزند که چگونه قوانینی را تصویب و اجرا کرده و، از این طریق، بردگان کاری و جنسی را نجات دهند. و همین سازمان ها هستند که اخیراً اظهار امیدواری کرده اند که با اینگونه تلاش هادر دو سه دهه ی آینده جهان از شر این رنج به طور کامل آسوده شود.

در این راستا ماکه، متاسفانه، از یک سو به خاطر قوانین واپسگرایی که داریم و، از سوی دیگر، بخاطر تاکید قانون گذاران اسلامی بر «شرعی بودن آنها»، در شرایط بسیار بدتری زندگی می کنیم چاره ای جز تلاش بیشتر در این مورد نداریم.

مراقبت دائمی از الفبای برده‌داری!

بدین ترتیب تا وقتی قوانین جمهوری اسلامی بر پایه ی نقض حقوق بشر تهیه می شوند، باورمندان به حقوق بشر و باورمندان به الغای برده داری ناچارند که به طور دائمی مراقب باشند که اینگونه قوانین ضد انسانی رسمی نشوند.

غیر از این، از آنجاکه تکرار درخواست هایی، حتی هر از چندگاه یکبار، درباره ی این نوع لایحه ها و «قوانین و مسایل فقهی و شرعی» اثرات شومی بر ذهن نوجوان ها و مردمان ناآگاه باقی می گذارد، سازمان های حقوق بشر و همچنین رسانه ها و مردمان متعهد و آگاه باید به طور مرتب در نفی مستند این مسایل و مقایسه آن با قوانین پیشرفته امروزی بکوشند.

یکی از اقداماتی که باید به مردم و حتی سازمان های حقوق بشری جهان توضیح داد همسان بودن برخی از قوانین جمهوری اسلامی با قوانین کهن برده داری است و نباید آن را به بهانه های «نسبیت فرهنگی» (که در بسیاری موارد تبدیل شده است به پذیرش فرهنگ های واپس گرا و ضد بشری) چون آواری کهن بر سر میلیون ها کودک وزن بی گناه و بی پناه فرو ریخت.

در این جالازم می دانم که به «نواندیشان دینی»، «باورمندان به اسلام راستین»، و به خصوص به کسانی که با هر بهانه شمشیر قلم بر می کشند و به جان کسانی می افتند که تنها گناه شان آن است که، به خاطر آرامش و راحت همه ی مردمان، با هر دین و مذهبی «جدایی مذهب از حکومت» را در ایران طلب می کنند، بگوئیم که شما، از نظر اخلاقی و انسانی، بیش از هر کسی موظف هستید که یا به طور مستند ثابت کنید که این نوع قوانین برگرفته از برده داری ربطی به اسلام ندارد، و یا اگر دارد، شهامت نواندیشان و مصلحان مسلمان کشورهایی چون مصر و تونس و غیره را داشته باشید که تغییر یا تفسیر آن را با قوانین امـروزین حقوق بشر اعلام یا طلب کنید.

خدمات حسابداری

و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

Enrolled Agent

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

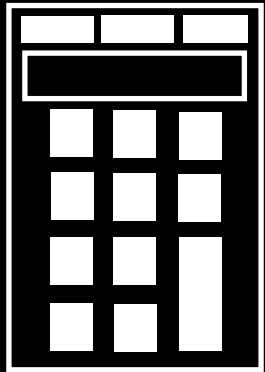
- انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارش های مالی جهت استفاده مدیریت، بانک ها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسب ترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

EASY TIRE CENTER

فروش انواع لاستیک اتومبیل با قیمت مناسب

7039 TOPANGA
CYN. BLVD., #C
CANOGA PARK
CA 91303

Tel: 818-876-2675

818-835-9634



عصر دلتنگی های پاییزی و یاد شاعر ریاضی!

کسی بد می گفت ولی با هرکس شوخی و مزاح داشت؟! از کیومرث مدت هاست خبر ندارم یعنی به فاصله دوسه رییس جمهوری که رژیم عوض کرده - ولی این بچه کرمانی هنوز در ایران هست و دیدم که هنوز از او به عنوان «شاعر ریاضی» یاد می کنند.

در یک عصر پاییز لس آنجلس دلم هوای او را کرد و یاد مزاح ها و شعرهایش، بخصوص که در مهرماه تهران ناهار بازار گشایش نمایشگاه ها بود و ما سنگ تمام برای آنها در مجله می گذاشتیم تا این گونه تلاش ها تعطیل نشود و خوشبختانه روز به روز دوستان آن زیادتر شد تا روزی که خودمان پشت در بسته نمایشگاهی ماندم معطل که راهنما نمی دادند پیام و پسغام که در به رویمان بگشایند...! و خبری نرسید... بعدها آن خانم هنرمند صاحب نمایشگاه در مجلسی به عذرخواهی گفت: اگر در نمایشگاه به روی شما باز می کردیم باید همه آن عده را که پشت در مانده بودند راه می دادیم و میسرمان نبود! گفتیم: ما گذاشتیم تا روزی که نمایشگاه شما سوت و کور بود، آمدم...! و دیگر از آن پس دور روز افتتاح هر نمایشگاهی را «خیط» کشیدیم!

در تهران که بودیم بیشتر اوقات - بخصوص در دوران سردبیری مجله فردوسی - اغلب ساعات روز دیدن «کیومرث منشی زاده» شاعر با شکل و شمایل تر و تمیز خوش و خندان و بذله گو تقریباً جزو عادت من شده بود، همینطور که گاهی از این اوقات او اصرار داشت ما را از صندلی سردبیری جاکن کند و به نمایشگاهی از کارهای نقاشی یا عکاسی یا کارهای دیگر هنری فلان «نوآموز رشته هنر» ببرد و در آنجا ما را با جماعت اهل سؤال و پرس و جو، تنها بگذارد و خود میان نسوان کم سن و سال - که اغلب مشتری دائمی این نمایشگاه ها بودند - بگردد و گپ بزند و در پایان نمایشگاه تا آنجایی که اتومبیل مرسدس بنز او جا داشت، همان ها را هم سوار کند و ببرد تا فردا ظهر نشده و یا طرفای عصر انگار نه انگار که مثل دیروز و پریروز پیدایش شود. به ندرت خواهان چاپ شعری از خود می شد که اغلب سفارش این و آن را می کرد تا بالاخره مجبور می گردید که شعر چاپ نشده ای بدهد به جای این که با کلمات بازی کند و کسی را به هجو بنوازد یا لطیفه ای به ناف آدم معروفی در عالم هنر و ادبیات ببندد!

بسیار او را دوست داشتیم، اخلاقش را در مجموع می پسندیدم که خیر خواه همه بود و کمتر از



هر شاعری یک فرشته الهام دارد!

بعضی شاعران مثل خیام، سعدی، حافظ و مولوی فرشته الهام اختصاصی دارند!

کیومرث منشی زاده: جایی که شما بخت را سفید می بینید و بازار را سیاه چرا صدای خروس قرمز نباشد، تازه «بخت» اصلاً وجودش محل تردید است چه برسد به ماهیتش.

● اگر شما بی حوصله هستید و علاقه ندارید، مردم علاقه دارند منظور شاعر را بفهمند. کیومرث منشی زاده: اگر قرار بود

دس و پای بلوریت... ● حالا که به بهانه مشکل بودن ریاضیات حاضر نیستید درباره شعر ریاضی صحبت کنید در مورد شعر گفتن با زبان رنگ ها و استفاده از رنگ پذیری حالت ها و حالت پذیری رنگ ها در شعرتان توضیحی بدهید، شما در شعر صدای خروس را قرمز توصیف کرده اید، چرا؟

شعر و ریاضی را می خواهید به هم نزدیک کنید، چرا؟ کیومرث منشی زاده: ورود به این مبحث به بحث در مورد ریاضیات تلازم دارد و برای خوانندگان نشریه شما جز هدر دادن وقت چیزی نیست، از این گذشته علاقه ندارم در مورد کارهای خودم صحبت کنیم خاله سوسکه به بچه اش گفت قربون

راستی چرا شاعران هم نسل شما که متعالی ترین شعرها را به وجود آوردند، سکوت کرده اند؟ کیومرث منشی زاده: لابد قافیه تنگ است! ● شما در شعرتان از ریاضیات بهره می گیرید و یک نوع شعر خاص به وجود آورده اید که به نام شعر ریاضی معروف شده است، به نظر می رسد

● مدت ها فرصت دیداری دست نداده بود گفتیم با افق های دید شما آشنا بشویم، زندگی را چگونه می گذرانید؟ شاید بهتر باشد - بپرسم زندگی را چگونه می بینید؟ کیومرث منشی زاده: ای، زندگی اسب پیشکشی ست ● روزگاری ست از شما خبری نیست، چرا سکوت کرده اید،

کسی بفهمد یک بوستان سعدی کافی بود.

● مردم به مباحث تنویریک شعر علاقمندند، متأسفانه منتقدان امروز سکوت کرده اند و دیگر مثل سابق در مورد شعر به نقد نمی نشینند.

کیومرث منشی زاده: به عقرب گفتند چرا زمستان ها بیرون نمی آیی گفت تابستان ها که می آیم خیلی محبت می کنید؟ بیچاره منتقدان کم از شما روزنامه نویس ها بد و بیراه شنیدند؟!

● به نظر می رسد حضور تعداد زیادی شاعر به علت غیاب منتقدان است راستی چرا شاعر اینقدر زیاد است و شعر اینقدر کم؟

کیومرث منشی زاده: چون فرشته الهام کمتر به زمین می نشیند، آخر نمی خواهد بال های سفیدش دودی شود، از آلودگی هوا غافلید!

● مگر شما به فرشته الهام عقیده دارید؟

کیومرث منشی زاده: مهم این نیست که من به کار فرشته الهام عقیده داشته باشم، بدبختی این است که آن بابا به کار خودش عقیده دارد، از انسان خاکی در مقابل فرشته افلاکی چه کاری ساخته است.

● هر شاعری فرشته الهامی دارد؟ کیومرث منشی زاده: هر شاعری فرشته الهام خودش را دارد ولی برخی از شاعران که وسعشان کم است و دستشان نمی رسد برای خودشان فرشته الهامی دست و پا کنند روی دست فرشته الهام دیگران نگاه می کنند و فی الواقع از فرشته الهام دیگران بیگاری می کشند و این همان کاری ست که ۹۹ درصد از شاعران بعد از سعدی کرده اند.

غافل از این که سعدی شدن سهلی ست ممنوع. باری چنین است که کتاب «پریشان» قآانی که به تقلید «گلستان» سعدی نوشته شده است با شنیده شدن صدای خروس و تداعی «امشب مگر به وقت نمی خواند این خروس» به بخاری پرتاب شده است. برخی از شاعران هستند که شعرشان داد می زند که از آن کیست، در واقع شعر واقعی کاراکتر استیک است این شاعران همان

هایی هستند که یک فرشته الهام اختصاصی دارند، مثل خیام، سعدی، حافظ، مولوی.

● خصوصیات فرشته الهام این شاعران چیست؟

کیومرث منشی زاده: فرشته الهام خیام «دائم الخمر» بود، فرشته الهام پروین اعتصامی خیلی بچه ننه بود و به همین علت گفته های این خانم به قصه های ماما جیم جیم و «علاق والدین» بیشتر می ماند تا شعر.

فرشته الهام نظامی گنجوی خیلی زودرنج بود و همان اول کار قهر کرد و رفت توی گنج و در را روی خودش بست و از همین رو در پنج گنج نظامی گنجوی حتی یک خط شعر هم وجود ندارد!

● مگر می شود منکر شعر نظامی شد؟

کیومرث منشی زاده: شعری گفتند نظمی گفتند؟! انکار عظمت نظامی ممتنع است، نظامی بزرگ ترین ناظم بعد از فردوسی است و این افتخار بزرگی است که کسی با فردوسی مقایسه بشود. اگر سعدی با همه سعدی بودنش نبود، فاجعه ای نبود. اگر حافظ نبود همچنین ولی اگر فردوسی نبود به این حرف شکسپیر می رسیدیم که در پای دانمارک چیزی هست که می لنگد.

● پس از فرشته الهام فردوسی بفرمایید.

کیومرث منشی زاده: فرشته الهام فردوسی ایران زمین بود.

● اینطور که معلوم است فرشته الهام همه کاره است و شاعر هیچ کاره و میرزا بنویس ای طور که شما می گوید شاعر تحت تأثیر فرشته

فرشته الهام «فردوسی» ایران زمین است!



الهام است؟

کیومرث منشی زاده: قضیه به این سادگی ها هم نیست چرا که برخی از فرشته های الهام تحت تأثیر شاعران واقع می شوند و در واقع شاعر به فرشته الهام، الهام می دهد.

● پس چطور با این تعداد کم این

فرشته ها می توانند به این همه شاعر در این همه کشورها با این همه زبان های گوناگون الهام بدهند.

کیومرث منشی زاده: شما فرشته ها را نمی شناسید و فکر می کنید آنها مجبورند برای گرفتن ویزا کلی توی صف بایستند که زیرپایشان علف سبز بشود و برای طی الارض کلی وقت تلف کنند. این فرشته ها نه برای نظریه «بعد چهارم» انیشتین تره خُرد می کنند و نه برای توهّمات نویسندگان آمریکای لاتین که به «زمان حجمی» دل خوش کرده اند. یکی از این فرشته هادر همان لحظه که جان «سانچو» را در آمریکای جنوبی می گیرد «شاپخو» را در کره شمالی قبض روح می کند در حالی که نه زبان اسپانیایی می داند و نه زبان کره ای!

● از میان فرشته های الهام کدام سالم تر است؟

کیومرث منشی زاده: فکر می کنم سالم ترین فرشته الهام فرشته الهام شیخ سالم الصباح باشد در حالی که فکر می کنم مریض ترین فرشته های الهام باید فرشته الهام سعدی باشد.

● چرا این طور فکر می کنید؟

کیومرث منشی زاده: چون فرشته الهام سعدی مرض قند داشت.

● از فرشته الهام خودتان هم بگویید.

کیومرث منشی زاده: فرشته الهام من اطمعه و اشربه ای ست که معرف حضور است، چون شعرکار

است و کار معلول کارایی و چون ذهن تابع فیزیولوژی عمومی بدن است همین اطمعه و اشربه تبدیل به خون می شوند و در تحلیل نهایی رو به رو با و شعر و به همین علت است که با تغییر تغذیه می توان حتی رنگ

خواب و فضای شعر را تغییر داد. «تاگور» گیاهخوار است از شعر ما گوشت خواران آرامش بیشتری دارد. البته قبول حرف من بستگی به این دارد که شما کرمانی و ابن سیرین را قبول داشته باشید یا آدلر و فروید بیچاره را.

● شما با این تعداد شاعر نگران ایران نیستید؟

کیومرث منشی زاده: من نگران چین هستم، تصورش را بکنید که اگر قرار باشد در چین با جمعیت یک میلیارد و چند صد میلیونی نفری، به نسبت ایران شاعر وجود داشته باشد چند میلیون شاعر زرد روی دست ما می ماند واقعاً که زنده باد چیانگ کایچک که به موقع از دست مائوتسه تونگ شاعر در رفت و به فرمز گریخت، از قدیم گفته اند مردانگی شش دانگ است پنج دانگش فرار است و یک دانگش هم در رفتن.

● اگر وجود شاعر زیاد در یک جامعه دلیل عدم سلامت آن جامعه باشد ناچار علت ابرقدرت بودن آمریکا این است که شاعر کم دارد. راستی به نظر شما هنر ملی آمریکا تأثیر است یا سینما؟

کیومرث منشی زاده: هیچ کدام! هنر ملی آمریکا «دوشیدن شیر» است. آمریکایی کابوی را تداعی می کند و کابوی گاو را، آمریکایی هرچه دارد از دولت سرگاو است، دوشیدن شیر اگر نبود گاو چران ها از کجا آلاسکا را

می خریدند، ناسپاسی آمریکایی ها را از اینجاست می شود فهمید که از دولت سرگاو زندگی می کنند ولی آرم یک حزبشان خر است و آرم حزب دیگرشان فیل واقعاً که به این ملت می گویند شیر به حرام. ملت نجیب به هندی ها می گویند که بیچاره ها به جای شیر فلفل می خورند و به ماده گاو تعظیم می کنند!

● این طور که شما می گوید شیراز شعر برای پیشرفت یک کشور مفیدتر است.

کیومرث منشی زاده: بلی چون شعر کلسیم ندارد.

● سیاست چقدر برای مردم مفید است؟

ورق بزنید



این اثر تاریخی نماد و نشانه تمدن بزرگ و با شکوه ایرانی است



Cyrus the Great Cylinder, Babylon, 539 BC
The First Declaration of Human Rights

استوانه کوروش بزرگ در محفظه کریستال با عین فرمان بزبان انگلیسی
همراه با کتابچه داستان کوروش و فرمان بزبان انگلیسی و فارسی

با ابعاد ۵×۱۰×۱۵ سانتیمتر

کار دست، نقره و طلای ۱۸ عیار

1381 Park Lake Dr.

Reston, VA 20190

Tel/Fax: (703) 759-0032

Cell: (703) 314-1728

galleryovissi@hotmail.com

info@galleryovissi.com

www.GalleryOvissi.com

کیومرث منشی زاده شعرهای رنگی

یک روز باز می گردم
یک روز باز می گردم
با زنبیلی از شعرهای رنگی
(شعرهای زرد، آبی، بنفش
سبز، قرمز، زنگاری)

دستانش به درازی از اینجا، تا خورشید است
و گردنش
به ظرافت دریاچه قو
(چه زیباست چشمان او
وقتی که
شروع به زیبا شدن می کند)
امروز برای دیدن او
راهی دراز
در پیش است
(به درازی شب های قطب)

امشب هزاران ستاره دنباله دار
آسمان را
شخم می زنند
فردا در آسمان،
گل های سپید شیپوری می روید
فردا
همه شیپورها
برای ما
به صدا در می آیند
و آن روز
روزترین روزهاست

● شما به همه چیز بدبین هستید
باید خوش بین بود از منفی بافی
کاری ساخته نیست.
کیومرث منشی زاده: بدبین زندگی
خود را خراب می کند و خوش بین
زندگی دیگران را.

اندوزند.
کیومرث منشی زاده: هدف از
تأسیس دانشگاه های آزاد و مکاتبه
ای کمک به دانش نیست بلکه یکی
کمک به حرفه شریف دلالتی است و
یکی کمک به پستخانه مبارکه.

کیومرث منشی زاده: فکر کردن به
سیاست مغز اسرمه ای می کند!؟
● راستی سیاست به کدام هنر
بیشتر شبیه است؟
کیومرث منشی زاده: به سینما،
چون سینما هنر استفاده از خطای
باصره مردم است و سیاست فن
استفاده از خطای حافظه آن بیچاره
ها.
● سیاست به شعر نزدیک نیست؟
کیومرث منشی زاده: نه شعر به بی
سیاستی نزدیک است. هیچ آدم با
سیاستی به شعر نزدیک نمی شود تا
برای خودش دردسر درست
کند.
● شما سال ها با دانشجو و دانشگاه
سر و کار داشتید، دانشگاه را چطور
می بینید؟
کیومرث منشی زاده: برای دانشجو
ناهار بازار است چون دانشگاه عملاً از
دبیرستان آسان تر است و این در
کشوری که دلار از ریال گران تر است
عجیب نیست!
● به هر حال این همه دانشگاه
سبب ارتقاء سطح دانش می شود؟
کیومرث منشی زاده: نمی دانم اسم
خوراسگان به گوشتان خورده است،
اگر نخورده بدانید و آگاه باشید که
خوراسگان شهری ست که در آنجا
دانشگاهی هست به نام خوراسگان
که دوره فوق لیسانس هم دارد و این
را هم بدانید که آتن شهری ست که در
آنجا هم دانشگاهی وجود دارد به نام
دانشگاه آتن. بیچاره افلاطون که
دستور داده بود بر سر در آکاداموس
بنویسند «هرکس هندسه نمی داند
وارد نشود» بیچاره افلاطون که فکر
می کرد آکاداموس و دانشگاه هم
چیزی ست. می گویند بچه ای از
معلم پرسید: چرا به من صفر دادید؟
معلم گفت: چون چیزی بلد نیستی.
بچه گفت: اگر بقال سرگذر چیزی بلد
نباشد به او چند می دهید؟ معلم
گفت: صفر! بچه گفت: من صفر!
بقال هم صفر؟!

● تعداد زیاد دانشگاه و دانشجو
خود نوید آینده درخشانی ست.
بسیاری از مشتاقان دانش که توانایی
ورود به دانشگاه را ندارند از راه
دانشگاه های آزاد یا مکاتبه ای به
آرزوی خود می رسند و دانش می



داریوش باقری

خنده تلخی کرد و گفت: آره مادر جون، اینقدر به همه هیس نگید، بزار حرف بزنن!
بزار زندگی کنن!
آره مادر هیس نگو، باشه؟ «خدا» از هیس، خوشش نمی یاد

خیره شد و گفت:
می دونی ننه، بچه گی نکردم، جوونی هم نکردم، یهو پیر شدم، پیر!
پاشو دراز کرد و گفت: آخ ننه، پاهام خشک شده، هر چی بود که تموم شد آخیش خدا عمرت بده ننه
چقدر دوست داشتم کسی حرفمو گوش بده و نگه هیس!
به چشم های تارش نگاه کردم، حسرت ها را ورق زدم و رسیدم به کودکی اش
هشتی، وشگون، یه قل دوقل، عاشقی و...

گفتم: مادر جون حالا بشکن بزن ، بزار خالی شی!
گفت: حالا دیگه مادر، حالا که دستام دیگه جون ندارن؟
انگشتای خشک شده اش رو بهم فشار داد ولی دیگه صدایی نداشتند

جشن تولد غیرمنتظره!

صبح که داشتم به طرف دفترم می رفتم منشی ام ژانت بهم گفت: صبح بخیر آقای رییس، تولدتون مبارک! از حق نمیشه گذشت، احساس خوبی بهم دست داد از اینکه یکی تولدم یادش بود.
تقریباً تا ظهر به کارم مشغول بودم. بعدش ژانت درو زده و اومد توو گفت: می دونین، امروز هوای بیرون عالیه! از طرف دیگه امروز تولدتون هست، اگه موافق باشین باهم برای ناهار بریم بیرون، فقط من وشما!
با خود گفتم: «خدای من این یکی از بهترین چیزهایی بوده که می تونستم انتظار داشته باشم». گفتم: «باشه بریم»!
برای ناهار رفتیم و البته نه به جای همیشگی برای ناهار بلکه باهم رفتیم یه جای دنج و خیلی اختصاصی. اول از همه اودوتا «مارتینی» سفارش داد و از غذایی عالی در فضایی عالی ترواقلذت بردیم.
وقتی داشتیم برمی گشتیم ژانت رو به من کرده و گفت: می دونین امروز روزی عالی هست، فکر نمی کنین که اصلاً لازم نباشه برگردیم به اداره؟ مگه نه؟
در جواب گفتم: آره، منم فکر می کنم همچین هم لازم نباشه. اونم در جواب گفت: پس اگه موافق باشی بدنیست بریم به آپارتمان من.
وقتی وارد آپارتمانش شدیم گفت: میدونی رییس، اگه اشکالی نداشته باشه من میرم تواتاق خوابم... دلم می خواد تویه جای گرم و نرم یه خورده استراحت کنم.
در جوابش گفتم: خواهش می کنم.
اون رفت تواتاق خوابش و بعد از حدود یه پنج شش دقیقه ای برگشت. با یه کیبک بزرگ تولد در دستش در حالی که پشت سرش همسرم، بچه هام و یه عالمه از دوستان هم پشت سرش بودند که همه با هم داشتند آواز «تولدت مبارک» رو می خوندند. در حالیکه من اونجا... روان کاناپه لخت مادرزاد نشسته بودم....!!



یعنی اون می رفت، می گفتم: اقا منو نمی بری؟
می گفت هیس، قباحه داره زن هی بره بیرون!
می دونی ننه، عین یه غنچه بودم که گل نشده، گذاشتنش لای کتاب روزگار و خشکوندنش
مادر بزرگ، اشکش را با گوشه چارقدش پاک کرد و گفت:
- آخ دلم می خواست عاشقی کنم ولی نشد ننه! اونقده دلم می خواست یه دمپختک را لب رودخونه بخوریم، نشد
دلم پر می کشید که حاجی بگه دوست دارم، ولی نگفت
حسرت به دلم موند که روم به دیوار، بگه عاشقتم ولی نشد که بگه گاهی وقتا یواشکی که کسی نبود، زیر چادرم چند تا بشکن می زدم
آی می چسبید، آی می چسبید
دلم لک زده بود واسه یک یه قل دو قل و نون بیار کباب ببر!
ولی دست های حاجی قد همه هیکل من بود،
اگه میزد حکما باید دو روز می خوابیدم
یکبار گفتم، آقا میشه فرش بندازیم رو پشت بوم شام بخوریم؟
گفت: هیس، دیگه چی با این عهد و عیال، همینمون مونده که انگشت نما شم
مادر بزرگ به یه جایی اون دور دورا

جوشش زخمی آقا خدا از «هیس»!

پوران درحیثیه

بعد از عقد، حاجی خدا بیمارز، به شوخی منو بغل کرد و نشوند رو طاقچه، همه خندیدند ولی من، ننه خجالت کشیدم و به مادرم می گفتم:
مامان من اینو دوست ندارم
مامانم خدا بیمارز، گفت هیس، دوست داشتن چیه؟ عادت می کنی بعد هم مامانت به دنیا اومد با خاله هات و دایی خدایبامرزت، بیست و خورده ایم بود که حاجی مرد یعنی میدونی مادر، تا اومدم عاشقش بشم، افتاد و مرد
نه شاه عبدالعظیم با هم رفتیم و نه یه خراسون،

مادر بزرگ در حالی که با دهان بی دندان، آب نبات قیچی را می مکید ادامه داد:
آره مادر، نه ساله بودم که شوهرم دادند، از مکتب که اومدم، دیدم خونه مون شلوغه
مامان خدایبامرزم همون توهشتی دو تا وشگون ریز،
از لپ هام گرفت تا گل بندازه تا اومدم گریه کنم گفت: هیس، خواستگار آمده!
خواستگار، حاج احمد آقا، خدا بیمارز چهل و دو سالش بود و من نه سالم
گفتم: من از این آقا می ترسم، دو سال از بابام بزرگتره
گفتند: هیس، شگون نداره عروس زیاد حرف بزنه و تو کار نه! بیاره حسرت های گذشته را با طعم آب نبات قیچی فروداد و گفت:
- کجا بودم مادر؟ آهان جونم واست بگه، اون زمون ها که مثل الان عروسک نبود، بازی ما یه قل دو قل بود و پسرهام الک دو لک و هفت سنگ سنگ های یه قل دو قل که از نونوایی حاج ابراهیم آورده بودم را ریختند تو باغچه و گفتند:
تو دیگه داری شوهر می کنی، زشته این بازی ها...!
گفتم: آخه...?
گفتند: هیس آدم رو حرف بزرگترش حرف نمی زنه!



هو شنگ مافی

قوم خاموش

سَر به سنگ کوفتن دریا
در سوختن

جنگل های سبز

تلاش بی ثمری است

مدت زمانی ست که

دیوارها می گریند

اما هنوز

چراغ میکده ها،

روشن است

ای قوم خاموش

خاموشی تا چند؟!



سپیده جدیری

آغاز روز

آغاز روز بر همه چیز می ریزد

مثل انگشت های باریک سیمانی

در شکاف سیاهم دراز می شود

ای آسمان بی رنگ آبی رنگ!

با غصه های افروخته ام چه خواهیم کرد؟

آغاز روز

بر همه چیز

آبی بلند می شود

و می ریزد.



پرویز خائفی

غلاف غبار

سردار!

شمشیر در غلاف غبار است

این بانگ بر شده ازدور

واهی گمان مبر،

که نه پژواک کارزار،

بانگ شکسته سم سواران،

گاه هزیمت است

این راست قامت جنگاور،

چهره دژم، مژه گرد آلود

دستان ستون چانه و چشمان:

آئینه های اشک آلود

نگران است!

من از فراز، دیدم فراریان را

بار شکست بر خم شانه، تا خانه می برند

مادر! زهی پسر پیروزی آمدی

بنشین که مرهمی بگذارم بر جراحت ات!

مادر کدام جراحت؟!

این زخم تیغ گریز است

دشمن به تخت تکیه زده مست

من کولبار بخت نگون می کشم به دوش

کو تخت بخت

کوراست رایتی که نشانم

بر قله

بر فراز فرازین ها؟

بنگر به شیب سبز و خیزاب روشنایی سحرگاه

باران نقش و نور

یک جام و رنگ رنگ طلایی ها

بر سنگ می خورد

و هر جرقه در آئینه های صبح

شکوفای شقایقی.

منوچهر آتشی

آتش و چوب و ...

«فرسنگی آتش هزار فرسنگی آه»

کتیبه ای خوانا

که آمده از هزاره ی ابتدا

در جامه های رنگی

تومثل آتش می آبی بر ایوان

من مثل گوشت قربانی

این پایین می سوزم

تومثل ایزدان گرسنه آن بالا

بومی کشی مرا

من می خزم به رؤیاهایت از رگ ها

«خرواری آتش خورشیدی پیغام»

من مثل پشته ای چوب تر

بر پشته ای بلند نزدیک شوش می

سوزم

و دود می کنم آمدن اسکندرا

تو

در جامه های آتش «تائیس»ی

بر پلکان آپادانا،

و دوک سرنوشت مرا می ریسی

«خورشیدی آتش خرواری هیزم»

کتیبه ای ناخوانا

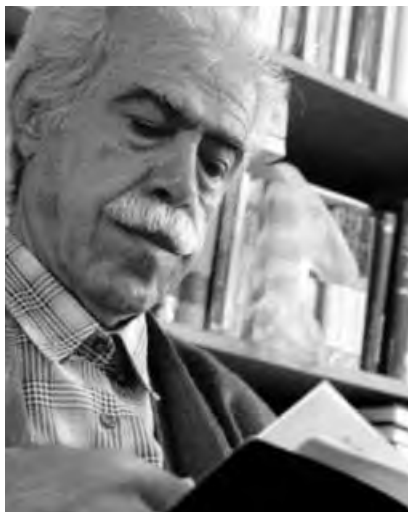
آمده از هزاره ی رسوای انتها

گلبرگی واژه گورستانی سکوت

(ای لهیب کوچک لب هایت فانوسم)

تومثل عشق می مانی

من مثل تاریخ می پوسم.



منصور اوجی

رنگ سفید

بر این یکی، لباس
بر آن یکی، کفن.

رنگ سفید،
بهار است در بهار
رنگ بهار نارنج
رنگ تبسم تو
رنگ سلام صبح
ورنگ موی من.

رنگ سفید:
مادر و آغاز رنگ هاست.
مثل (الف) که: مادر و آغاز
حرف ها.
و مثل یک (ا) که: مادر
اعداد بی شمار
مثل خود خداست که
آغاز و انتها.
رنگ سفید:
رنگ عروس است و رنگ
مرگ.

میم نظری - تهران

خاموشی!

در نیست
راه نیست
شب نیست
ماه نیست
نه روز و
نه آفتاب،
ما

بیرون زمان
ایستاده ایم
با دشنه ی تلخی
در گرده هایمان.
هیچکس
با هیچکس
سخن نمی گوید
که خاموشی
به هزار زبان
در سخن است.
در مردگان خویش
نظر می بندیم
با طرح خنده ای،
و نوبت خود را،
انتظار می کشیم
بی هیچ خنده ای!

مینا حفیظی

تَرِ پَیْد و انتخاب

هان! چه می گویی؟!
توشه ام خالی ست:
خالی از گیلای های جفت
خالی از ریواس های عاشق و حشی
این سبد پرگشته از تشویش
این سبد پرگشته،
از تردید آن انگور
در میان انتخاب سرکه یا باده



فرشته شعله ور

کارت پستال

دوست خوبم!
دل ها بی قرار می تپد
برکه چشم ها خشکیده
باغ ها همه گورستان شده
ماه بغض آلود، قهر کرده
دوست خوبم!
صداها محبوس در سینه
آسمان دود زده،
گل ها بی رایحه
شهر سیاه و ویرانه
کشته ها روی هم انباشته
مانده ها به خون آغشته
کودکان آواره و سرگشته
ماه غمگین در گوشه ای خزیده
هیولای جهالت،
در گوشه و کنار کمین کرده
همه غمگین و ماتم زده
چه بگویم از این همه؟!!



حسین اکبری

مست بمان!

سرو جوان دشت ما...
نیاز شیدایی من
طلوع سبز آرزو
به صبح رویایی من
تو از حصار تیرگی رهیده ای،
سبز بمان!
حریر گام باد را،
مست طواف شاخه ها
رقص بلوغ غنچه را،
بر سر و روی ساقه ها
به روشنای صبحدم ندیده ای؟
چشم بمان
به موج تازه ی چمن...
خروش سبزه زار را
به شاخ پیر یاسمن
زاری تلخ خار را...
به صحبت سپیده دم شنیده ای؟
گوش بمان
جوانه ات، زمزمه ها...
شکوفه ات، قهقهه ها...
وبرگ ها... هلهله ها...
سرور شید دشت ما
به پاک لحظه ای ثمر رسیده ای...
مست بمان!

اینجا آخر الزمان است!

**مالزی به
جهنم ایرانیان
مبدل شده است،
دو زن در آستانه
اعدام و تعدادی
ایرانی محکوم به
اعدام هستند!**



منتقل می‌شوند. تشک‌های آن‌جا فوق‌العاده کثیف و بدبو هستند که روی زمین پهن می‌شوند».

● به گفته این فرد برخی از این زنان به خاطر تامین غذا و دارو مجبور به «تن‌فروشی» می‌شوند و مسئولان زندان هم این موضوع را می‌دانند اما بر آن سرپوش می‌گذارند.

● این زندانی سابق می‌گوید: «در ماه رمضان همه‌ی بچه‌ها را به یک سلول منتقل کردند که خیلی زجرآور بود. مثلاً بعضی خانم‌ها پریود بودند و نمی‌توانستند روزه بگیرند، اما شرایط را برای همه یکسان کرده بودند. بچه‌ها می‌گفتند ما نمی‌توانیم روزه بگیریم، باید غذا بخوریم، روزه گرفتن و نماز خواندن ما حرام است، ولی به آن‌ها گفته می‌شد که فرقی نمی‌کند، شما هم همان دو وعده غذا را

در اتاق‌های کوچک سه در چهار متری نگهداری می‌شوند و در هر اتاق ۱۵ تا ۱۶ نفر به سر می‌برند. در چنین شرایطی، با جمعیت زیاد و فضای فوق‌العاده کم، فقط جای کوچکی را به «سرویس بهداشتی» اختصاص داده‌اند که البته نمی‌شود اسم آن را سرویس بهداشتی گذاشت به خاطر این‌که از آن به عنوان دست‌شویی، حمام، روشویی و دست‌شویی استفاده می‌شود. خانم‌ها از ناراحتی‌های زنان و پوستی رنج می‌برند. به یک نوع بیماری قارچ به نام «گوراب» که مربوط به آب و هوا و وضعیت غیربهداشتی اینجاست، مبتلا می‌شوند. شپش در زندان بیداد می‌کنند. چون اکثر مجرم‌هایی که با هم‌دیگر هستند، موهای‌شان بلند است و استحمام در آن‌جا انجام نمی‌گیرد، به همین خاطر شپش‌ها

سال حمایت مالی صاحب اصلی مواد را داشته، حاضر نشده شهادت دهد که دوستش از این جریان بی‌اطلاع بوده است.

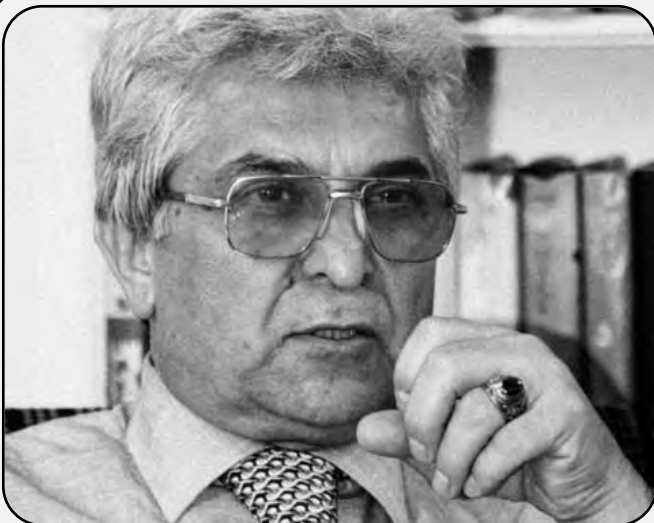
● خانم سعیدی البته تاکید می‌کند که شرایط زندان‌های مالزی آنقدر بد و اسفبار است که اصلاً نمی‌توان از زندانیان انتظار داشت رفتارهای منطبق با عقل و منطق انجام دهند. ● یکی از زنانی که مدت ۴۲ روز در زندان کوالالامپور بوده و به تازگی آزاد شده است به دوپچه‌وله می‌گوید که در حال حاضر بین ۳۰ تا ۳۵ زندانی زن در فاصله سنی ۲۶ تا ۶۵ سال در این زندان هستند که جرم یا اتهام اکثر آنان حمل مواد مخدر است.

● این فرد که نخواست نامش فاش شود، شرایط بهداشتی و غذایی این زندانیان را «اسفبار» توصیف می‌کند و می‌گوید: «زنان

● دوزن جوان ایرانی به جرم حمل مواد مخدر در مالزی به اعدام محکوم شدند. ندا و شهرزاد ۲۶ و ۳۱ ساله حامل حدود پنج کیلو مفتامین بوده‌اند که در فرودگاه کوالالامپور دستگیر می‌شوند.

● به گزارش «دوپچه‌وله»، هریک از این دو بیش از دو کیلو مفتامین با خود داشته‌اند اما «شراره سعیدی» فعال حقوق زندانیان در مالزی به دوپچه‌وله می‌گوید که یکی از این دو نفر هیچ ماده مخدری همراهش نبوده بلکه تنها به دلیل همراهی و دوستی با فرد دیگر دستگیر می‌شود.

● زن دیگری که مواد را در لباس‌هایش جاسازی کرده بوده در ازای دریافت ۳ میلیون تومان پول حاضر به این کار شده است. این فرد که به گفته خانم سعیدی در تمام طول این سه



سرزنش قانونگرایی!

نامه سیف زاده از زندان : رئیس دادگاه گفت چون دفاعیات شما قانونی و حقوقی است، پس صداقت ندارید. بخاطر نامه نوشتن به خاتمی ۶ سال دیگر به زندان محکوم شدم!

● سید محمد سیف زاده، عضو موسس کانون مدافعان حقوق بشر ایران در نامه ای از زندان رجایی شهر، به شرح قانون شکنی های متعدد از سوی قوه قضاییه در بررسی پرونده خود پرداخته است.

● وی در نامه خود تاکید کرده است: هیچ اصلاحی در مملکت امکانپذیر نخواهد بود مگر آنکه قوه ی قضاییه و قضات و کانون وکلایی مستقل و مردمی (نه حکومتی) داشته باشیم.

بخشهایی از نامه سید محمد سیف زاده:

● مذاکرات مقامات قضایی با خانواده ام شروع و آنها را با دروغ و نیرنگ قانع نمودند که در پرونده دلایلی وجود نداشته و قصد دارند پرونده را مختومه نموده، لذا در دادگاه شرکت کرده و کلیه مدافعاتم را انجام دهم. گفتگو و اتخاذ تصمیم در آن فضای احساسی بسیار مشکل گردیده، بخصوص که خانواده اطلاع دادند تمام اعضای خانواده معتقد به شرکت در دادگاه تجدیدنظر می باشند. بهر حال چون پایه برخورد با مسایل در خانواده ام نظر خواهی از همه بوده، لذا تبعیت از خرد جمعی نموده و در دادگاه تجدیدنظر شرکت کردم. البته عواقب و نتایج آن را نیز برای آنها توضیح دادم.

● وقتی این دفاعیات را بر طبق قانون انجام دادم رئیس گفت: «چون دفاعیات شما قانونی و حقوقی است، پس صداقت ندارید!!!» از این اظهار نظر دچار حیرت شده و اظهار تاسف نموده که بلحاظ قانونگرایی مورد سرزنش رئیس دادگاه هستم. یاد سخن ارزشمند دکتر شریعتی افتادم که می گفت: «مصلحت گرایی بیماری شده است که از فرط عمومیتش هر که از آن سالم مانده باشد بیمار مینماید.» حال قانونگرایی که ادعا و خواست مردم از انقلاب مشروطه تا بحال است بیماری شده است که قانون شکنی

عملی بهنجار.... بعد بلافاصله الفاظ بسیار رکیک و موهنی علیه همکار دانشمند سرکار خانم عبادی بر زبان آورده و واقعا پشتم لرزید و او را بخدا واگذار و دادگاه خارج شدم. حال شنیدم بعد از آنهم وعده و وعید و حيله و نیرنگ حکم مرحله بدوی چون دفاعاتم موثر در نظام نبوده و تکرار دفاعیات قبلی (یعنی دادگاه بدوی که در آن حضور ننمودم) عینا تایید شده و به لحاظ نامه ی آقای خاتمی به شش سال حبس دیگر محکوم شده ام.

آقای رئیس آنقدر از پرونده بی اطلاع است که نمی داند در دادگاه بدوی شرکت نکرده و در نتیجه دفاعیاتی به عمل نیاورده ام!!!

● از انقلاب مشروطه تا به حال در حسرت قانونگرایی حکومت و داشتن دادگستری قوی و مستقل و کانون وکلای دادگستری مستقل از قدرت و حذف مراجع اختصاصی غیر قانونی سوخته و هزینه داده و هنوز هم در ابتدای راهیم. هیچ اصلاحی در مملکت امکانپذیر نخواهد بود مگر آنکه قوه ی قضاییه و قضات و کانون وکلایی مستقل و مردمی (نه حکومتی) داشته باشیم. به عمل کار برآید، به سخندانی نیست این دادگاه حتی از پذیرش وکالت وکلایم برخلاف قانون امتناع ورزید... قافله تمدن بشر به کجا رفته و ماهنوز اندر خم دهلیز قرون وسطی، به تعبیر معلم انقلاب گرفتار آمده ایم.

دارید».

● فرد گفت و گوکننده با دویچه وله می گوید بیش از نیمی از این زندانیان نمی دانستند که حامل مواد مخدر هستند و تنها به آنها گفته شده که اینها دارویی است که ممکن است ورودش به مالزی قدغن باشد اما اگر به ماموران فرودگاه رشوه بدهید کاری با شما نخواهند داشت.

● شراره سعیدی نیز تایید می کند که اکثر کسانی که به صورت گروهی دستگیر شده اند اصلا نمی دانسته اند که حامل مواد مخدر هستند. او می گوید در هر گروه تنها یک نفر از موضوع اطلاع دارد و او هم اجازه ندارد چیزی در این مورد به بقیه بگوید.

● به گفته این زندانی سابق، بیشتر زنان زندانی متارکه کرده و بیکار هستند و به همین دلیل نیاز مالی شدید دارند و در ازای دریافت ۳ تا ۵ میلیون تومان پول حاضر به حمل این مواد شده اند. برخی دیگر نیز از سوی همسرانشان و ادار به این کار شده اند.

● این فرد به زن مسنی اشاره می کند که به دلیل تامین هزینه خرید کلیه برای شوهرش حاضر به حمل مواد مخدر به مالزی شده و زن دیگری که دختری عقب مانده دارد و برای تامین هزینه های اوناچار به این کار شده است.

● در طول چند سال اخیر که تعداد زندانیان ایرانی مالزی افزایش پیدا کرده است تنها دو بار نماینده های از سفارت ایران در مالزی به دیدار این زندانیان رفته است. در حالی که به گفته زنی که با دویچه وله گفت و گو کرد، نمایندگان سفارت خانه های کشورهای دیگر مثل ویتنام و میانمار هر ماه به دیدار زندانیانشان می روند و در تامین غذا و داروی آنها کمک می کنند.

● این زن می گوید: «بچه هایی هستند که قرار است آزاد بشوند. آن ها می گویند ما قرار است آزاد بشویم و سفارت آمار ما را هم دارد، ولی متأسفانه کوتاهی می کند و به موقع در دادگاه شان حاضر نمی شود و هیچ کنترلی هم بر پرونده آنها نمی کند. می گویند از لحاظ دارو و درمان، سفارت می تواند به آنها کمک کند، ولی متأسفانه این کمک ها را دریغ می کند. یکی دوبار هم که نماینده ی سفارت به آنجا رفته، فقط گفته که شما با این کارتان آبروی ایران را برده اید و از ما انتظار کمک نداشته باشید. با توجه به کاری هم که کرده اید، مجرم هستید و هر بلایی هم که سرتان بیاید، حق تان است».

● از روز اول اکتبر امسال (۹ مهر) دولت مالزی مدت ویزای ایرانیان را که سه ماه بود به ۱۴ روز تقلیل داده است. به گفته وزیر کشور مالزی این تغییر به این دلیل صورت گرفته که ایرانیان از مالزی برای عبور و مهاجرت غیرقانونی به

استرالیا استفاده می کنند. او تصریح کرده که این کار به درخواست دولت استرالیا انجام شده است.

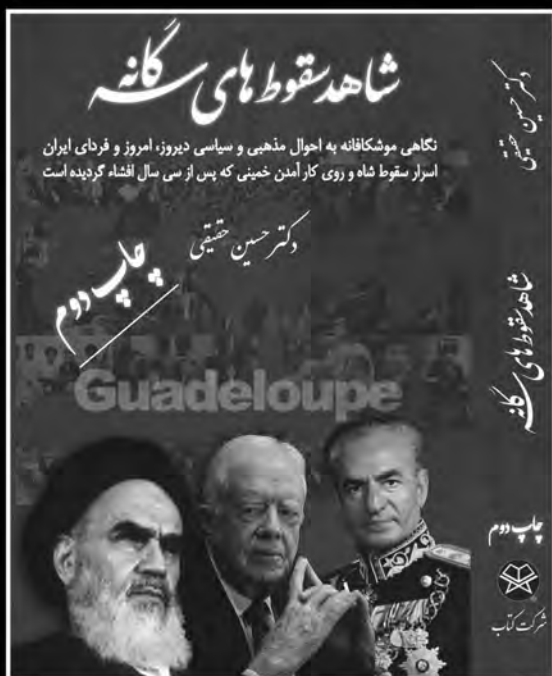
● شراره سعیدی می گوید این اقدام نیز در راستای فشار بیشتر بر ایرانیان است که تا کنون با اعتراضی از سوی دولت ایران روبرو نشده است.

● دوزنی که به اعدام محکوم شده اند از روز ۹ مهر به سلول انفرادی منتقل شده اند. بر اساس قوانین مالزی به محض صدور حکم اعدام حتی در مرحله بدوی، زندانی به سلول انفرادی منتقل می شود.

● به گفته خانم سعیدی در حال حاضر ۷۰ زندانی ایرانی به اعدام محکوم شده اند و کسانی در میان آنها هستند که دو سال و نیم است در انفرادی به سر می برند. این فعال حقوق زندانیان می گوید وقتی به دیدن این افراد می رود از او خواهش می کنند تا بیشتر بماند تا آنها را دیرتر به سلول انفرادی برگردانند.

● زنی که ۴۲ روز در زندان کوالالامپور بوده می گوید: «اینجا آخر الزمان است».

چاپ دوم کتاب پر خواننده «شاهد سقوط های سه گانه»

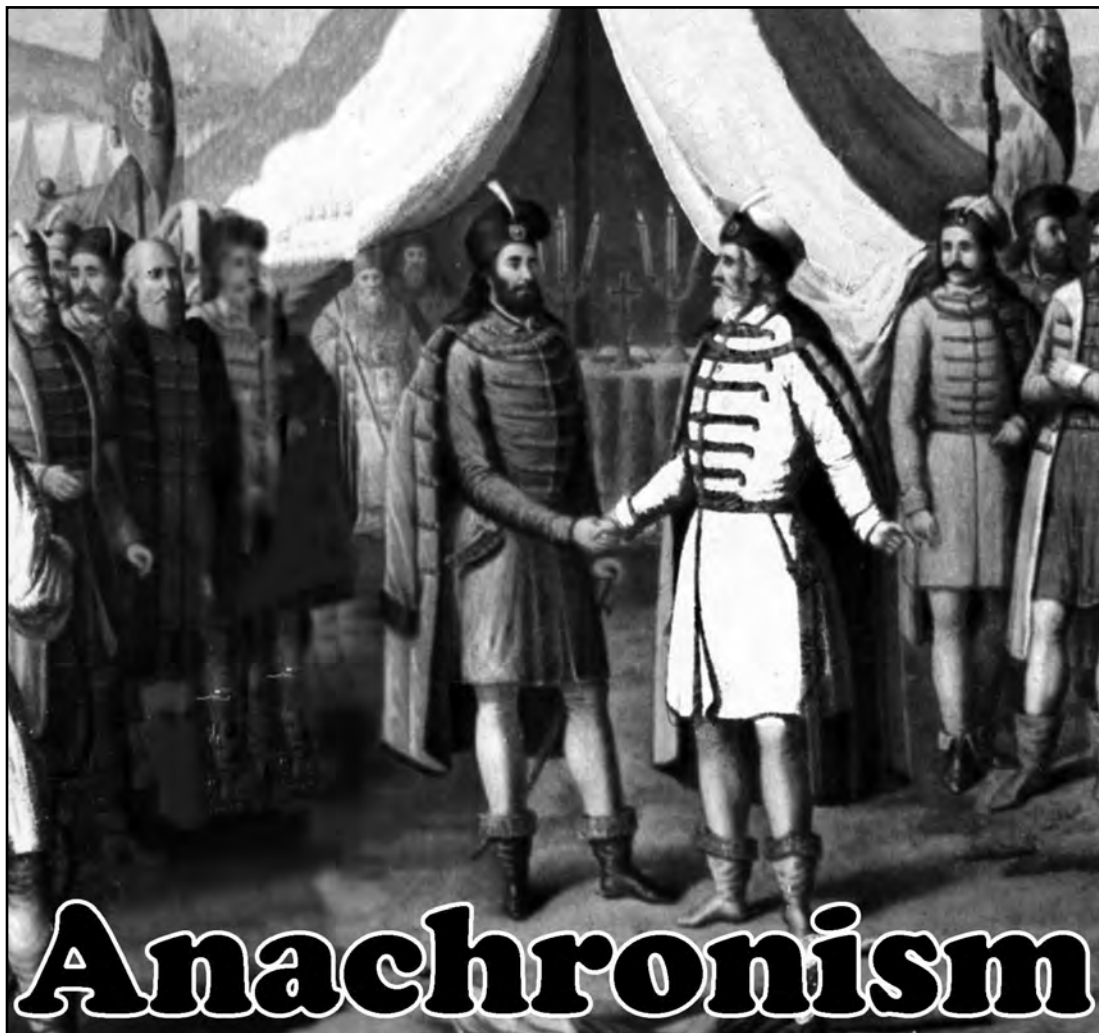


برای تهیه کتاب «شاهد سقوط های سه گانه» نوشته دکتر حسین حقیقی به دفتر هفته نامه «فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید.

۸۱۸-۵۷۸-۵۴۷۷

ketab.com

310-477-7477



Anachronism



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

دست گرفتن قدرت را به تنهایی ندارد، دو یا چند حزب برای رسیدن به این منظور با هم ائتلاف می‌کنند. ائتلاف پارلمانی معمولاً برای نگهداشتن یا بر سرکار آوردن یک حکومت خاص پدید می‌آید و در این مورد حزب بزرگ تر یا یک یا چند حزب کوچک تر دست به ائتلاف می‌زند و آن‌ها را نسبت به قدرتشان، در حکومت شرکت می‌دهد.

ائتلاف ممکن است «منفی» نیز باشد، یعنی به قصد فروافکندن یک حکومت صورت گیرد.

آناکرونیزم

Anachronism

مأخوذ از واژه یونانی «آنا» به معنای بازگشت و «کرونوسی» به معنای زبان می‌باشد.

در ادبیات سیاسی آناکرونیزم مجازاً به معنای گرایش به عادات و عقاید کهنه و منسوخ می‌آید. آناکرونیزم با سنت پرستی تفاوت دارد

غلامرضا علی بابایی

معروف بوده و نتیجه اندیشه های متفکرین مسیحی است.

این آیین نوعی تشکیلات و کنترل دوگانه نسبت به جامعه اروپایی و اطراف مدیترانه پدید آورد که به موجب آن حفظ علائق و منافع روحانیون به منظور رستگاری جاودانی مردم در حوزه اقتدار کلیسا قرار گرفت و سلسله تعلیمات خاصی را تشکیل داد که روحانیون عهده دار آن بودند. ضمناً حفظ علائق دنیوی و برقراری نظم و عدالت در حوزه قدرت حکومت کشور واقع شد که زمامداران سیاسی و کارگردان مملکتی ملزم به اجرای آن بودند.

در مواقع بروز اختلاف صاحبان این دو قدرت می‌بایست حقوقی را که خداوند برای قدرت دیگر مقرر داشته بود، رعایت نمایند.

ائتلاف/همپیمانی

Coalition

به اتحاد گذرای حزب‌ها و گروه‌های سیاسی برای رسیدن به هدف‌های پارلمانی و انتخاباتی گفته می‌شود. در نظام‌های پارلمانی چند حزبی که هیچ‌یک از حزب‌ها، آراء کافی برای به

اگر آن را غیرقانونی پنداشتند از شناسایی آن خودداری کنند؛ زیرا این عمل به حیثیت و حاکمیت آن دولت لطمه وارد می‌سازد.

این نظریه توسط استرادا، وزیر امور خارجه وقت مکزیک طی اعلامیه ای، پس از وقوع انقلاباتی در سال‌های ۳۱-۱۹۳۰ در کشورهای آرژانتین، برزیل، پرو، شیلی، بولیوی و پاناما، اعلام گردید.

آمریکا دژ

Fortress America

بر اساس این نظریه (که در خلال دوران پیش از دخالت آمریکا در جنگ جهانی دوم رایج بود) ایالات متحده می‌بایست از دخالت در امور مربوط به سیاست بین‌المللی در خارج از نیمکره غربی خودداری کند و به انزوای طبیعی و نیز کیفیت بالای تسلیحات برای اجتناب از درگیری نظامی تکیه نماید.

آیین دو شمشیر

The Theory of Two Swords

این اصطلاح به سلسله عقاید خاصی اطلاق می‌شود که به دوره آباء کلیسا

عقده‌های روانی حاصل از انعقاد عهدنامه ورسای را در مردم محو کند.

شعار مزبور احتمالاً مأخوذ از آهنگ «آلمان بیدار شو» اثر ریشارد واگنر موسیقیدان معروف است که از شهرت فراوانی در آن سرزمین برخوردار می‌باشد.

آهیمسا

Ahimsa

کلمه‌ای است هندی به معنای بی‌آزاری. این واژه یکی از تعالیم برجسته فرقه جین در هند است مبنی بر مقدس بودن زندگی و عدم توسل به خشونت.

آهیمسا در زبان سیاسی مجازاً به معنای عدم خشونت و روش مسالمت‌آمیز است.

آیین سیاسی استرادا

Estrada Doctrine

آیینی است مشعر بر این که دولت‌ها حق ندارند مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت دولت ثالث را مورد قضاوت و بررسی قرار دهند، و

آلمان بالاتر از همه

Deutschland,

Deutschland Uber Alles

شعری از «هوفمن فالرز لین» که در سال ۱۸۴۱ سروده شد و همراه با موسیقی هایدن به عنوان سرود ملی آلمان از سال ۱۹۲۳ مورد استفاده قرار گرفت.

بند اول این سرود در خصوص آلمان بزرگ است، از «رودخانه‌های کشور فرانسه» گرفته تا «لیتوانی»، از سرزمین ایتالیا تا پاره‌هایی از پیکر «دانمارک». بندهای دوم و سوم این سرود درباره «شرف، برادری و آزادی» در سراسر دنیا است که در دوران حکومت «رایش سوم» از سرود حذف گردید.

آلمان بیدار شو

Deutschland Erwache (Germany Awake)

یکی از شعارهای بسیار قوی دوران حکومت نازی‌ها که مورد استفاده فراوان آنها قرار گرفت تا بدان وسیله



incredibleVEINS

کلینیک تخصصی ما زیر نظر

دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بورد فوق تخصصی در جراحی های

قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

دکتر سام ابراهیمی با تکنولوژی جدید لیزر

و رادیو فرکانسی، در ۳۰ دقیقه،

درد ۳۰ ساله پاهایتان را بهبود می بخشد

**اگر دچار مشکلاتی نظیر گرفتاری عضلات پا، پادرد، عفونت پا، ورم پا، خارش پا و بی قراری پا هستید
دکتر سام ابراهیمی با استفاده از تکنولوژی جدید لیزر و اشعه رادیو فرکانسی در کمتر از سی دقیقه پای شما را به آرامش می رساند**

مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی است و بیمه های

مدیکل و مدیکر موظف به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

16030 Ventura Blvd., #605

Encino CA 91436

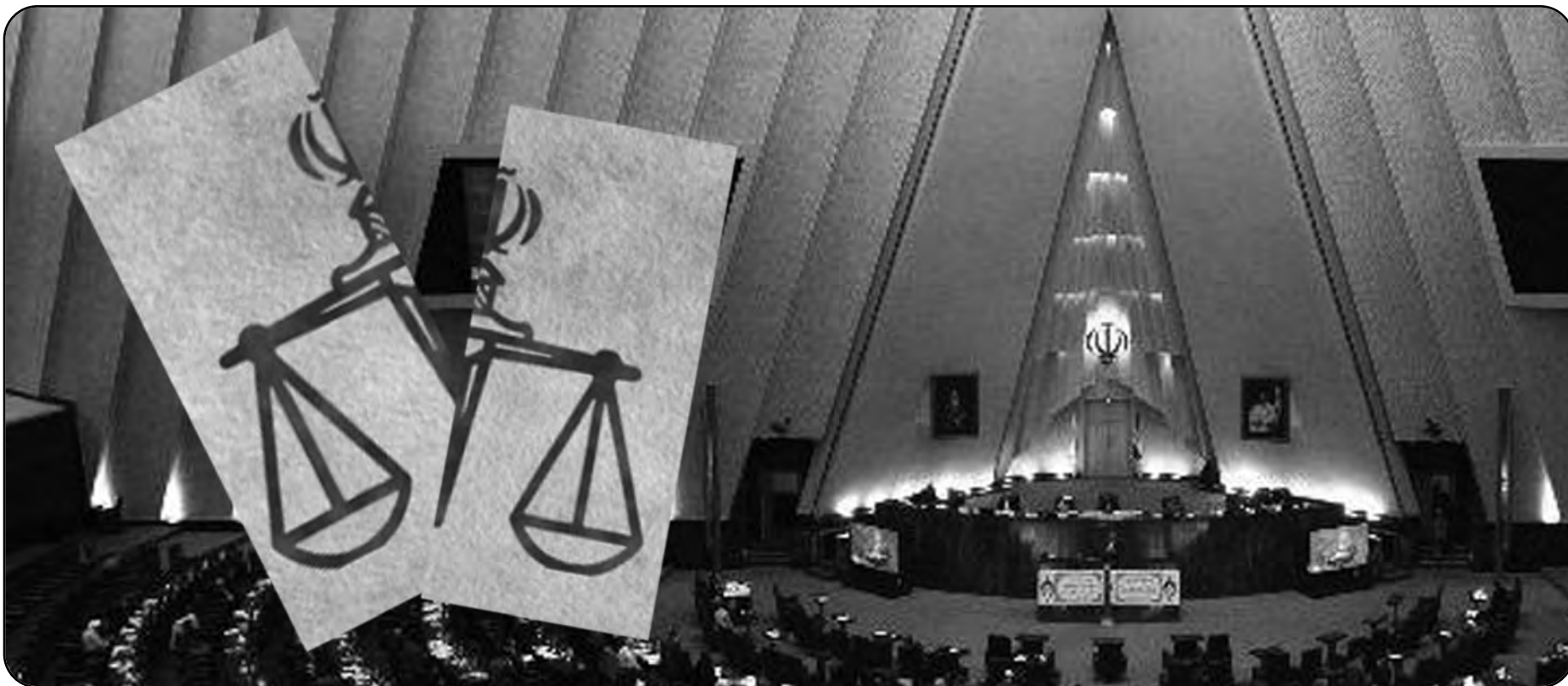
818.900.2700

Fax: 818.514.7999

incredibleveins.com



از پنهان کردن پاهایتان خسته شده اید؟



«جرم سیاسی» همچنان در اختیار حکومت است!

**«طرح تعیین جرم سیاسی از سوی نمایندگان مجلس»،
عقلایی نمی داند که منتقدان حکومت، مورد حمایت قرار گیرند!**



**مرتضی کاظمیان
نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی**

● در شماره گذشته به طور کلی انتقادی از طرح عمده‌ای از نمایندگان مجلس در مورد تعیین «جرم سیاسی» داشتیم و در مقاله ای که می‌خوانید یکی از فعالان سیاسی با ذکر دقیق تری از متن این طرح آن را مورد ارزیابی خوش بینانه قرار داده و البته نکات مثبتی هم در آن دیده مانند «حق ملاقات و مطالعه» برای مجرمین سیاسی که بیشتر به طنز می‌ماند ولی در هر حال متن برای آگاهی سیاسی جالب به نظر می‌رسد. بیش از یک‌صد سال پس از مشروطه‌ی ایرانی و بعد از آنکه «جرم سیاسی» در ایران قانونی شد و پذیرفته، و ۳۵ سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ظاهراً عزمی شکل گرفته که اندک اندک، ظاهراً متهمان سیاسی در ایران با «قانون»، مورد مواخذه قرار و مجازات قرار گیرند؟! اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی که

تصریح می‌کند: «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد»، بازخوانی اصول ۷۷ و ۷۹ متمم قانون اساسی مشروطه (مصوب ذی‌القعدة ۱۳۲۴ هجری قمری) است: «در موارد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود» و «در ماده تقصیرات سیاسیه و مطبوعاتی چنانچه مجرمانه بودن محاکمه صلاح باشد باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود». این، خود مایه‌ی خوشوقتی است. پس از اعدام هزاران تن و بازداشت و زندانی و شدن چند صد هزار نفر در ۳۵ سال گذشته، حکومت اسلامی قرار است برای مواجهه‌ی قضایی با متهمان سیاسی، سیمایی حقوقی و قانونی، و نه امنیتی بیاورد. طرحی که ۱۹ نماینده مجلس آن را آماده کرده‌اند، که در آن به «جرم و مجرم سیاسی» پرداخته شده و واجد نکاتی است که شاید برای زندانیان مهم باشد از جمله اینکه مطابق یکی از مواد این طرح، زندانیان/مجرمین سیاسی علاوه بر برخورداری از حقوقی که برای محکومان عادی به موجب قوانین

و مقررات پیش‌بینی شده، از برخی حقوق (از جمله موارد زیر) برخوردار خواهند بود:

۱. مجزا بودن محل نگهداری در مدت بازداشت و حبس از مجرمان عادی؛ (که اکنون زندانیان سیاسی نیز به طور جدا از مجرمان عادی می‌باشند)
۲. ممنوعیت وادار کردن به پوشیدن لباس زندان و یاکار اجباری در طول دوران بازداشت و یا حبس؛ (که به هیچ وجه تا به حال قانونی نبوده و یک تصمیم خودسرانه مسئولان زندان و یا رئیس محکمه است)
۳. ممنوعیت دستبند زدن؛ (!!!)
۴. حق ملاقات و مکاتبه مستمر با بستگان و آشنایان در طول مدت حبس؛ (تحصیل حاصل)
۵. حق دسترسی به کتب، نشریات، رادیو و تلویزیون در طول مدت حبس. (که از مقررات ضروری زندان است).

البته چنانکه گفته شد اهمیت این موارد را - که در نگاه نخست، حقوقی بدیهی و امتیازهایی معمولی محسوب می‌شوند - تنها زندانیان سیاسی و مطبوعاتی در جمهوری اسلامی می‌دانند که در طول عمر حکومت اسلامی، بازداشت و زندانی شده‌اند و از بسیاری حقوق

محروم بوده‌اند. تاکید بر حقوق فوق، از منظری، به معنای عدم رعایت آنان در بسیاری موارد است. شمار زندانیان سیاسی که خودسرانه از این حقوق محروم شده و برایشان رویایی دور محسوب شده و می‌شود، کم نبوده و نیست. طرح مزبور همچنین این حق را نیز مورد اشاره قرار داده: «ممنوعیت بازداشت و حبس به صورت انفرادی». اما با تبصره‌ای معنادار، دست نهادهای امنیتی و قضایی را گشاده داشته است: «به جز در مواردی که دادگاه بیم تبانی بدهد یا آن را برای تکمیل تحقیقات ضروری بداند». این همان جایی است که به اتکای آن، تاکنون بارها بازجویان و قضات همسو با نهادهای امنیتی، متهمان بسیاری را گاه برای ماه‌ها در انفرادی محبوس ساخته و تحت فشار روانی و خشونت نامحسوس قرار داده‌اند. اما مستقل از این موارد، و صرف نظر از برخی کلیات مندرج در مقدمه‌ی طرح مزبور، طرح جرم سیاسی واجد برخی محورها و نکات است که به شدت معنادار و قابل تأمل اند؛ از آن جمله: تنظیم‌کنندگان طرح، جرائم سیاسی را براساس «التزام» یا «عدم التزام» به «بنیان‌های نظام

M & A MOVING COMPANY

Good Management & Reasonable Prices



Amir Sharen
Mehrdad Abedi
(818) 462-6224
(818)268-3489

am-movingcompany@yahoo.com

Royal Sunn
ENTREPRISES

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم

عکاسی پورتره

فیلم برداری از مراسم خصوصی

(818)585-3901



باپرداختی مبلغ اندکی

تمام صفحات «فردوسی امروز»

را روی وب سایت هفته نامه

«فردوسی امروز» مطالعه فرمائید!

WWW.

FERDOSIEMROOZ.COM

هر اقدامی می تواند از سوی حاکمیت به عنوان «ضربه زدن به ارکان اصلی نظام» مورد مؤاخذه و مجازات قرار گیرد!

ادبیات کنشگران و نشریات دوران مشروطه، (فاصله ی غریب ذهنیت طراحان را با مقوله هایی چون آزادی مخالفان و منتقدان و حقوق اساسی شهروندان، آشکار می کند). پسرفت سیاسی و حقوق بشر، به اندازه ی لازم محسوس است.

حساب رهبری حکومت و ولایت مطلقه فقیه بکلی جداست و به مثابه ی یکی از «اصول و چهارچوب های اصلی نظام»، مشخص شده؛ افزون بر آن، طراحان حداکثر تلاش را مبدول کرده اند که ساختار سیاسی قدرت و حاکمان را از هر نقد و مخالفتی، مصون دارند؛ چنان که در ماده ۲ طرح تدوین شده، «توهین، ایراد افتراء و نشر اکاذیب نسبت به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری و اعضای شورای نگهبان»، جرم سیاسی قلمداد شده است.

یعنی حتی موکلانی که نماینده ای را روانه ی مجلس شورا یا مجلس خبرگان رهبری می کنند، باید زبان در کام کشند و قلم را مورد خودسانسوری قرار دهند که مبدا شائبه ی «توهین و ایراد افتراء و نشر اکاذیب» ایجاد کند. رئیس جمهور که جای خود دارد، معاونان و وزرای او را نیز باید «رعایت» کرد.

آشکار است که طرح مزبور به چه میزان دست روزنامه نگار و قدم فعالان سیاسی را متزلزل خواهد کرد. و این در حالی است که تیغ تیز انتقادکنشگران سیاسی و مطبوعاتی، به گونه ای قابل پیش بینی متوجه صاحبان قدرت و حاکمان است، و نه شهروندان عادی.

افزون بر آنچه ذکر شد، طرح مزبور واجد ایرادات حقوقی مهمی است (از جمله آنکه در دادسرا، هیات منصفه ای وجود ندارد). کاش طراحان پیش از به گردش در آوردن طرح، آن را در ایزنی با وکلا و حقوق دانان برجسته ی کشور، مورد پالایش قرار می دادند و ایرادات حقوقی آن را رفع می کردند.

با این همه، چنان که مشهور است، قانون بد، از بی قانونی، بهتر است. همان طور که در ابتدای نوشتار آمد، همین که گامی برای تعریف جرم سیاسی برداشته شده، در خور استقبال است؛ اما باید امیدوار بود که قانون مزبور به مستمسکی برای بازتولید تمامیت خواهی و سرکوب منتقدان و خاموش کردن دگراندیشان تبدیل نشود و لااقل پیش از تصویب مورد مطالعه حقوق دانان، روزنامه نگاران و سازمان های سیاسی برسد و عقاید آنان نیز در تصحیح و پاکامل کردن و عادلانه ساختن آن رعایت گردد.

سیاسی» به دو دسته جرائم سیاسی «درون سیستمی» و جرائم سیاسی «برون سیستمی» تقسیم کرده اند.

مطابق طرح، «جرائم برون سیستمی» جرائمی هستند که در آنها «مرتکب با انگیزه واژگونی نظام سیاسی یا به قصد ضربه زدن به ارکان اصلی سیستم سیاسی حاکم هر یک از جرائم عمومی را مرتکب می شود». طرح با اشاره به اصل ۱۷۷ قانون اساسی، که در آن آمده: دین و مذهب رسمی کشور و ابتدای نظام سیاسی بر ولایت مطلقه فقیه، اسلامیت و جمهوریت تغییرناپذیر است، تأکید کرده است: «موضوعات مطرح در اصل مذکور نه با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، نه با حل معضل توسط مجمع و رهبری، نه حکم حکومتی و نه با همه پرسی قابل تغییر نیست.» و نتیجه گرفته که «عقلایی نیست که حاکمیت از کسانی حمایت کند که متعرض تمامیت و موجودیت نظام می گردند و اسقاط نظام را خواهند.» (بالتبع جرمشان سیاسی هم نیست، براندازی است)

این تعبیر، دست نهادهای امنیتی اطلاعاتی و قضایی را برای برخورد با کنشگرانی که به عنوان نمونه اعتقادی به مفهوم «مقوله ی ولایت مطلقه فقیه» ندارند، باز خواهد گذاشت. از این منظر، هر اقدامی می تواند «به قصد ضربه زدن به ارکان اصلی سیستم سیاسی» ارزیابی شود و مورد مواخذه و مجازات واقع گردد. مگر در تمام این سال ها شمار کسانی که به همین اتهام، مورد بازخواست و خشونت قرار گرفته اند، کم بوده است؟

قابل تأمل تر از این، توضیحی است که برای «جرم سیاسی درون سیستمی» بیان شده؛ آمده است: «جرائم سیاسی درون سیستمی جرائمی هستند که در آنها مرتکب بدون آنکه قصد ضربه زدن به اصول و چهارچوب های اصلی نظام سیاسی حاکم را داشته باشد، به نقد عملکرد حاکمان یا کسب حفظ قدرت سیاسی پرداخته و در این مسیر مرتکب یکی از جرائم عمومی گردد.»

در ماده اول طرح مزبور تصریح می شود: «هرگاه رفتاری با انگیزه نقد عملکرد حاکمیت یا کسب یا حفظ قدرت، واقع شود بدون آنکه مرتکب، قصد ضربه زدن به اصول و چهارچوب های بنیادین نظام جمهوری اسلامی ایران را داشته باشد، جرم سیاسی محسوب می شود.»

یعنی حتی «نقد عملکرد حاکمان» نیز مستوجب مواخذه و مجازات خواهد بود! و این در حالی است که نیم نگاهی به نه فقط ادبیات کنشگران سیاسی و نشریات مخالف دولت دکتر محمد مصدق، که



عسل پهلوان

بلا تکلیفی یک هموطن
کرد محکوم به اعدام!

● منصور آروند شهروند مهابادی که به اعدام محکوم شده در انتظار رای دیوان عالی کشور بسر میبرد.

منصور آروند که در خرداد ماه سال ۱۳۹۰ در منزل مسکونی خود بازداشت شد، به اتهام «محرابه» از طریق همکاری با یکی از گروه‌های کردی معاند نظام در شهریور ماه ۱۳۹۱ به اعدام محکوم شد.

پرونده این زندانی سیاسی کرد پس از اعتراض به دیوان عالی کشور ارجاع شد و تاکنون پاسخی در این زمینه از سوی این مرجع قضایی به وی یا خانواده‌اش داده نشده است.

به گفته برادر منصور آروند وی از حق داشتن وکیل محروم بوده است و دادگاه وی منصفانه برگزار نشد. «وی در مدت بازداشت مورد شکنجه جهت اخذ اعتراف قرار گرفته و دندان‌هایش بشدت آسیب دیده است. همچنین یکی از همبندیان



زندانیان را از یاد نبریم!

شده است.

وی روز نهم شهریور ماه سال ۱۳۹۰ در جریان اعتراضات مدنی مردم تبریز نسبت به وضعیت بغرنج دریاچه‌ی ارومیه به همراه چند تن دیگر از فعالین مدنی بازداشت و ۲۸ آبان همان سال به قید وثیقه‌ی ۳۰۰ میلیون ریالی از زندان مرکزی تبریز آزاد شده بود.

اکبر مهاجری ۱۷ دی ماه سال ۱۳۹۰ در شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب تبریز به ریاست قاضی حملبر محاکمه و به اتهام اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت ملی به دلیل پخش و توزیع پوسترهایی در رابطه با دریاچه‌ی ارومیه به ۴ ماه حبس تعزیری و ۸ ماه حبس تعلیقی محکوم گردید. وی از اتهام تبلیغ علیه نظام در شعبه ۴ بازپرسی تبرئه شده بود.

لازم به توضیح است که اکبر مهاجری برای گذراندن ادامه‌ی دوران حبس خود به قرنطینه‌ی زندان مرکزی تبریز انتقال یافته است.

پایان محکومیت و آزادی!

● امیر چمنی فعال دانشجویی محبوس در زندان مرکزی تبریز بعد از دوران محکومیت خود آزاد شد.

این فعال دانشجویی محبوس در زندان مرکزی تبریز روز پنجشنبه ۱۱ مهر ماه ۱۳۹۲ و با پایان دوران محکومیت خود از زندان مرکزی تبریز آزاد شد.

وی که دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جامعه شناسی دانشگاه آزاد تبریز است، بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ دی ماه در منزل شخصی‌اش بازداشت شده و پس از گذراندن دو هفته در اداره اطلاعات تبریز، برای اجرای حکم ۹ ماه حبس تعزیری به زندان مرکزی تبریز منتقل شده بود.

این فعال دانشجویی پیشتر و پس از سپری جلسات متعدد بازجویی در اداره اطلاعات تبریز با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد و متعاقب آن در تاریخ ۱۵ تیر ماه از سوی شعبه ۱ دادگاه انقلاب تبریز به ریاست «قاضی حملبر»، به اتهام توهین به رهبر و بنیان گذار جمهوری اسلامی به تحمل شش ماه حبس تعزیری و به اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» به

تحمل سه ماه و یک روز حبس تعزیری و هم چنین از سوی شعبه ۱۰۴ دادگاه کیفری تبریز به اتهام توهین به رئیس جمهور به ۴۰ ضربه شلاق محکوم شده بود.

حکم ۴۰ ضربه شلاق این فعال سیاسی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و در روز ۱۵ خرداد ۱۳۹۲ اجرا شده بود.

محکومیت دوبله!

● شاهرخ زمانی فعال کارگری، عضو هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان و عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری که در حال گذراندن ۱۱ سال حبس خود می باشد و به اتهام «تبلیغ علیه نظام» در رجایی شهر زندانی است او به علت



منصور آروند



امیر چمنی

New Face, Same Regime.

Don't Let Rouhani
Smile All The
Way to a Bomb.



Take Action Now
to Stop Them.

Please Join our Facebook Group:
United Against Nuclear Iran
California Chapter

Visit UANI.com



مریم شفیعی پور



ادامه دارد وضعیت غذای زندان ، مشکلات درمانی و بسیار موارد دیگر که مسئولین اصلاً به آن رسیدگی نمی کنند. به گفته زندانیان رجایی شهر مدت زیادی است که مسئولین به جای گوشت در غذاها از سویا استفاده می کنند و پروتئین حیوانی به طور کامل از غذای زندانیان حذف شده است و به تازگی نیز زندانیان سیاسی از طریق کار در آشپزخانه زندان به این موضوع پی بردند که سویایی که در غذای زندانیان استفاده می شود سویایی خوراکی نبوده و غذای دام و تیور است این باعث نگرانی زندانیان شده است.

تهدید در تهدید!

● **خالد حردانی** که در ۱۳ سال پیش به حکم هواپیماربایی در مسیر اهواز به بندرعباس دستگیر شده بود و دلیل آن را فقر مالی و شرایط

نامناسب زندگی گفته بود، به همراه دو تن از بستگانش به نام های شهرام پورمنصوری و فرهنگ پورمنصوری به اعدام محکوم می شود که این حکم با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل می شود او که تا به امروز حتی یک روز به مرخصی نرفته است در هفته پیش از سالن ۱۲ زندان بند ۴ رجایی شهر کرج به مکان نامعلومی منتقل شده است. یکی از زندانیان سالن ۱۲ گزارش داده است که: خالد حردانی را به نگهبانی فراخوانده و احتمالاً به سلول های انفرادی بند سیاه زندان (متعلق به وزارت اطلاعات) منتقل نمودند او در ادامه می گوید خالد حردانی قبل از انتقال به همبندیان خود اعلام کرد اگر تا ۲۴ ساعت آینده به بند بازگردانده نشود دست به اعتصاب غذا خواهد زد و او اضافه کرد که: از چند هفته پیش مأموران وزارت اطلاعات با حضور در زندان رجایی شهر کرج اقدام به تهدید خالد حردانی، شاهرخ زمانی، صالح کهنندل، سعید ماسوری و فرزاد مددزاده کرده و گفته اند که در صورت رهان کردن فعالیت های سیاسی خود با حکم اعدام روبه رو خواهند شد، ما نگرانیم که این انتقال به قصد پرونده سازی های جدید صورت گرفته باشد.

هزار و ۵۵۰ روز زندانی!

● **عیسی سحر خیز** مدیرکل مطبوعاتی وزارت ارشاد خاتمی و روزنامه نگار منتقد پس از هزار و ۵۵۰ ورق بزنید

توهین به رهبری مجدداً در هفته گذشته محاکمه شد. شعبه ۲ دادگاه انقلاب تبریز در نهایت آقای شاهرخ زمانی را به تحمل ۶ ماه حبس دیگر محکوم شد.

تأیید حکم اولی

● **دکتر محمد سیفزاده**، عضو مؤسس کانون مدافعان حقوق بشر، اولین دبیر کمیته دفاع و نظارت، دبیر کمیته انتخابات آزاد، سالم و عادلانه، عضو شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و وکیل دادگستری در دادگاه شعبه ۱۶ به ریاست قاضی صلواتی به اتهام اجتماع و تبانی و اقدام علیه امنیت کشور به شش سال حبس محکوم شده بود که در مرحله تجدید نظر خواهی شعبه ۵۴ به ریاست موحدی این حکم را عیناً تأیید نموده است.

خواسته های زندانیان

● در ماه گذشته زندانیان رجایی شهر نامه ای با امضا ۶۰ تن از زندانیان سیاسی سالن ۱۲ زندان رجایی شهر کرج به ریاست زندان نوشته اند که خواسته هایشان در آن درج شده بود: رفع ممنوعیت تلفن، ملاقات حضوری، مرخصی زندانیان سیاسی، رفع ممنوعیت زندانیان سیاسی از امکانات ورزشی، متوقف کردن عکس برداری و انگشت نگاری از خانواده زندانیان سیاسی قبل از ملاقات حضوری. در پیگیری نمایندگان زندانیان سیاسی به مسئول به ایشان اطلاع دادند که این نامه مفقود گردیده و به دست ریاست زندان نرسیده است و این وضعیت بد



عیسی سحر خیز

روز زندان آزاد شد. وی در مدت زندان خود وضعیت جسمی نامناسبی داشت و در اعتراض به وضعیت خود بارها دست به اعتصاب غذا زده بود. عیسی سحر خیز، دوازدهم تیرماه سال ۸۸ بازداشت شد. او مدتها پس از بازداشت در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات به سربرد و ماه‌ها انفرادی و مورد بازجویی بود. او مدتی را نیز در بند ۳۵۰ زندان اوین گذراند اما سرانجام در بهار سال ۸۹ بدون اینکه در حکمش قید شده باشد، به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد. این روزنامه نگار که پیش‌تر توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به سه سال حبس محکوم شده بود، چندی قبل طی حکمی که در زندان به وی ابلاغ شد، به دو سال حبس دیگر هم محکوم گردید.

وی به دلیل وضعیت نامناسب جسمی پس از انتقال به زندان رجایی شهر چندین بار به بیمارستان منتقل و در حال حاضر بیش از سه ماه است که در بیمارستان بستری است. پس از اعلام خبر آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی شایع شد که عیسی سحر خیز نیز از زندان آزاد شده است اما پس‌روی این خبر را تکذیب کرد. اما بعداً این زندانی سیاسی در صفحه فیس بوک خود از آزادیش خبر داد و مهدی سحرخیز پس‌روی نیز این خبر را تأیید کرد.

بازداشت و بیخبری!

د. داوود آقامیرزایی از فعالین سیاسی تهران چند هفته پیش ۲۰ شهریور در منزل شخصی خود توسط ماموران وزارت اطلاعات بازداشت و تاکنون موفق به تماس با بستگان خود نشده است.

مامورین ضمن تفتیش منزل، لوازم شخصی وی را ضبط کرده و با خود بردند.

یکی از نزدیکان این فعال سیاسی به گزارشگر هرانا گفت: «داوود آقامیرزایی بدلیل کهولت سن و بیماری پدر و مادرش در حقیقت پرستار ایشان بوده و بازداشت وی وضعیت پدر و مادر او را نیز نگران کننده کرده است.»

این زندانی سیاسی تاکنون هیچ تماسی با بستگان خود نداشته است

و از علت بازداشت و اتهامات وارده به وی هیچ اطلاعی در دست نیست.

وضعیت وخیم

جسمی زندانی!

● در هفته گذشته پدر و خواهران مریم شفیع پور با این زندانی سیاسی دیدار کردند.

این اولین دیدار خانواده شفیع پور با دخترشان طی مدت بازداشت وی بوده است. بیشتر بازجوها تنها دو بار اجازه تماس تلفنی این فعال سیاسی با خانواده اش را داده بودند.

وی در این ملاقات کابینی از وضعیت بد جسمی خود خبر داده است. اگر چه شرایط روحی وی مطلوب گزارش شده، لیکن لمس شدن دست، ناراحتی پوستی و عفونت دندان شرایط جسمی وی را تحت تأثیر منفی قرار داده است.

بازجوی وی تهدید کرده است که قرار بازداشت وی تمدید خواهد شد. بازجویان وی در روزهای نخستین بازجویی وی را به سه ماه انفرادی تهدید کرده بودند.

مریم شفیع پور در ۵ مرداد ماه سال جاری بازداشت شد. این اولین باری بود که به وی اجازه ملاقات داده شد و در طی این مدت تنها توانسته دو تماس کوتاه تلفنی با خانواده خود داشته باشد که در آخرین تماس خانواده متوجه شرایط نامناسب روحی و جسمی او شده اند و این موضوع موجب افزایش نگرانی‌های



خالد خردانی

خانواده شده بود.

مریم شفیع پور که عضو کمیته زنان ستاد دانشجویی انتخاباتی مهدی کروی در انتخابات سال ۸۸ بود، در سال ۱۳۸۹ به دلیل فعالیت‌هایش از سوی دادگاه انقلاب قزوین به یک سال حبس تعلیقی محکوم شد. اما به گفته مسئولین بازداشت اخیر وی ارتباطی با آن حکم صادره ندارد.

پنج فعال فرهنگی در

دادسرای اوین!

● پنج تن از فعالین فرهنگی که سال گذشته بازداشت شده بودند به

دادسرای اوین احضار شدند که عبارتند از:

آرش کمانچه، پروین زندی، بهزاد آسیایی، بابک آسیایی و کاوه رحیمی. دادسرای مستقر در زندان اوین علت احضار ایشان را جهت پاره‌ای توضیحات ذکر است.

هم چنین بابک آسیایی یکی از متهمین این پرونده روز ۱۵ مهر به دادگاه انقلاب شعبه ۲۸ تهران فراخوانده شده است، برخی از اتهامات او تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی بیان شده است.

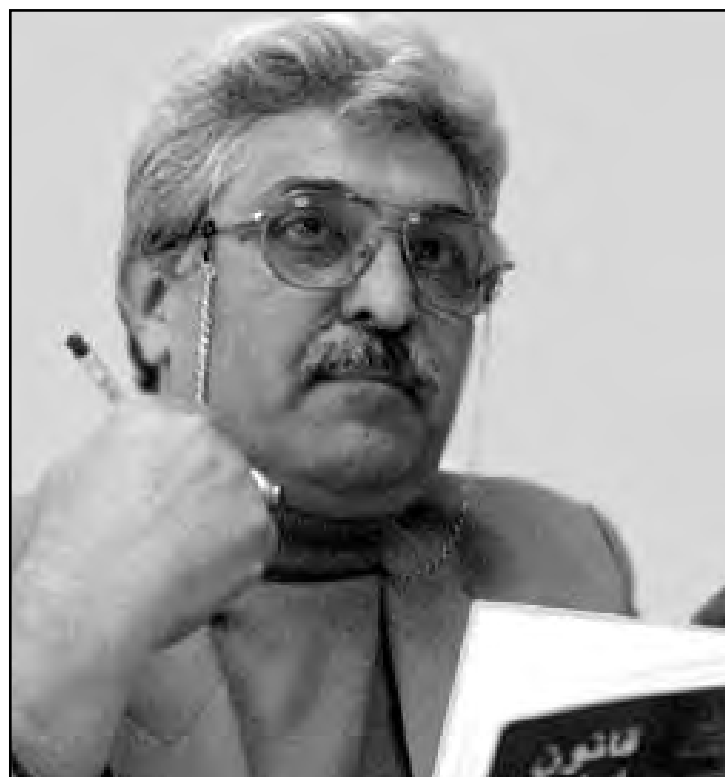
پروین زندی از اساتید دانشگاه ورامین می‌باشد که به همراه همسرش آرش کمانچه در دی ماه سال ۹۱ در شهر کرج بازداشت شدند.

محاكمة و محکومیت!

● شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان آذربایجان شرقی، حکم ۶ ماه زندان آرش محمدی، فعال دانشجویی چپ محبوس در زندان مرکزی تأیید کرد.

این فعال دانشجویی روز چهارشنبه ۱۹ تیر ماه به همراه دو فعال دانشجویی دیگر، توسط باقرپور رئیس شعبه سوم دادگاه انقلاب تبریز به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی محاکمه شده و متعاقباً به تحمل ۶ ماه حبس تعزیری محکوم شده بود.

نقی محمودی وکیل دادگستری و



دکتر محمد سیف زاد

فعال حقوق بشر به گزارشگر هرانا گفت: «آرش محمدی پیش‌تر نیز در ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۰ به همراه برادرش دستگیر و پس از ۶۶ روز بازداشت، به یک سال حبس تعزیری محکوم شده بود. وی در روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۹۱ جهت اجرای حکم، بازداشت و در نهایت با آزادی مشروط در تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۹۱ از زندان مرکزی تبریز آزاد شده بود. و بدین ترتیب، مشارالیه مجبور به تحمل ۱ سال حبس تعزیری خواهد بود.»

محاكمة دوباره زندانی!

● محمد صادق هنرور شجاعی، (روحانی ۳۲ ساله)، مخالف اصل «ولایت فقیه» و وبلاگ‌نویس، در آبان ماه سال ۱۳۸۹ بازداشت شد. به مدت ۸ ماه و نیم در سلول انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری و پس از آن به بند ۳۵۰ منتقل شد. او سپس به اتهامات گوناگونی که خود ریز آنها را تا ۲۰ اتهام می‌داند به ۴ سال زندان، ۵۰ ضربه شلاق، خلع لباس روحانیت و پرداخت ۸ میلیون ریال جزای نقدی محکوم شد.

توهین به رهبری و آیت‌الله خمینی، اجرای پروژه اروپایی سازی اسلام و جاسوسی برای دولت آلمان از جمله اتهامات این روحانی است.

صادق شجاعی در آخرین روز مرخصی اش با دو چهره‌وله گفت‌وگو کرد و درباره جزئیات حکم و اتهاماتش توضیح داد. او در مورد اتهام پروژه «اروپایی سازی اسلام» ابتدا به برداشت‌های خود از اسلام اشاره می‌کند. وی خود را روحانی متجدد یا روشنفکر نمی‌داند ولی معتقد به پلورالیسم است.

شجاعی می‌گوید معتقد نیست که حکمی که مجتهد می‌دهد، حکم خداوند است، بلکه مجتهد را خطاپذیر می‌داند و عالم دینی را مصون از خطانمی‌داند و برای همین هم این آزادی را برای همه قائل است که هرکس می‌تواند برای خودش هر مرجعی را انتخاب کند.

این نظریات در کنار دانستن زبان آلمانی، پایه و اساس اتهام جاسوسی برای آلمان و نیز اجرای پروژه «اروپایی سازی اسلام» علیه شجاعی بوده است.

خطر روزنامه نگاران تبعیدی در خارج را تهدید می کند!

رسانه های مستقر در خارج از کشور کار می کنند، احضار و تحت فشار قرار می دهد. از تیرماه سال جاری بازهم تعدادی از اعضای خانواده های این روزنامه نگاران از این میان خانواده روزنامه نگاران رادیو فردا و صدای آمریکا و برخی رسانه ها و سایت های مستقل به مراکز وزارت اطلاعات احضار و برخی به شکل طولانی مدت بازجویی و تهدید شده اند.

● در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۹۲ پدر و مادر آرش سیگارچی روزنامه نگار تبعیدی و همسرش به وزارت اطلاعات گیلان احضار شدند. ماموران وزارت اطلاعات در طی بازجویی طولانی مدت از آن ها خواسته اند، که «آرش باید به همکاری خود با صدای آمریکا پایان دهد، با هیچ رسانه ای همکاری نکند و شغل آبرومندی برای خود پیدا کند و اگر این شرایط محقق نشود، دیگر اعضای خانواده و نزدیکان نیز احضار و ممکن است بازداشت شوند. آرش سیگارچی و مسیح علی نژاد بیش از پنج سال است که در پی تهدیدهای مکرر و بازداشت ها و محکومیت های سنگین زندان مجبور به ترک کشور خود شده اند.

● «آنچه رژیم تهران با خانواده های روزنامه نگاران می کند، آشکارا به معنای گروگان گیری خانواده های شهروندان اروپایی و آمریکایی است. جامعه جهانی باید در برابر این حمله ای از راه دور واکنش جدی نشان دهد. استفاده ای از ابزاری از نهادهای دمکراتیک کشورهای آزاد و از جمله در انگلستان، از سوی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و برای به سکوت وادار کردن روزنامه نگاران و مخالفان غیر قابل پذیرش است.»



خانواده های آنان هم تحت فشار وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و صدا و سیما قرار گرفته اند!

نگاهداری طولانی مدت در سلول های انفرادی و شکنجه بدست می آید، به شکل دائم از این رسانه پخش می شود.

س علیرغم برخی اقدام های راه گشایانه ی رئیس جمهور میانه رو ایران، حسن روحانی در عرصه جهانی و آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی، پیش از سفر به آمریکا برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اما سرکوب و تهدید حرفه کاران اطلاع رسانی متوقف نشده است.

ش وزارت اطلاعات همچنان خانواده های روزنامه نگارانی را که برای

همکاران صدا و سیما جمهوری اسلامی است.

● رئیس سازمان رادیو تلویزیون دولتی ایران، مستقیم از سوی علی خامنه ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی منتصب می شود. عزت الله ضرغامی، رئیس کنونی صدا و سیما از جمله شخصیت های ایرانی است که در فهرست ناقضان فاحش حقوق بشر اتحادیه اروپا قرار دارد. صدا و سیما جمهوری اسلامی همدست رژیم ایران در سرکوب روزنامه نگاران و شهروندان و بنگبار است. اعتراف های اجباری زندانیان سیاسی، که در پی بازداشت و

روزنامه نگار تبعیدی است، که در ایران تعداد زیادی از روزنامه نگاران زندانی هستند و صدا و سیما در این باره امکان صحبت کردن را به مخالفان نمی دهد. این رویداد هم زمان از سوی خبرنگار یکی از شبکه های آزاد تلویزیونی مستقر در لندن فیلم برداری شد و در شبکه تلویزیون رها و بر روی یوتیوب منتشر شد.

● اخطارنامه ای ارسال شده برای مسیح علی نژاد، هژبر افشار را روزنامه نگار مستقلی معرفی می کند که «به سیاست علاقه ندارد» اما این روزنامه نگار در واقع یکی از وفادارترین

ژ «گزارش گران بدون مرز» از تهدیدهای زنجیره ای علیه روزنامه نگاران تبعیدی و خانواده های آنها در ایران می گویند، از این میان، احضار خانواده آرش سیگارچی خبرنگار صدای آمریکا و تهدید مسیح علی نژاد روزنامه نگار مستقل در لندن را محکوم می کند. کارزار تهدید و سرکوب از سوی وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران هدایت می شود.

● گزارش گران بدون مرز در این باره اعلام می کند: «علیرغم فریبکاری برای پنهان کردن احتمال اقدام قضایی علیه مسیح علی نژاد، اما صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران در پشت این تهدید قرار دارد. این سازمان ارگان پروپاگاندا و در بسیاری موارد ابزار سرکوبی در خدمت رژیم است. جمهوری اسلامی باید به آزار مسیح علی نژاد و خانواده ای آرش سیگارچی و دیگر خبرنگاران تبعیدی پایان دهد.»

● ۲۵ شهریور ماه ۱۳۹۲ (۱۶ سپتامبر ۲۰۱۳)، وکیل هژبر افشار همکار صدا و سیما جمهوری اسلامی در لندن، اخطارنامه ای، که می تواند به شکایت در مراجع قضایی منجر شود، برای مسیح علی نژاد ارسال کرده است. در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۹۲، (۲۰ اگوست ۲۰۱۳) سال جاری هنگامی که همکار صدا و سیما جمهوری اسلامی در حال مصاحبه با یک خانواده ای انگلیسی در باره ی ماجرای روزنامه ی گاردین و سخت گیری دولت انگلستان نسبت به این روزنامه بود، مسیح علی نژاد در کادر دور بین قرار گرفت و با مورد خطاب قرار دادن فرد مصاحبه کننده به ایشان توضیح داد که

(۴۶)

ملاور با رخصت!



در آن نامه، آقا محمدخان به «حاجی بابک مجتهد» نوشته بود که تا بامداد روزی دیگر هنگام نماز صبح، مرد شاکي، به حضورش برسد. ضمناً شب هنگام نیز خان قاجار، پیش از خوابیدن، به مأموران خود گفت که روز بعد هنگام نماز بامدادی، شخصی را که درخواست دیدار از مرا، دارد به حضورم راهنمایی کنید. آن شب کشیک صادق خان نهاوندی نبود. و بامداد، مرد شاکي رانید. و آن مرد به پیشگاه آقامحمدخان بار، یافت. خان قاجار از او خواست که آنچه را که روی داده است، برایش بازگوید. مرد شاکي همه چیز را گفت، و حتا نشانی چهره‌ی صادق خان نهاوندی را که روی بینی اش اثر سالک بود نیز گفت. و نشانی‌ها را چنان روشن و صریح گفت، که آقامحمدخان نسبت به صادق خان، کاملاً ظنین شد، و به

مرد بازرگان گفت: من، هم اکنون کسی را به حضور می خوانم تا دستوری به او بدهم. توسرت را پایین بینداز که متوجه چهره ات نشود. ولی از زیر چشم، او را بنگر، و هنگامی که او رفت، به من بگو که آیا آن مردی که بادو نفر دیگر به خانه ات آمد، این شخص بود، یا نه؟ سپس پیشخدمت را فراخواند، و گفت: به صادق خان بگو که به حضور بیاید. «خوجه قاجار» می دانست که کشیک صاق خان، از یکساعت پیش آغاز شده است لحظه ای بعد، صادق خان نهاوندی به حضور آقا محمدخان رسید، و پس از ورود کرنشی کرد و روبروی او ایستاد. مرد شاکي نیز پشت به در ورودی، و رو به آقا محمدخان ایستاده بود، و رخت و پوشش او، به جز پوشش راحتی بود، که در روز رفتن صاق خان و دو تن

فراش خلوت، به خانه اش رفته بودند ضمناً گلاهی هم بر سر داشت. این بود که صادق خان، هنگامی که وارد اتاق آقامحمدخان شد، توجهی به مرد شاکي نکرد. آقامحمدخان، به صادق خان گفت: آیا نامه ای را که دیروز برای مجتهد شهر، (حاجی بابک) نوشته بودم به دستش رساندی؟ صادق خان گفت: آری شهریار. آقامحمدخان گفت: بسیار خوب. به فراشان بگو بیایند و چراغ های لاله را ببرند (چون هوا در آن موقت روشن شده بود). صادق خان بی درنگ خود خم شد، و چراغ های لاله‌ی دوسوی خان قاجار را برداشت تا از اتاق بیرون ببرد. مرد شاکي در این هنگام سر خود را پایین انداخت که صاق خان نتواند او را ببیند. پس از رفتن صادق خان، آقا محمدخان از مرد بازرگان پرسید: آیا او را شناختی آیا این مرد، همان کس که به خانه ی تو آمد، بود؟! مرد توانگر گفت: آری شهریار. این مرد بی تردید و بدون شک همان کسی است که بادو تن فراش وارد خانه‌ی من شد، و معادل پنجهزار تومان پول و جواهر از من گرفت و گفت، شخص شاه دستور داده است. آقامحمدخان اندکی خاموش ماند، و سپس گفت: خانه و زیستگاه تو کجاست؟ مرد، نشانی خانه ی خود را داد، و آقامحمدخان یادداشت کرد. سپس خان قاجار گفت: تو برو، و در خانه ات باش تا من به تو خبر بدهم. و موقع خروج از اینجا نیز، سرت را پایین بینداز، و حتی المقدور کاری کن، که کسی چهره‌ی تو را نبیند. مدتی که از رفتن مرد توانگر شاکي

گذشت، آقامحمدخان، صادق خان نهاوندی را فراخواند و گفت: فوراً سوار شو، و به روستایی که در سه فرسنگی اینجا است، و زردآلوهایش معروف است برو، و مقداری از آن زردآلوها را بیاور. صادق خان، این دستور را نشانه ی اعتماد خان قاجار نسبت به خود دانست. زیرا دستور آوردن خوراک یا میوه از سوی شاهان به کسی یا مأموری، نشانه‌ی اعتماد و اطمینان او، نسبت به آن شخص بود. و اینگونه مأموریت‌ها، موجب مباهات و افتخار آن شخص و یا آن مأمور می شد. بهر روی. صاق خان کرنشی کرد و گفت: شهریارا اکنون مدتی از روز گذشته است و من نمی توانم امروز زردآلوها را برای شما بیاورم. زیرا سه فرسنگ راه را باید بروم و بازگردم. و دست کم دو، سه ساعت هم، چیدن و جدا کردن زردآلوها از درخت، و سپس گذاردن آن هادر جعبه وقت می گیرد. آقامحمدخان گفت: من نمی خواهم امروز بازگردی. می توانی فردا بیایی. ولی فردا باید زمانی اینجا باشی که من هنگام خوردن ناشتایی، زردآلوها را داشته باشم. صادق خان، بیدرنگ پس از بیرون آمدن از نزد آقامحمدخان، اسبی از اصطبل ویژه گرفت و حرکت کرد. ساعتی پس از رفتن صادق خان، به سوی روستای یاد شده، خان قاجار دستور داد که خانه‌ی او را بازرسی کنند. و یکی - دو ساعت بعد، زینت‌ها و طلاهایی را که صادق خان از مرد شاکي گرفته بود، در خانه اش پیدا شد، و آنها را به حضور آقامحمدخان آوردند. آقا محمدخان، بازرگان شاکي را فراخواند، و زینت های زرین را به او نشان داد.

آن مرد گفت: این ها بخشی از چیزهایی است که با ابزارهای آرایشی دیگر، همراه با مقداری پول نقد، در آن شب به زور از من، به نام شما گرفته شده است. خان قاجار گفت: بقیه چیزهای دیگری که از تو گرفته شده است، نزد دو نفر دیگر است که همراه مردی که تو دیدی به خانه ات آمده بودند. فردا بامداد، آن دو تن دیگر را نیز خواهیم شناخت. و هرچه پول و طلا و گوهر را که از تو گرفته اند، به تو، پس خواهیم داد. و هر سه تن را مجازات می کنم. بامداد روزی دیگر، صادق خان، در حالیکه دو جعبه زردآلورا در دو لنگه خورجین گذارده بود، بازگشت، و یکسر به اردوگاه آقامحمدخان آمد. و همینکه وارد شد، پیش از آن که نزد آقامحمدخان برود، و بگوید که زردآلوها را به آبدارخانه برده و به آبدارباشی سپرده است، دو فراش خلوت که با او به خانه مرد توانگر رفته بودند، چگونگی رویداد روز گذشته و بازرسی خانه ی او را به آگاهی وی رسانیدند. و به او گفتند که از خانه اش مقداری گوهرهای آرایشی به دست آوردند که نزد آقامحمدخان است. صادق خان نهاوندی پی برد که خواست آقامحمدخان از فرستادن او به روستایی در سه فرسنگی شهر، و آوردن زردآلو، برای این بود، که وی را از شهر دور کند و خانه اش را مورد تفتیش قرار دهد. و همچنین فهمید که آقامحمدخان مرد توانگر را شناخته و او را احضار کرده است، و چیزهایی را که از خانه ی او به دست آورده، به آن مرد، نشان داده است. از نشانه هایی که فراشان از آن مرد که به حضور خان رفت، و به صادق خان دادند همه چیز برای صادق خان

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲- جشن‌های ایرانی
- ۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶- توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸- منم بابک (چاپ دوم)
- ۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳- حافظ و کیش مهر
- ۱۴- شیر گریان
- ۱۵- یعقوب لیث صفا
- ۱۶- ده ابر مرد تاریخ ایران



برای تهیه کتاب‌ها با دفتر هفته‌نامه
«فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸



ایم، به او بدهیم، دیگر با ماکاری
نخواهد داشت.

(زیرا در زمان پادشاهی اش، چند
نمونه از این کارها از وی سرزده بود، که
در آینده به آنها خواهیم پرداخت)

هنگامی که صادق خان وارد اتاق
آقامحمد خان شد، از چهره‌ی وی
اینگونه تشخیص داد که علاقه‌ای به
جز خوردن زردآلوه‌ها، ندارد.

در حالیکه، پس از اینهمه کار با
آقامحمدخان، هنوز نمی دانست که
او، مردی بسیار تودار است، و هرگز از
چهره اش نمی شد پی برد که
خشمگین است یا خونسرد.

باری آقامحمدخان، با صادق خان
درباره‌ی زردآلوه‌ها سخن گفت، و
دستور داد که یکی از آن دو جعبه را
بگشایند. و یکی از زردآلوه‌ها را برداشت
و پس از بیرون آوردن هسته‌ی آن،
زردآلورا خورد و گفت: زردآلورا باید به
هنگام صرف ناشتایی خورد، زیرا
زردآلویی که بامداد خورده شود،
سودش چند برابر آن است که در زمان
های دیگر بخوریم. و سپس «خوجه
قاجار» مزه و شیرینی و پراپی زردآلورا
ستود.

صادق خان نیز پیوسته سخنان
آقامحمدخان را تأیید می کرد و می
گفت: بله قربان درست می فرمایید.
ان شاء الله گوارای وجود مبارکتان

باشد!!
اگرکس دیگری به جز صادق خان بود،
با این برخورد می اندیشید که خان
قاجار، مسئله‌ی دستبرد به مرد توانگر
رافراموش کرده است، ولی صادق خان
که به روحیه آقامحمدخان وارد بود و از
نزدیک با او کار کرده بود، می دانست که
وی هیچگاه، هیچ نکته و حادثه‌ای را
فراموش نمی کند. منتها، صادق خان
گمان می کرد که «خوجه قاجار» نمی
خواهد آنها را تنبیه کند. و به احتمال
زیاد قسمتی از غنیمت‌ها را از آنها
خواهد گرفت!

بهر روی. آقامحمدخان پس از اینکه
مقداری از زردآلوه‌ها را خورد، به صادق
خان گفت: بقیه را ببر، و در آبدارخانه
نگهدار.

صادق خان دو جعبه را که یکی از آنها
دست نخورده بود، از اتاق بیرون آورد.
دو شریک خلافتکار او، که با هراس و
وحشت در پشت در، منتظر بیرون
آمدن صادق خان از اتاق شاه بودند، از
او پرسیدند: خان قاجار درباره‌ی
دستبرد ما، چه گفت؟

صادق خان گفت: امروز فقط راجع به
زردآلو صحبت کرد، و درباره کار ما،
چیزی نگفت.

ادامه دارد ...

روشن شد.

این بود که بیدرنگ دو فراش خلوت را
به جای دنجی برد، و سرگرم مشورت
شدند تا چه کنند. هر سه تن به شغل
های خود دلبستگی داشتند. زیرا
کارکنان خلوت بزرگان بودند که مقام
بسیار بالا و پراهمیتی بود. ولی صادق
خان بیش از دو تن دیگر به کار خود
علاقه مند بود.

درست هنگامی که آن سه تن سرگرم
مشورت بودند، به صادق خان گفتند که
شهریار او را فراخوانده است و می گوید
من منتظر زردآلوه‌ها هستم.

این دستور آقامحمدخان برای اغفال
صادق خان بود، و اتفاقاً آقامحمدخان
موفق هم شد.

زیرا زمانی که صادق خان شنید که خان
قاجار گفته است: من منتظر زردآلوه‌ها
هستم. با خود گفت: شهریار با من
برسر لطف است. و گرنه این جمله را بر
زبان نمی آورد.

به همین انگیزه به جای این که دستور
دهد که آبدار باشی دو جعبه را به
پیشگاه خان قاجار ببرد، خود، آنها را
نزد وی برد، و پیش از آن که از دو فراش
خلوت جدا شود، به ایشان گفت: من
گمان می کنم که دچار دردرس و خطر
نخواهیم شد. چون شهریار با من
لطف دارد، و پیش بینی می کنم که اگر
نصف بهای آنچه را که به دست آورده

... راویان اخبار و طوطیان شکر شکن شیرین گفـتار

چگونه ایران «تماشاخانه» دار شد؟! (۱۰۹)



نقل و نقالی و قصه گوئی!

رواج در شب افسانه گفتن و شب را به افسانه زنده داشتن!



اردوان مفید

برای برگزاری مهرگان روی صحنه بزرگ تماشاخانه «کادگان» (Cadogan Hall) در لندن هستیم، مردم از زن و مرد، در انتظار دیدن چیزی هستند که اکثراً سابقه ذهنی از آن ندارند، صرفاً در

تبلیغات آمده است «نقل شاهنامه»، باورکردنی نبود، بالباس خاص و صدای ضرب زورخانه و با شعری که حکایت از یک نوای آشنا داشت، سالن بزرگ تماشاخانه در میان همه تماشاگران ناگهان به سکوت نشست، آغاز چنین بود:

همه رخس اندیشه را زین کنیم
جهان را به شه نامه آذین کنیم
هرآن کس که شه نامه خوانی کند
چه مرد و چه زن پهلوانی کند

صدای کف زدن تماشاگران سرآغازی شد بر داستان ضحاک ماردوش و خروش کاوه آهنگر و بازگشت آرامش و برکت و آزادی توسط فریدون. نکته ها و گفته های فردوسی بزرگ چنان تیری هرکدام درست بر هدف می نشست

مردوزن و پیرو جوان چنان به هیجان آمده بودند که زمان گفتن «چو ایران نباشد تن من میاد» سالن از جاکنده شد و صدای کف زدن هانشانگر درک و قبول تماشاگران بود... با خود اندیشیدم که تأثیر یک چنین کلامی هرگز اتفاقی نیست این یک امر فرهنگی است و باید در موازات آنکه «چگونه ایران تماشاخانه دار شد» به آنچه که «تحول نقالی و قصه خوانی» و بالاخره تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی در گذشته ای دور بوده است پرداخت و این مقالات را نیز شامل این پژوهش نمایشی کرد و به مشتاقانی که با شنیدن صدای یک نقال و ضرب زورخانه و پیام های جاودانه قهوه خانه ها به هیجان می آیند، سرنخی را بدهیم تا بدانند،

هرچند ما «تأثر» این سوقات ارسالی فرنگ را با آغوش باز به خانه خود راه دادیم و در برپایی صحنه تأثر و پرورش آن کوشیدیم اما هنوز زیربنای هنر بازیگران خوب و نام آور ایران ریشه در همین اجرای تک نفره و نقالی ها داشته است. از این رو من که خود شاگرد این مکتب هستم، در همین اجرای اخیر خود در لندن دریافتم که این رشته از هنر هرگز در ایران نمرده است و هنوز قادر است که به مرزهای تازه ای دست یابد. و اما پیرسالار این بخش از پژوهش ما کسی نیست جز دکتر محمد جعفر محجوب، که استاد محبوب من بود و او بود که دریچه ای علمی به روی این هنر سنتی گشود و در کتاب «۱۴۰۰» صفحه ای خود تحت

عنوان «ادبیات عوام» که به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری به زیور چاپ آراسته شد، تحول هنر نقالی را با خصوصیات یک استاد درد آشنا همراه با قلمی گرم که گوئی خود مرشد این «پژوهش خانه» نمایش های عامیانه ایران است چنین می نویسد:

تحول نقالی و قصه خوانی، تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی
«در ایران داستان سرایی سنتی بسیار کهن دارد. قدیم ترین سندی که بعد از اسلام در این باب در دست است گفته ی «ابن ندیم» در «الفهرست» است که رواج دادن داستان سرایی در شب را به اسکندر نسبت می دهد.
محمد بن اسحاق می گوید: نخستین کسانی که افسانه تصنیف کرده اند و آن را

PALACE REAL ESTATE INC



مشاور املاک
مهین میرحسینی

به فکر خرید یا اجاره خانه هستید؟
با ما همراه شوید!

BROKER

MAHIN MIRHOSEINI

Office: (818) 708-0505

Cell: (818) 935-9841

4041 Alonzo Ave.,

Encino, CA 91316

BUYING OR SELLING A HOME?
LET US HELP YOU

گرچه ما از تأثر غرب استقبال کردیم اما هنوز زیربنای هنر بازیگران خوب و نام آور، ریشه در اجرای تک نفره نقالی دارد!

در کتاب «هفت پیکر»، به روایت نظامی، دختران پادشاهان هفت اقلیم هریک در نخستین شبی که بهرام گور به شبستان ایشان قدم می نهاده است او را به افسانه سرگرم می کرده اند. در داستان «خسرو و شیرین» نیز «بزرگ امید»، وزیر خسرو، در نخستین روز بعد از زفاف با شیرین یک کتاب کلیله و دمنه را به اختصار و با ایما و اشاره بدو باز می گوید.

به همین شیوه مادران همواره فرزندان خویش را با افسانه گفتن در خواب می کنند و نخستین معلومات و تراوش های ذهن و ذوق بشر بیشتر در افسانه های دینی است که در طی آن ها مسئله ی هستی و آفرینش جهان و انسان به زبان افسانه طرح و حل شده است. لیکن هیچ یک از این ها را نمی توان ریشه و سابقه ی فنی دانست که در ایران بعد از اسلام، و کم و بیش در تمام ممالک اسلامی، رواج داشته است و امروز در ایران آن را نقالی می نامند و گروهی مردم گرم سخن و چرب زبان، که در داستان زدن و افسانه سرایی تخصص یافته اند، در جاهای معین مردم را سرگرم می کنند و از این راه نان می خورند.

استاد معمولاً به اینجاکه می رسید یکی از ما را به خواندن گوشه ای از یک داستان با صدای نقالان ترغیب می کرد و هوای مجلس درس را به مجلس نقل مبدل کرده بقیه این رشته از نمایش های عامیانه را توضیح می دادند، فراموش نمی کنم که استاد همیشه آراسته و باکت و شلوار و کراوات و رأس ساعت ۹ صبح های دوشنبه در دانشکده هنرهای دراماتیک حاضر می شد، آن هم در کلاسی که جای سوزن انداختن نبود و در میان ما جوان ترها، چهره های قدیمی تأثر، هوشنگ بهشتی، محمدعلی کشاورز، جمشید مشایخی، بهمن مفید و... به چشم می خورد اکثراً استاد نصرت الله خان کریمی نیز در این کلاس می نشست و به قول خودش کسب فیض می کرد. کلاس ادبیات عوام دکتر محبوب خود مانند مجلس زنده ای بود که مرشدی بر «سر تخت» نشسته است و با دمی گرم نقل قصه می کند...

حکایت همچنان باقی...

همچنان تشنه به پای رادیو می کشاند دل می سپاریم. همان شیوه ای که قرن ها نقالان در قهوه خانه توانسته بودند سی شب متوالی تماشاگران مشتاق را به دنبال داستان های دنباله دار خود بکشاند، این همه را ما همه تجربه کرده ایم و در وجود ما به گونه ای ثبت شده است، استاد ادامه می دهد:

«شیوه قصه در قصه و داستانی که به داستانی دیگر تبدیل می شود تاریخ ادبیات عوام ایران را رنگارنگ کرده است مثلاً: در «سندبادنامه»، مجموعه ی کهن داستان هایی از مکر و بی وفایی زنان که در عصر ساسانی از سنسکریت به پهلوی ترجمه شده است، شاهزاده ای به تهمتی گرفتار می آید و پدر اراده ی سیاست کردن و کشتن او را دارد. هر روز یکی از وزیران وی به نوبت به پیشگاه شاه می آیند و در برابر تهمت زننده - کنیزکی که بر شاهزاده عاشق شده و او را به خود خوانده و شاهزاده از آن خیانت سرباز زده است - از شاهزاده دفاع و برای تأیید مطلب خویش یک یا دو داستان نقل می کنند. کنیزک برای اثبات دعوی خویش حکایتی را شاهد مدعای خود می آورد تا پادشاه را به کشتن فرزند برانگیزد. «سندبادنامه» مجموع این داستان هاست که در طی یک داستان اصلی از پی یکدیگر می آیند.

در مجموعه ی داستان دیگر، یکی بختیارنامه که تحریرهای فراوان با انشاهای گوناگون از آن در دست است. دیگری «نُه منظر» نیز ساختی مانند سندبادنامه دارند.

از هزار افسانه،
تا هزار
و یک شب،
سندبادنامه،
خسرو شیرین
و کلاس نقالی
استاد محبوب!

به صورت کتاب درآورده در خزانه های خود نگاه داشتند «فرس اول» بودند. ایشان بعضی از این افسانه ها را از زبان جانوران نقل می کردند. پس از آن پادشاهان اشکانی که دومین سلسله ی پادشاهان ایران بودند آن را به صورتی اغراق آمیز درآوردند و شاهان ساسانی چیزها بر آن افزودند...

محمدبن اسحاق گوید: اگر خدای خواهد درست این است که نخستین کسی که در شب افسانه گفتن را رواج داد و شب را به افسانه زنده داشت اسکندر بود! وی گروهی داشت که او را می خداندند و افسانه ها برایش ساز می کردند. لیکن از این کار قصد لذت بردن نداشت بلکه حفظ و حراست خویش را اراده کرده بود و پس از او پادشاهان از کتاب هزار افسانه برای این کار استفاده کردند.

بسیاری از متن های داستانی کهن ایرانی و هندی نیز بر اساس قصه گفتن بنا شده است: در کلیله و دمنه، بیدپای برهمن برای دابشلیم، رای هند، داستان می زند، و مقصود خویش را به تمثیل بیان می کند. در هزار و یک شب دختری برای رهایی یافتن از مرگ، پادشاه را به افسانه سرگرم می کند و هزار و یک شب یا شب های بسیار - اگر هزار را قید کثرت بگیریم - برای او داستان می گوید و بامدادان قصه را در جایی حساس و هیجان آورده می کند تا پادشاه برای شنیدن باقی داستان روزی دیگر کشتن وی را به تأخیر بیندازد.

و عجب آن که وقتی ما بچه ها با هیجان و اشتیاق چشم به دهان مادر برای ادامه قصه می دوختیم و با هر کلام و واژه به سفر ذهن می رفتیم، ارزش این داستان ها را با جان و دل دنبال می کردیم، و پس از آن با گوش دادن به قصه های شب رادیوی ایران که داستان هزار و یکشب را به زیبایی نقل می کرد و با جمله «و ای ملک جوانبخت» با رویاهای برآمده از آن قصه چشم می بستیم و در خیال پرواز می کردیم و یا در آن لحظاتی که البته هنوز تلویزیون نیامده بود و ما گوش هایمان را به «رادیوی گراندیک» قدیمی پدر می چسباندیم که صدای گرم «صبحی» را که قهرمان داستان را گاه وسط امواج دریانگه می داشت و گاه به میان زمین و آسمان و برای فردا ما را

مراجعت به بروز!

۷۸

«به قلم یکی از نویسندگان»

در رمان «شکر تلخ» نوشته زنده یاد «جعفر شهری» ماجرای زندگی جوانی تهرانی به نام میرزا باقر را در اواخر قاجاریه شرح می دهد. با پایان «شکر تلخ» به تقاضای خوانندگان، زندگی ناتمام میرزا باقر قهرمان اصلی آن را «به قلم یکی از نویسندگان» ادامه دادیم.

او پس از حوادثی در مشهد، همراه عبدالله خان مأمور تأمینات راهی تهران می شود. در راه با خانواده حاج علیرضا، دختران و دامادش آشنا و همگی به تهران می آیند و در منزل حاج علیرضا پدر اقدس می مانند.

کبری بیوه میرزا باقر نیز با پسر خاله مادرش معین نابینا منصور خان ازدواج و پسرش به دبیرستان نظام می رود. میرزا باقر با معرفی آقا عبدالله به استخدام شهرداری کل کشور در می آید. رئیس اداره آگاهی به آنها مأموریت محرمانه داد که یک باغ و خانه را در شمیران تحت نظر بگیرند که عده ای از رجال، وزراء، افسران ارشد ارتش، دیپلمات های خارجی ماهی یک شب در آنجا جلسه داشتند و دستور داده شد این جلسات را در یکی از سالن های شهر تهران برگزار کنند.

میرزا باقر روزی در بستنی و پالوده فروشی اول خیابان باب همایون رفت و با عشرت خواهر عزت دوست سابق خود آشنا می شود.

حاج علیرضا که مریض بود فوت شد و پس از چند روز (امیر) پسر اواز سربازی آمد. حاج علیرضا در وصیت نامه خود برای همه حتی عبدالله خان و میرزا باقر و رقیه صیغه سابقش از ثروت فراوان و مال و املاک وسیع خود ارثیه ای تعیین کرده بود. پسرش حجره او را در بازار را راه انداخت و در خانه ای که پدرش در محله جدید تهران (باغ صبا) خریده بود، مستقر گردید.

دزدان به حجره حاج علیرضا دستبرد زدند و موجودی پارچه های انگلیسی انبار را ربودند یکی از سارقان به نام «ابرام فاستونی» که دزد قماش پارچه بود این باند را لو داد که مربوط به استوار محمود رضامیرزایی رییس سابق انتظامات و مراقبت گمرک تهران و معروف به «محمود گمرکچی» بود. ولی مأموران پس از چندی او را دستگیر کردند که هفته های بعد به طور مشکوکی در زندان مرد. به میرزا باقر مأموریت دادند که همراه مأمور دیگری به نام «نفیس آقا» به شیره کش خانه «سوسکی» در چهارراه مولوی کوچه پشت سینما تمدن بروند و در آنجا بر حسب تصادف انبار سوخته تریاک را در کف حیاط کشف کرد میرزا باقر ارتقاء مقام پیدا کرد و در میهمانی رییس تأمینات در خانه اش با «طلعت» خواهرزاده او آشنا شد که تازگی از شوهرش طلاق گرفته بود.

در آن مهمانی خبر شدند که هیتلر در اروپا جنگ را شروع کرده است ولی ایران بی طرفی خود را اعلام کرده است جاسوسان آلمان و انگلستان به شدت در ایران فعالیت می کردند. اتباع خارجی در ایران زیر نظر بودند و باید به شهرانی مراجعه می کردند روزی میرزا باقر با یک زن و مرد جوان خبرنگار فرانسوی در شهرداری آشنا شد. آنها بارها به ایران آمده بودند و به زبان فارسی آشنایی داشتند. آن دو را میرزا باقر به قهوه خانه دور افتاده ای در بهجت آباد و در بیابان های شمال تهران برد. در آن قهوه خانه ی مصفا، از آنها با عرق ۵۵ و حشیش (چیق قهوه خانه چی) پذیرایی کرد. زن فرانسوی حشیش زده و

مست با میرزا باقر معاشقه کرد و در قهوه خانه با هم خوابیدند. سرتیپ فضل الله خان که عضو ارشد اداره سیاسی بود به اتاق آنها آمد و گرم صحبت بودند که رقیه از منزل حاج علیرضا سررسید و گفت پدر «زهر» آمده که او را با خود ببرد. زهرا هم دست به خودکشی زده است همگی به آنجا رفتند.

زن ها با دوا و درمان خانگی، «زهر» را که مرگ موش خورده، نجات دادند و سرتیپ فضل الله خان هم پدر او را متقاعد کرد که او را از سمنان به تهران منتقل کند. اقدس و منیره از آن روز تصمیم گرفتند که زهرا را به عقد برادرشان (امیر) درآورند. آنها از امیر خواستند یک مهمانی بر پا کند و چنانکه انتظار داشتند برادرشان شیفته زیبایی و جذابیت و متانت زهرا شد. او برای این شب قمرالملوک وزیری خواننده معروف را دعوت کرده بود. میرزا باقر با خانم جوان دستیار قمر آشنا شد و به او قول داد که دزد خانه خاله اش را پیدا کند اقدس به زهرا گفت: می خواهم با برادرم از نزدیک آشنا شوی!

اقدس پس از کمی آن دورا تنها گذاشت. اقدس حامله بود و دردی در کمرگاه و شکمش حس کرد که یک دفعه دردش گرفت و او را به خانه اش رساندند و زینت السادات ماما را خبر کردند و روزی بعد پسری زایید. با فرارسیدن عید مبعث قرار بود عده ای از زندانیان را عفو کنند و آزاد نمایند، به عبدالله خان و میرزا باقر معمارزاده مأموریت دادند که به عنوان زندانی به زندان قصر بروند و آن ها هم افراد واجد شرط را (سوای پرونده اشان) میان زندانیان سیاسی و معمولی شناسایی کنند.

میرزا باقر به عنوان یک لات شرور به زندان و بند مجرمین و آقا عبدالله به میان زندانیان سیاسی رفتند. پس از چند روز آن دو، زندانیانی را که باید آزاد شوند و بیش از هفتاد زندانی و سیاسی و معمولی بودند، معرفی کردند و از جمله محسن جوان مظلوم و معصومی که به جرم معاونت در قتل به زندان افتاده بود و دوسه زندانی به او تجاوز می کردند.

زندانیان وقتی از زندان قصر بیرون آمدند دیدند که خانواده هایشان را هم خبر کرده اند از جمله «کبری» خواهر «علی کرمو» قاتل که او محسن را - که می دانست عاشق خواهرش کبری ست - به جرم معاونت در قتل، شریک جرم خود کرده بود. کبری به محض دیدن محسن بدون هراس او را بغل زد.

«محمد مسگر» کاسب محله نزدیک منزل حاج علیرضا چند روز مراقب بود که می دید که کسی به خانه مرحوم حاج علیرضا رفت و آمد نمی کند. پرسجوشد و فهمید که همگی به واسطه زاییدن اقدس خانم به منزل آنها رفته اند. او جریان را به رفیقش «اسدالله کچل» دزد معروف اطلاع داد و قرار شد به این خانه دستبرد بزنند. دست بر قضا میرزا باقر و آقا عبدالله همانروز از مأموریت زندان قصر به خانه برگشته بود و رقیه برای آنها غذا تهیه کرده بود. در نیمه های شب که آن سه نفر در خواب خوش بودند دزدان به خانه راه یافتند و پس از سرقت محمود مسگر در زیر زمین پنهان شد و اسدالله کچل از ایوان این منزل به ایوان منزل سرهنگ محمد ولیخان همسایه آنها رفت و دست به دزدی پول و جواهرات زد که سرهنگ ناگهان بیدار شد و فریاد ای دزد! او در محله پیچید و میرزا باقر و آقا عبدالله و رقیه هم بیدار شدند.

فحشش می دادند و همه می گفتند: «خدایی بود که او گیر افتاد و گرنه شب های دیگر نوبت دزدی از خانه آنها بود!» آنها هنوز ایستاده بودند طبق معمول، یک کلاغ و چهل کلاغ از این دزدی برای هم تعریف می کردند.

عبدالله خان در راکه بست در اتاق دم دست دید که رقیه روی قالی از حال رفته! زن به شدت ترسیده بود. انگار میچ او را هنگام عشق بازی اش با میرزا باقر گرفته باشند رنگ به رو نداشت. میرزا باقر دوید که روی اجاق آب گرم درست کند و نبات داغ برای او درست کند و پرستاری از رقیه را به عبدالله خان سپرد و بخصوص لفتش می داد که دوست اش که آن مرد میانسال نیز در غیبت همسرش فرصتی پیدا کند و باریقه که از حال رفته، اگر جرأت کند، با دست زدن به تن و بدن او و احیاناً بغل کردنش برای به هوش آوردن او «حالی» کند.

عبدالله خان از این که می دید پیکر زن جوان روی قالی انگار که در انتظار مردی خود را به خواب زده، دستپاچه شده بود. کنارش نشست، دگمه های او را باز کرد و از کوزه چند مشت آب به

مأموران به درون راهرو آمدند و از گفته های سرهنگ محمد ولیخان گزارش کوتاهی تهیه کردند و او که می خواست تمام این افتخار دزدگیری به نام او باشد حاضر شد همراه آنان به کلانتری شمس العماره برود.

میرزا باقر و عبدالله خان هم به افسر کلانتری شناسایی دادند و پاسبانان، دزدان را از تونل مردمی که دو طرف کوچه صف کشیده بودند، گذراندند. بعضی از زن های محله وقتی محمود مسگر کاسب محله اشان را می دیدند، به صورت او تف می انداختند و

طرف در منزل دوید که رقیه و میرزا باقر از بالای پله ها او را دیدند و به سرعت خود را به او رساند و میرزا باقر با یک خیز او را نقش زمین کرد. تازه صبح شده بود که کوچه پر از غلغله همسایه ها شد آقا عبدالله هم دزد اصلی را از ایوان به نزد رفیقش آورد پشت در. ستوان نجومی افسر کلانتری خود را معرفی کرد و بعد صدای سرهنگ شنیده شد:

-آشناس در رو باز کنید...!

دزدها از دیدن افسران و پاسبان ها بیشتر ترسیدند و لرزیدند.

آن دو که با شنیدن «ای دزد!» مستی و شبخوابی از سرشان پریده بود. طرف لباس هایشان رفتند و پوشیدند و همین موقع آقا عبدالله که متوجه سرهنگ محمودولی خان همسایه اشان روی ایوان شده بود، خودش را به ایوان منزل رساند و بی هدف دو گلوله از تپانچه شلیک کرد که اسدالله کچل از ترس گوشه ایوان خزید و همزمان سرهنگ و عبدالله خان به بالای سر او رسیدند.

با شنیدن صدای شلیک محمود مسگر هم از توی زیر زمین بیرون آمد و

صورت او پاشید و دزدکی به بهانه به حال آوردنش تن و بدن زن جوان را لمس کرد و به آغوش فشرد و به دوستش حسودی اش شد و با خودش گفت: «لاید دیشب هم تا صبح و او مدن دزدا، توی بغل همدیگه بودند!»

پس از مدتی میرزا باقر با لیوان نبات داغ و یک مشت کاهگل که از دیوار کنده بود، با سر و صدا سر رسید و دید که عبدالله بلاتکلیف بالای سر زن جوان نشسته و انگار عز گرفته:

- پس چرا بیکاری، دادی، قالی، فشار دادن شانه هاش... نفس بهش دادنی... آب به صورتش زدی...؟! خودش نشست و سر زن را توی بغلش گرفت و کاهگل نم زده را زیر بینی اش برد. او تکان خورد و بعد آهسته آهسته نبات داغ را بخوردش داد و چشمان رقیه نیمه باز شد و خودش را جمع و جور کرد:

- هیچیت نیست، هول کرده بودی...! زن انگار دنبال چادرش می گشت و وانمود می کرد که می خواهد دگمه های سینه اش را ببندد که میرزا باقر طوری او را از روی فرش بلند کرد که یک پستانش از چاک پیراهن او بیرون افتاد و چشمکی به عبدالله خان زد:

- چرا معطلی، دگمه هاشون رو ببند! اما دوستش خجالتی تر از آن بود که چنین جرأتی از خود نشان بدهد. زن جوان هم حالا بیشتر لفتش می داد که عبدالله خان هم حظ بصری کند و از دیدن اندام او لذت ببرد و بدش نمی آمد که او را هم به فیض برساند! مثل بقیه مردهایی که تا به حال صیغه اشان شده بود!

میرزا باقر او را که بغل اش بود روی قالی نشاند و تکیه اش را به تنه خودش داد. همین موقع در زدند و عبدالله پرید که برود ببیند چه کسی است که در میزند و این فرصتی بود که آن دو چنان همدیگر را بوسیدند که انگار سال هاست یکدیگر را ندیده اند و همراه با این بوسه نیز دست مرد داخل سینه او، پستان هایش را می فشرد.

صبح اول وقت که سرتیپ فضل الله خان در پشت میز کارش نشست بلافاصله خبر دزدی از منزل پدر خانمش را به اطلاع او رساندند. او ضمن این که به گزارش رییس دفترش گوش می داد که دزدها دستگیر شده اند، به چوب رختی رفت و کلاه افسریش را برداشت و طرف خانه پدر

خانمش حرکت کرد.

عبدالله خان از دیدن او، حس می کرد که از بلاتکلیفی راحت شده است. عینهو یک پدر، گونه او را بوسید و تبریک نوزادش را گفت و با هم داخل اتاق شدند که همه چیز مرتب به نظر می رسید:

عبدالله خان اشاره به رقیه کرد و گفت: - فقط در دسر این دزدی این بود که خانم هول کرده و من و میرزا باقر به هوشش آوردیم!

میرزا باقر هم به او تبریک گفت و صورت شوهر اقدس را بوسید و گفت: - چه کنیم توی خونه زن دیگه ای نبود. همه مثل پروانه دارند دور خانم

اقدس می گردند، خدا ببخشد، ولیعهد هم برای شما به دنیا آورده چی می گند گل بود به گلستان - نه - به سبزه آراسته شد!

سرتیپ فضل الله خان او را بغل کرد و دوباره بوسید:

- خدا از برادری ما کم اتون نکنه...! بعد رو کرد به رقیه و آقا عبدالله:

- شما با هم کارتون رو بکنید و بریم خونه ما، شمع و گل و پروانه هم جمعند و وجود شما رو کم دارند بخصوص که یک هفته ای میشه که شمارو ندیدیم!

آقا عبدالله که از ته دل خوشحال بود و گفت:

- ولی خونه دزد زده رو، نمیشه خالی گذاشت؟! -

- چرا نمیشه مگه خودتون نمیگید، جاده دزد زده، تایک ماه امنه!

بعد بازوی رقیه را گرفت و او را به طرف در اتاق برد که برود و آماده شود اما برای لحظات کوتاهی تحت تأثیر خوشگلی وحشی و تن و بدن و اندام او قرار گرفت ولی جرأت نکرد با آن که بازوی زن تو پنجه های او بود، آن را به علامت تحسین و یا اشتیاقی بفشارد و در حالی که هردو چشمانشان برق می زد و لپ هایشان گل انداخته بود!

- یا الله شما هم بجنبید که بریم خونه ما!



در حالی که کت عبدالله خان را به او میداد گفت:

- مٹ این که امروز کار اداری هم داریم ها؟!... زودتر!

خبر دزدی به منزل خانم اقدس هم رسیده بود و به محض دیدن آن چهار نفر زن ها از دور تشک زانو طرف آنها هجوم بردند.

- انشالله به خیر گذشت...؟! سرتیپ فضل الله خان رو کرد به عبدالله و میرزا باقر...

- بچاره دزدا، میگند که دزد ناشی به کاهدون میزنه، حکایت دزدای خونه اقدس خانومه، دیشب در روزی شون کور شده بود!

همه خندیدند و عبدالله خان و میرزا باقر سراغ اقدس خانم رفتند که بچه اش در کنار او خوابیده بود که از نوزادهای معمولی بزرگ تر به نظر می رسید و بابت هم قواری چشمگیر پدر و مادرش... با موهای سیاه بلند و مژه های سیاهی که موقع خواب بیشتر به چشم می خورد لپو و سرخ و سفید.

- بگردم قدرت خدا رو که بعد از اون همه زجر و مصیبتی که این خانوم کشید، خداوند چه شوهری و چه آقا پسری به او اعطا کرد!

- آقا عبدالله بزن به تخته، حقشون بود. خدا از بزرگی کمشون نکنه هر دو تاشون، از هیچ کمک و رحمتی و خیری به هیچ کس، کوتاهی نکردند و همیشه یه خروار دعا دنبال اوناس! خانم اقدس گفت:

- حالا بگید چطور متوجه شدید دزد اومده... چطوری اونا رو گرفتید... نترسیدید که بلایی سرتون بیارن... آخه تا به حال دو تادزد به جایی نرفته بودند دزدی!

- مضنه دزدا به خونه همسایه رفته بودند دزدی که او بلند شد و داد زد. رقیه گفت:

- نه عبدالله خان! اونا اول خونه ما رو جاروب کرده بودند مگه ندیدی دو تا گونی پر کرده و یکی از دزدا با خودش داشت می برد که آقا باقر از روی پله ها پرید روی کولش و زمین اش زد!

میرزا باقر دو تا روی دروغ او گذاشت و گفت:

- هم چین که دیدم داره از پله ها بالا میره که خودشو به در کوچه برسونه یه شیرجه رقتم به طرفش و روی زمین پهن شد... رقیه رو کرد به خانم اقدس.

- خانم جون میدونی دزد خونه ماکی

بود؟ همین محمود مسگر خاک بر سر که بغل سبزی فروشی دكون داره... شب های جمعه خودم چند دفعه نذری شما بابت حاج آقا رو در دكونش برده بودم، حالا نگودزد بوده و مانمی دونستیم!

منیر که تابه حال مشغول پذیرایی بود گفت:

-من تا یادمه چند دفعه بشقاب و پیاله و دیگچه های ما رو هم که داده بودیم سفید کنه، مال خود کرده بود و گفته بود گم شده! یادتون رفته و یک جایی افتاده! یه دفعه که باهاش سریک دیگچه جر و منجر کردیم، آقا جون گفت: «اون کاسبه و آبروداره، پایی اش نشید، خدا رو خوش نمیداد که اهل محله بهش بدگمون بشند و کارش از سکه می افته!»... کوفتش بشه اون یه بشقاب تر حلوائی که همون یه هفته پیش براش بردم، چقدر دعا کرد و خدا و پیغمبر و علی و حسن و حسین و حضرت فاطمه واسه آقا جون خوند، مرتیکه دزد!

سرتیپ فضل الله خان در حالی که می خواست به شهر بانی برگردد گفت:

-حالا دیگه از اون بگذرید... شنیدم که تمام پول و طلا آلات زن جناب سرهنگ رو هم اون یکی اشون جمع کرده بود که ببره!

عبدالله خان در حالی که همه زن ها خاموش بودند که به جریان دزدی گوش بدهند، گفت:

-جناب سرهنگ هم انگار دل شیر داشت همچین که می خواست دزده در بره مچ پاشو گرفت، اومد که پرویی کنه و گلوی جناب سرهنگ رو بگیره که دید لوله تپانچه جناب سرهنگ روی شقیقه اش، ولی باز در رفت... تا که منو دید که توی ایوون من مثل سد سکندر و جلوش دراومدم...!

-عبدالله خان خود من از توی حیاط، دیدم وقتی شما رو دید داشت شاخ درمی آورد که الله اکبر! از کی اینجا یه دفعه مأمور تأمینات پیداش شده...؟ و لوله هفت تیرش رو درست روی پیشونی اون نشونه گرفته!

رقیه هم گفت:

-همونطور که آقا باقر یه مچ دست محمود دزده رو گرفته بود منم یه دو بامی زدم توی سرش که تقلا می کرد که در بره و اون مچ دیگه اش رو هم من گرفتم!

مادر سرتیپ فضل الله خان گفت:

-عجب دزدای بد اقبالی که روزیشون

به کجا حواله شده بود؟!!

سرتیپ فضل الله خان رو به مادرش کرد و گفت:

-وقتی به من خبر دادند و رفتم خونه اون خدا بیامرز منم به این دوتا گفتم: «دزد ناشی به کاهدون می زنه!» دزدا نمیدونستند که دوتا مأمور زبل شهربانی اونجا گوش خوابوندند!

همه خندیدند. نوزاد از همه مه و سرو صدا بیدار شده و به شدت گریه می کرد که مادرش او را بغل زد و بی محابا یک پستانش را از چاک پیراهنش بیرون آورد و توی دهان فرزندش گذاشت و در یک لحظه نگاه میرزا باقری از سرو سینه او گذشت و زیر لب گفت: «تبارک الله!» و به سرعت کنار سرتیپ فضل الله خان رفت که به اداره برگردند.

در راه باقر معمار زاده نک و نال داشت که از اداره آگاهی و سیاسی شهربانی استعفا بدهد که سن و سالش به این که مأموریت هایی مثل زندان قصر داشته باشد. نمی خواند و می خواهد مجاور شاه عبدالعظیم شود و کار تعمیرات حرم را تکمیل کند و از سوابق خودش در کار معماری می گفت و بلاهایی که توی زندگی به سرش آمده و آنها را به واسطه بدقولی هایش نسبت به تعمیرات حرم حضرت عبدالعظیم می دانست.

در تمام این مدت سرتیپ فضل الله خان ساکت بود و در این موقع رو به او کرد و گفت:

-من نمیدونم توی این چندین و چند سال عمرت چیکار کردی که خیال می کنی باید عقوبت اون را پس بدی ولی این که نرسیدی عمارت قبر یک آدم با خدا را تعمیر کنی و مناره اش رو که به قول خودت از ریخت افتاده، با بندکشی روبراه کنی اصلاً ربطی به سرنوشت تو و یا بدبختی های دیگه ات نداره! حالا اونایی که متوسل به امامزاده هایی مثل امام رضا و یا حضرت معصومه می شنند یا به عتبات عالیات می رند و به پابوس حضرت علی و امام حسن و امام حسین می رسند و به ائمه اطهار احترام می ذارند، محض اعتقاداتشونه، صفای قلبشونه، بالاخره بشر همیشه می خواد واسه خودش توی دنیا یه تکیه گاهی، یه نقطه امیدی داشته باشه ولی مسلم این که اونام نمی تونند توی کار خدا دخالت کنند! از خدا چیزی برای بندگان خود بخوان! یا به قول معروف «شفاعت کنند!» ازش قرص

پادرد، شربت سینه و علاج سل و سرطان بخوان! این اصلن در شأن خدا و عظمت کبریایی اون نیس! خداوند ماوراء اینیه که نسخه بیپچه و دوا بده یا جاقوی جراحی دستش بگیره، یا نون کسی رو ببره یا دو تا نون توی سفره اش بذاره! امروز بشر با علم خودش با اکتشافات خودش، با معجزات پزشکی و علمی برای خدا عظمت دیگه ای رو می بینه و مات و متحیر میمونه که ورای اعتقادات خرافی و نفهمی آدمای عوام و یا عده ایه که واسه امامای ما، مقدسین ما آدمای با خدا مثل همین حضرت عبدالعظیم، دكون باز کردن و نون می خورن و الکی مردمان روشفا میدن! منتهای مراتب در بعضی مواقع آدمیزاد به اون درجه ای از روحیه قدرت اتکا به نفس خودش میرسه و به خودش متکی میشه حتی به مرض اش هم غلبه می کنه. اراده آدمی کوه رواز جلوی اون جاکن می کنه!... حالا توام آقا باقر! تو یه همچو حالتی هستی، یعنی گیر کردی! بهت نمیگم چیکار بکن! کار اداریت رو انجام بده، اون کاری رو هم که دوست داری و معماریه و مناره سازی یا شراب گیری و عرق فروشیه ادامه بده ولی توی هرکاری که می کنی اونو با شرافت انجام بده!

عبدالله خان مات و مبهوت سواد و اطلاعات و فهمیدگی سرتیپ جوان شده بود و توی دلش حرف های او را تصدیق و تحسین می کرد و میرزا باقر پشیمان شده بود که چرا اصلن حرف از «استعفا و کناره گیری» پیش آورده اما خوشحال بود که سرتیپ فضل الله خان را آدم فهمیده و دارای آن همه کمالات دیده...!

برای این که از حال و هوای جدی در بیابند زده به لوطی بازی و گفت:

-قربون جناب تیمسار! جلوی شما لنگ انداختیم، یه حرفی از دهنمون در رفت و حالا شما ندیده بگیرید و دو قال قضیه را بکنید!

بعد رو کرد به عبدالله خان و گفت:

-من چند روزه که لباس زیرم رو عوض نکردم، دل چرکینم میرم خونه و یه خرده دیرتر به اداره می رسم انگار کار فوری هم نداریم و بابت یه هفته ده روزی که مثل زندونیا توی هلفدونی بودیم مرخصی ام طلبکاریم!

او موقعی که به در خونه رسید، داشت شاخ در می آورد که چرا در خانه ای که دزد

زده نیمه بازه و در حالت تردید و دودلی ایستاده بود که صدای رقیه را شنید.

-اومدیم واسه حموم زایمون خانم اقدس، حوله و خرت و پرت های دیگه ای ببریم، همین طور رخت و لباس خانم که هنوز اینجاس و یه لباسایی که از اول حاملگی واسه بچه دوخته بودند و اینجامونده!

میرزا باقر که یکهو آتش هوس توی دلش شعله ور شده بود و پرسید:

-مگه تو میدونی اینجا چی به چیه... که این چیزا رو ببری؟

رقیه به سادگی گفت:

-خوب نه! واسه همین که من و منیره خانم با هم اومدیم...!

-پس چرا در رو باز گذاشتی؟

-یک تک پا رفته بودم این بغل به بقالی سید اسمال که یک شیشه سرکه شیر به گیرم. دوم از اون، خونه ای هم که دزدش رو گرفتند دیگه دوباره هیچ دزدی به سرو سراغ اونجا نمیاد!

یک لحظه مرد فکر کرد «باز دوباره با این خواهره گیر و گرفتاری و یکی بدو پیدا می کنیم و بهتره برگردم اداره» و رقیه گفت:

-حالا چرا شما توی خونه نمیری، هنوز توی خیالات دزد دیشبی هستی و یا توی دلت هوای «شب خوابی» پیش از دزدی به سرت زده؟! آنها قدم به هشتی خانه نگذاشته

بودند که منیره بی چادر سر رسید... -اینجا چه خبره که... ..

وقتی میرزا باقر را با رقیه دید دوباره خودش را پس کشید توی اتاق...

-خدا مرگم بده، آقا باقر شما الانه بایس اداره اتون باشید اینجا چیکار می کنید؟!!

او معطل جواب آنها نماند که دنبال چادرش می گشت و رقیه هم دنبال او توی اتاق رفت و در همان حال مرد تو هشتی معطل ماند که منیره با چادری که روی سرش انداخته بود پیدا شد و همانجا تو چارچوب در ایستاد و با خنده گفت:

-نکنه شما هم اومدید در سیسمونی خانم اقدس به ما کمک کنید...؟! یا الله آستین ها رو بالا بزن...!

میرزا باقر در حالی که راه کج کرده بود که طرف اتاق خودش برود و لباس زیرش رو عوض کند، گفت:

-دیشب توی دعوای دزد بگیری، لباسام کثیف شده بود، سرتیپ فضل الله خان توی راه اداره گفت: برم لباسامو عوض کنم!

-پس دستور شوهر خواهرمه که این وقت روز تو خونه پیدات شده...! مرد حرف های او را ندیده گرفته بود و طرف اتاق خودش می رفت... و یک تا پیرهن دنبال بقیه لباس هایش بود که با صدای منیره که از عقب شنید هری دلش پایین ریخت.

-مثه این که موی منو آتش زد ی که خودت رو به اینجار سوندی...؟!!

چادر منیر روی شان اش افتاده بود و با یک دست دنباله آن را روی پایین تنه خودش نگه داشته بود. مرد که انگار دیشب به قدر کافی تا صبح لذت جنسی برده بود حوصله لاس زدن با او را نداشت بخصوص که دو سه دفعه منیر توی ذوقش زده بود و با این حال جواب داد:

-اگه موی تو معجزه می کرد بایس خیلی از این زودترا من یک تار اونو آتش می زدم!

منیر عقب اش را نگاه کرد که ببیند از رقیه خبری هست یا نه، چادرش را روی قالی رها کرد:

-باقر آقا من که تورو خوب می شناسم که از هیچ زنی نمی گذری و گمونم تابه حال چند دفعه هم خدمت همین رقیه هم رسیدی که به قول خودت: «خوب مالی هم هس!»... اما دیگه واسه من جانماز آب نکش. آبجیم هم گفت که هنوز زن اون مرتیکه مجید بوده که توی راه خراسون تا سمنون، باهاش خوابیدی... و بعد اونم!

برق از مرد پرید و مات و مبهوت این رک گویی شده بود و این که چطور خواهر کوچک تر اسرار خودش و او را بروز داده... با این حال یک قدم طرف او برداشت و گفت:

-هیچ معلومه تو چی میگی؟...

بازوی او را گرفت:

-اگه سرتیپ فضل الله خان بدونه، خون راه میفته!

او بازویش را به آرامی از پنجه های میرزا باقر بیرون آورد:

-قرار نیس کسی چیزی به اون بگه و خواهر منم از وقتی که زن ایشون شده، اصلاً و ابداً اعتنایی به تونداره! مرد باز هم جلوتر رفت و رو در روی منیر ایستاد:

-اون خیلی خانمه، بزرگواره... اصلاً تو چرا این جریانارو پیش می کنی؟

منیره طرف در رفت و گفت:

-بذار، رقیه رو دنبال نخودسیاه بفرستم تا حسابمو با تو صاف و صوف کنم!

ادامه دارد...



● عیدی تو اینجا کردی، نوروز تو ببر جای دیگه!

به مهمان سمج، یاگدا، یا سورچرانی که پس از اعانت و پذیرایی شدن، چیزی هم مطالبه بکند. به کسی که طرف معامله ای را فریفته، به فریب دگر باره اش آمده باشد.

● عیش دیشلمه!

عیش خود گول زنک. نظر به جای تلخ که اگر قند در آن اندازند شیرین بشود!

● غریب، کوره!

ناآشنایی غریب به محل که در حکم کوری می باشد.

● غصه استخوان میشه به جیگر میشینه!

پرهیز دادن از غصه که تشبیه به استخوان درون جگر شده است.

● غصه ی ضرر خوردن، ضرر دومه!

در متحمل شدن ضرر نباید غصه بی مورد خورد. یکی ضرر، یکی غصه ی ضرر.

● غوره نشده مویز شده!

طعنه به کوچک تر، یا به ثمر نرسیده که اظهار نظر دور از شأن، یا دعوی بزرگ بکند.

● غیر مغز گردو ولا الضالین!

سفسطه و مغلطه، ضمناً غیر از فردو چیز معین همه را شامل دانستن: بازگانی به شهری حمل مغز گردو می نمود که میان راه گرفتار راهزنان گردید بارهایش به تصرف درآمدند. بازگان، رییس دزدان را با ظاهر تقوا و تقدس

نگریسته پیش رفته گفت در آنجا که خداوند فرمود: غیر المغز گردو ولا الضالین اموال من معاف می باشد و رییس دزدان جواب داد ولی آنجا هم که قرآن الغارت و مال الغارت گفته حرف عام زده است!

● فارغ نمیدونه، خالق که می دونه!

بیان حال مظلوم دردمند، نظیر: تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی، دست شکسته حال دست شکسته می داند.

● فتیله رواز گوش ات در آر!

حرف این را زن، امید نداشته باش، جواب رد دادن، جمله ای که در قطع کردن امید به کار می رود. تأکید به باز کردن گوش که تا چه می شنود؟ نظر به فتیله ی به دارو آلوده ای که به گوش مجروح یا دردناک نهاده، شنوایی آن کور می کند.

● فحش خورش خوبه!

نظر به بردبار صبور، عاقل و ملایم، که قبل از پاسخ و جواب دادن به فحش اندیشه بکند.

● فدای سرم!

به بی اعتنایی، حرف کسی که مال و چیزی را از او تلف شده باشد.

● فراموشی ام نعمتیه!

حقیقتی غیر قابل انکار که اگر نبود اکثر مردمان دق مرگ می شدند، چنانچه خداوند هم به پیامبرش در خوابی که به قشون اسلام در مغلوبیتی رو می کند منت می نهد.

● فردا رو کی دیده؟!!

حرف صوفی مسلکان، نظر به بی ارزشی دنیا مثلاً دم غنیمت است.

● فرزند عزیز نور دیده

از دبه کسی بدی ندیده!

متلک مؤدبانه به کسی که در معامله دبه کرده باشد: همدانی به پسرش گفت: می ترسم بعد از من از مایه یا سود بخوری! گفت: نمی خورم! گفت: می ترسم از ترقی تنزل بخوری! گفت: نمی خورم، گفت: می ترسم از دبه بخوری! گفت: نمی خورم. پرسید: پس از چی می خوری؟ گفت: چشم می اندازم تا چه کسی با چه کسی حرف معامله می زند، می گویم من هم شریک و مطالبه ی حق شراکت می کنم! گفت: به حال زادگی ات امیدوارم کردی که من از (دبه) جلوتر نرفته بودم!

● فرشوبا جارو می زنن، بر فوبا پارو!

هرکاری ابزاری دارد، نظر به تناسب دادن به امور.

● فروغ دین اصول دینواز بین برد!

فرع بر اصل چربیدن.

● فریاد عزا به گوش مرده خور آواز

ابوعطاس!

در مفهوم: طیب بی مروت خلق را رنجور می خواهد. نمونه اش عمله ی اموات، مانند قاری و مرده شوی و تابوت کش و قبرکن و تلقین خوان و روضه خوان و ختم جمع کن و کفش دار و سورچران.

● فضولو بُردن اردبیل، کردن به

کونش دسته بیل!

تأدیب به زشتگویی، به کسی که خود را به هر چه دخالت بدهد. گویا نظر از انتخاب اردبیل مجازاتی بوده که برای مجرمین مرعی می داشتند در این توجیه که اردبیل در لاطی و لواط

● فقط قیمه و قورمه سبزی رو دوس داره با باقی خورشای دیگه!
اهل تعارفی که بیش از بی تعارف ها بخورد.
● فلانش را عروس می خورد،
گوزش را ینگه می دهد!
کسی دیگر زحمت کشیده خستگی و آه و وایش را دیگری می کند.

● فلانش را کاشی داده تاوانش را
قمی می گیرد!
خلافش را کسی دیگر کرده، جریمه یا تنبیه اش را دیگری داده یا بکشد.
● فلنگ را بستن!



در رفتن، جیم شدن، گریختن.
● فهمم آدم نفهم اینه که قبول نکنه!
هر چه به فهمم نفهم نگنجد متوسل به انکار می شود.

● فهمیدی شوخی بود،
نفهمیدی جدی بود!
متلک بار کردن، که در صورت فهمیدن طرف، گوینده آن را شوخی عنوان نموده در صورت حالی نشدن حرفش رازده است.
● فیل مُرده وزنده ش صد تومنه!
مساوی بودن حضور و غیاب، مثل کار ساز بودن ارزشمند در پیغام و وجود.
● قاراشمیش!
به هم ریخته، در هم برهم، آشفته، شوریده.

مشهورترین شهرها شناخته شده بود.

● فقط از مهتری جو دزدیش رویاد گرفته!

به کسی که قبل از کار تقلبات آن آموخته، به عمل آورد.

● فقط حرف مش رسول، یا فقط آنجا که مش رسول گفته!

تنها نظر و توصیه ی شخص به خصوصی را قبول داشتن. دامادی را ساقدوشی به نام رسول، آموزش شب زفاف داد و برایش چهار انگشت به زیر ناف دختر را معلوم نمود که وجب داماد بلندتر از آن به سوراخ کون زن در آمد و هر چه فریاد کشید آنجا که خدا و رسول گفته، داماد گفت: فقط آنجا مش رسول گفته!

چهره‌های آشنا:

یک فیلم و پدر، پسر و رفیق!



تقریباً همه علاقمندان به سینما «فرامرز قریبیان» را به عنوان بازیگر موفق می‌شناسند، به خصوص حضورش در فیلم‌های «مسعود کیمیایی». اما در کنار بازیگری قریبیان سابقه کارگردانی هم دارد که چهارمین و آخرین آن هم فیلم سینمایی «گناهکاران» است که علاوه بر کارگردانی به عنوان هنرپیشه هم در فیلم حضور دارد، ضمن آن که تهیه کنندگی فیلم هم خود برعهده دارد. هفته گذشته مراسم افتتاحیه فیلم در تهران برگزار شد و جمعی از هنرمندان قدیمی و عوامل فیلم در آن حضور داشتند، و جالب تر این که مسعود کیمیایی رفیق قدیمی فرامرز قریبیان هم آمده بود، گفتنی است که فیلم نامه این کار تازه قریبیان را «محمد سام» فرزند او نوشته است.



شب‌های خوش با یک خواننده دلخواه!

برای طرفداران پرو پا قرص «اندی» اعلام خبر کنسرت‌های او در «لس آنجلس» حکایت از یک شب تفریحی و خاطره انگیز دارد، و از آنجایی که اندی یکی از خواننده‌های پرطرفدار موسیقی ایرانی است همیشه هم کنسرت‌هایش با استقبال فراوان روبرو می‌شود. در کنار کنسرت اندی در نظر بگیرید که دوروز و دو شب با غذای کامل، کازینو، کنسرت و دی‌جی بر روی یک کشتی تفریحی تفریح کنید، این برنامه کنسرت اندی است که از هجدهم تا بیست و یکم اکتبر برگزار می‌شود و اگر کسی کاری یا درس و مشقی ندارد می‌تواند از صدای «اندی» و «شینی» به همراه سایر سرگرمی‌ها لذت ببرد. فقط مراقب باشید دریازده نشوید.

یادی از یک تهیه‌کننده مبتکر سال‌های پیش



یکی از تهیه‌کنندگان فعال و مبتکر و پرکار سینمای پیش از انقلاب «علی عباسی» است که تهیه‌کننده فیلم‌های مطرحی مانند «رضا موتوری»، «حسن کچل»، «تنگسیر»، «سوته دلان» و ... بوده است. او برحسب عرف اسلامی / انقلابی رایج در ایران، بعد از انقلاب از سینماکنار گذاشته شد به طوری که حتی وقتی به ایران سفر می‌کرده است حتی دوستان سینمایی‌اش هم خبردار نمی‌شدند. اکنون بعد از گذشت سی سال در سر صحنه فیلمبرداری آخرین فیلم «مسعود کیمیایی» حاضر شد و تن به مصاحبه هم داده و حرف‌های جالبی هم زده است، از جمله این‌که: «... فکر می‌کنم دیر رسیدم و اوایل فیلم (قیصر) را ندیدم. ولی یادم هست که وقتی فیلم تمام شد برآیند نظر اغلب افراد حاضر این بود که نمی‌تواند مورد توجه تماشاگر قرار گیرد...»

یادآوری می‌شود که در شب نمایش خصوصی قیصر در سالن اختصاصی «مولن روژ» وقتی «اخوان» مدیر «مولن روژ» از عباس پهلوان سردبیر آن روز مجله فردوسی نظرش را پرسید او گفت:

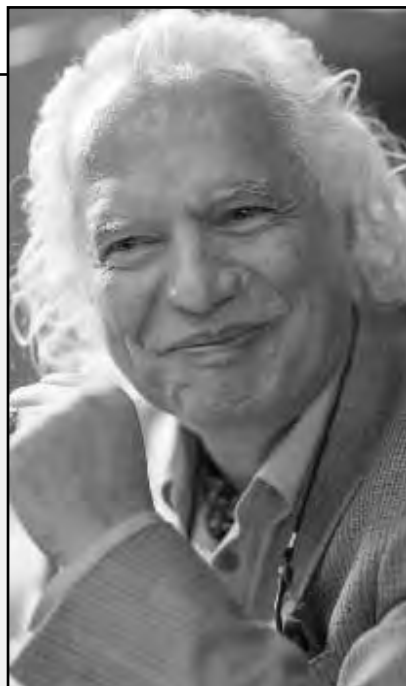
«کیمیا» بی‌دست به «مس» زد و «طلا» شد، فیلم غوغا می‌کند!

طلوع دوباره خواننده

محبوب جوان‌ها!



یکی از خوانندگانی که در یک برهه زمانی تقریباً یک دهه ای به شدت میان جوانان گل کرد و به قول معروف کشته مرده پیدا کرد - به خصوص میان دختران - «سیاوش شمس» بود. ظاهر مردانه و جذاب به همراه صدای خوب و آثار متفاوت باعث شد که به شهرت فراوان دست پیدا کنند، اما ناگهان کم‌کار شد تا این که بعد از چند سالی مجدداً فعال شده و آثار جدیدش را ارائه می‌دهد. بیشتر آثار جدید او به موفقیت کارهای قدیمی او نبود تا این که اخیراً اثری را خوانده به نام «خوشحالم» که برخلاف کارهای قدیمی ترش حال و هوای دیگری دارد اما وجه تشابه این که مانند کارهای قدیمی‌اش طرفدارانش را راضی کرده و بسیار مورد توجه قرار گرفته، باید دید آیا او نسل جوان‌های دوره را هم می‌تواند با سبک خاص خودش مثل جوان‌های ده، پانزده سال پیش جذب کند یا که خیر.



اثری درباره یک هنرمند یگانه

فیلم «اردشیر محصل هنرمند سرکش» که از زندگی و آثار این یگانه هنرمند و کاریکاتور یست ایران است که به نوعی دیگر و تازه تر به کار هنری خود در کشورمان از آغاز و ادامه آن را هنگام اقامت در آمریکا پی گیری می کند.

بانی خیر این گونه آثار هنری از مشاهیر هنری ایران «بهمن مقصودلو» فیلمساز، فیلمشناس و کارگردان سینماست که این سری از آثار خود را سال هاست با چهره های سرشناس هنر و اندیشه ایران ادامه می دهد. فیلم «اردشیر...» را بهمن مقصودلو خود نوشته و کارگردانی کرده است و ماه گذشته نیز در کانون ایران در لندن به نمایش درآمد. از اوقلاً در همین زمینه فیلمی درباره احمد شاملو اثری دیگر درباره احمد محمود نویسنده داستان های ایرانی دیده بودیم. فیلم «اردشیر محصل» فیلم انتخابی چند جشنواره فیلم، دانشگاه های نیویورک و یوسی ال. ای و فلوریدا هم هست که با اقبال علاقمندان این گونه آثار متفاوت هنری (روشنفکران و دانشجویان) روبرو شده است.

«مقصودلو» برای تهیه فیلم «اردشیر محصل» دوران متفاوتی را در کنار او و با حوصله به زندگی اش دقیق بوده و زحمت کشیده است. سی دی آن را هم در دسترس دوستداران و علاقمندان این گونه زندگینامه های متفاوت و علاقمندان اردشیر محصل گذاشته است.

امتیاز «رئیس افتخاری» و توقیف گذرنامه!

چندی پیش در خبرها آمده بود که مأمورین امنیتی گذرنامه «محمد رسول اف» کارگردان ایرانی را هنگام ورود به ایران ضبط کرده اند. او که به عنوان رئیس افتخاری جشنواره فیلم حقوق «نورنبرگ» انتخاب شده است وقتی قصد داشت که بعد از اتفاق ضبط گذرنامه بعد از چندی برای مسافرت به آلمان برود متوجه می شود که ممنوع الخروج است، در این میان آن چه موجب تأسف است سکوت نسبی رسانه ها و هنرمندان داخلی به مشکل اوست. قابل ذکر است که در سال ۲۰۱۲ فیلم «دست نوشته ها نمی سوزند» ساخته رسول اف که درباره قتل های زنجیره ای و شکنجه در ایران بود در جشنواره «کن» جایزه دریافت کرد، بدین ترتیب وزارت اطلاعات هم بدون شک از چنین موضوعی نمی گذرد!



آرتمیس «خون آشام» در ایران!

یک خواننده زن جوان دیگر به نام «آرتمیس» هم به فضای موسیقی ایران اضافه شد. «آرتمیس» که ویدئویی هم از موسیقی خودش منتشر کرده در سبک «راک» می خواند و جالب این که سبک راک نسبتاً فضای خشنی دارد و ویدئوی اثر و نام آن هم متفاوت است. کار آخر او «خون آشام» نام دارد و ملودی آهنگ خون آشام کار خود «آرتمیس» است و تنظیم کننده و ترانه سرای موسیقی هم خانم دیگری به نام «سولماز کرامتی» است. طبق گفته خود آرتمیس در فضای مجازی بسیاری به کار انتقاد کرده اند و او هم در جواب گفته که محدودیت های کار خوانندگی یک زن در ایران و مشکلات همراهش را درک کنند. انصافاً هم این که با حضور در ایران یک چنین اثری آن هم در ژانر موسیقی راک منتشر کردن دل و جرأت می خواهد که فقط از خانم های ایرانی برمی آید.



شاد و متفاوت تر از دیگران!

کسانی که علاقمند موسیقی های شاد و درعین حال متفاوت هستند بعد از مدت ها می توانند شاهد آثار جدید «سندی» باشند که شاید بتوان او را به نوعی قدیمی ترین خواننده رپ ایرانی دانست. سندی علاوه بر خوانندگی، آهنگساز و تنظیم کننده باصلاحتی هم هست و در یکی از آخرین کارهایش: «امینه» - که حال و هوای بندری دارد - پسرش «خشایار آذر» را هم با خود همراه کرده است. می توان گفت در حالی که عرصه موسیقی پاپ پر از خواننده های مختلف شده است به خصوص در زمینه موسیقی شاد، او کار جالبی ارائه کرده است که با دیگر خوانندگان تفاوت آشکار دارد.



فوتبالیستی که

بی رحمانه صدمه دید!

اولین فوتبالیست دورگه ای که وارد تیم ملی ایران شد و راه را برای سایر بازیکنان ایرانی دو رگه یا بزرگ شده در خارج از ایران باز کرد «فریدون زندی» بود. زندی که به خاطر این که در اولین بازی ملی اش گل زده بود و پاس گل صعود به جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را داده بود حسابی میان ایرانی ها محبوبیت کسب کرده بود، متأسفانه در هفته ای که گذشت به طرز وحشتناکی دچار مصدومیت از ناحیه ساق پا شد. به عبارت دیگر استخوان ساق پایش کاملاً شکست و به قول خودمانی کاملاً «قاج» خورد و آنقدر دلخراش بود که بازیکنان داخل زمین نمی توانستند به پای او نگاه کنند. بدین ترتیب با توجه به سن او آینده فوتبالی اش کاملاً در هاله ابهام فرو رفته است، اما «زندی» می گوید او خواهد آمد و فوتبال را ادامه می دهد.

ما هم امیدواریم باز هم او را در میادین ببینیم.



Ferdosi Emrooz

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 176

Date: October 9, 2013

Subscription Rate:

USA: \$225 per year (52 issue)
Canada: \$275 per year (52 issue)
Europ: \$365 per year (52 issue)

Publisher: Assal Pahlevan

Editorial, Advertising &

Subscription Office

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Periodicals Postage at Van Nuys, CA
and additional mailing offices

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Post Master: send address change to the

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری

نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

Name:
نام

Last name:
نام خانوادگی

Address:
آدرس پستی

Country:
کشور

Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سر دبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
عکاس: فریدون میرفخرائی
تایپ: حمیرا شمسیان
امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Caspian Food M. Scottsdale AZ (480)473-4793	Tochal Market Los Angeles, CA (310) 441-1041	Westwood Music Los Angeles, CA (310)473-4980	Shayan Market Torrance, CA (310) 375-5597
Damascus Market Hollywood, FL (954)962-4545	Farhangsar London London UK (44-20)845-55550	Ketab Corporation Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Time Co.(Sepide) Paris France (33-45)781324
Caspian market Ellicott City, MD (410) 313-8072	Q Market Van Nuys, CA 818-345-4251	Kolbeh Ketab Los Angeles, CA (310) 446-6151	Star Market Los Angeles, CA (310) 820-6064
Tehran Market Los Angeles, CA (310) 393-6719	ARA Grocery Glendale, CA (818) 241-2390	Selin Food Bazaar Glendale, CA (818) 956-1021	Crown Valley Market Mission Viejo, CA (949) 340-1010
Super Saman Market Woodland Hills, CA (818) 347-8002	Woodland Hills Market Woodland Hills, CA (818) 999-3003	Wholesome Choice Irvine, CA 949- 551- 4111	Super Irvine Irvine, CA (949) 552-8844
Glatt Kosher Market Los Angeles, CA (310) 473-4435	Mission Ranch Market Mission Viejo, CA (949) 707-5879	Jordan Market Laguna Hills, CA (949) 770-3111	Shayan Market Richmond Hill, ON CANADA

Coming Soon

French Bakery
Encino, CA
(818) 757-1248
(818) 996-5104

Coming Soon

Rose Market
Los Angeles, CA
(310) 826-8888

برای تهیه کتاب مورد علاقه‌تان با دفتر هفته نامه «فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

برای تهیه کتابها
با دفتر هفته نامه
«فردوسی امروز»
تماس حاصل نمائید
تا به صورت پست
ارسال گردد!

از باغبانان کتابخانه
با تخفیف ویژه

- گام به گام با دنیای ورزش
- طالع بینی خورشیدی
- فراموشخانه / فراماسونری در ایران
- آخرین تلاش ها در آخرین روزها
- تاریخ ۱۰۰۰۰ ساله چهار جلد
- کتاب های دکتر نوری زاده
- مأموریت در ایران جلد مرغوب
- من کیستم
- (زندگی نامه دکتر علیرضا نوری زاده)
- تاریخ شیرو خورشید
- شاهد سقوط های سه گانه
- و ...

کتابخانه فردوسی امروز

اسامی بخشی از کتاب هایی که در دفتر
هفته نامه «فردوسی امروز» موجود است

با تخفیف ویژه

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| ● فرهنگ نام های ایران | ● رنسانس در ایران |
| ● پیام خوب گل ها | ● ظهور و سقوط سلسله پهلوی |
| ● دامنی از گل | ● ایام انزوا |
| ● یادداشت های علم | ● آشپزی جدید |
| ● خاطرات دکتر مصدق | ● کورش کبیر |
| ● آریو برزن | ● مأموریت مخفی در ایران |
| ● سفرنامه رضا شاه | ● سید ضیا |
| ● از خون دل نوشتم | ● غرور و سقوط |
| ● ظهور و سقوط پهلوی | ● مأموریت در ایران |
| ● پاسخ به تاریخ | ● عطر مردگان |
| ● غریبانه | ● خاطرات و تاملات مصدق |
| ● تاریخ کامل ایران | ● ماجرای فرار قره باغی |

Tel: (818)-578-5477

- 1) "ONE OF THE BEST DOCS OF THE YEAR."
1a) A riveting investigation on the death of privacy... 1b) A MUST-SEE." TWITCH FILM
2) "This film should be MANDATORY VIEWING for everyone who uses the Internet." SLUG Magazine
3) "NAIL-BITING SUSPENSE 3a) a VITAL piece of journalism 3b) asks the questions we should all be asking." filmfestivals.com
4) "DARKLY COMICAL 4a) calmly understated and ARRESTINGLY INSISTENT." Variety 5) "Terms and Conditions May Apply is THE BEST I HAVE SEEN." OC Weekly
6) "If you believe the privacy promises of online giants like Google and Facebook, then Cullen Hoback's doc will REMOVE THE SCALES FROM YOUR EYES and your hand away from your mouse." Toronto Star

Terms and

Conditions

May Apply

I Agree



HYRAX FILMS PRESENTS "TERMS AND CONDITIONS MAY APPLY"
FEATURING MARGARET ATWOOD DANAH BOYD ORSON SCOTT CARD RAY KURZWEIL DOUGLAS RUSHKOFF
MOBY ELI PARISER SHERRY TURKLE AND MARK ZUCKERBERG
DIRECTOR OF PHOTOGRAPHY BEN WOLF CINEMATOGRAPHY CULLEN HOBACK ADDITIONAL CINEMATOGRAPHY VINCE SWEENEY MUSIC BY JOHN M ASKEW
EDITED BY CULLEN HOBACK CONSULTING EDITOR GEOFF RICHMAN ANIMATIONS RYAN KRAMER CHRIS ALLISON ASSOCIATE PRODUCER BEN WOLF
PRODUCED BY CULLEN HOBACK JOHN RAMOS NITIN KHANNA
EXECUTIVE PRODUCERS JAY WALIA KARAN KHANNA NITIN KHANNA JASWINDER GROVER
DIRECTED BY CULLEN HOBACK

IN THEATERS THIS SUMMER
TACMA.NET